احکام نذر در فقه اسلامی

**مؤلف:**

**سید زکریا حسینی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | احکام نذر در فقه اسلامی |
| **نویسنده:**  | سید زکریا حسینی |
| **موضوع:** | فقه و اصول - احکام عبادات (نماز، روزه، زکات و حج) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | شهریور (سنبله) 1396 ه‍ .ش - ذوالحجة 1438 ه‍ .ق |
| **منبع:**  | کتابخانه قلم www.qalamlib.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.** |
|  |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پیشگفتار 1](#_Toc476600575)

[فصل اول: کلیات 8](#_Toc476600576)

[1-1 مفهوم نذر 8](#_Toc476600577)

[1-1-1 معنی لغوی نذر 8](#_Toc476600578)

[1-1-2 معنی اصطلاحی نذر 12](#_Toc476600579)

[1-2 تاریخچۀ نذر 13](#_Toc476600580)

[1-2-1 تاریخچۀ نذر در ادیان گذشته 13](#_Toc476600581)

[1-2-2 تاریخچۀ نذر در اعراب جاهلیت 15](#_Toc476600582)

[1-2-3 تاریخچۀ نذر در اسلام 17](#_Toc476600583)

[1-3 حکم تکلیفی نذر کردن و بررسی ادلۀ آن 17](#_Toc476600584)

[1-3-1 واجب‌بودن نذر کردن 17](#_Toc476600585)

[1-3-2 مستحب‌بودن نذر کردن 17](#_Toc476600586)

[1-3-3 مباح بودن نذر کردن 22](#_Toc476600587)

[1-3-4 مکروه ‌بودن نذر کردن 23](#_Toc476600588)

[1-3-5 حرام‌ بودن نذر کردن 29](#_Toc476600589)

[دلایل قائلان به حرام ‌بودن نذر 30](#_Toc476600590)

[1-3-6 رأی اصح در مورد حکم تکلیفی نذر 37](#_Toc476600591)

[1-4 انواع نذر 42](#_Toc476600592)

[1-4-1 نذر تبرر (مطلق) 43](#_Toc476600593)

[1-4-2 نذر مجازاة 43](#_Toc476600594)

[1-4-3 نذر لجاج 44](#_Toc476600595)

[1-4-4 نذر مبهم 44](#_Toc476600596)

[1-5 مقایسۀ نذر و یمین 44](#_Toc476600597)

[فصل دوم: ارکان و شرایط نذر 53](#_Toc476600598)

[1-2 ناذر و شرایط آن 53](#_Toc476600599)

[2-1-1 عاقل‌بودن 53](#_Toc476600600)

[2-1-2 بالغ‌بودن 57](#_Toc476600601)

[2-1-3 مسلمان‌بودن 58](#_Toc476600602)

[2-1-4 مختاربودن 64](#_Toc476600603)

[2-1-5 اجازه‌گرفتن از شوهر (مختص زنان) 66](#_Toc476600604)

[2-2 منذور و شروط آن 68](#_Toc476600605)

[2-2-1 تحت ملکیت فرد باشد 68](#_Toc476600606)

[2-2-2 در اعمال تقربی باشد 69](#_Toc476600607)

[2-2-2-1 بررسی نذر در واجبات و مستحبات و کفارۀ آن‌ها 73](#_Toc476600608)

[2-2-2-2 بررسی نذر در حرام‌ها و مکروهات و کفارۀ آن‌ها 75](#_Toc476600609)

[2-2-2-3 بررسی نذر در مباحات و کفاره آن‌ها 86](#_Toc476600610)

[2-2-3 در قدرت و توانایی فرد باشد 96](#_Toc476600611)

[2-3 صیغه و شروط آن 99](#_Toc476600612)

[2-3-1 استثناء در صیغه 101](#_Toc476600613)

[فصل سوم: آثار مرتبت بر نذر 103](#_Toc476600614)

[3-1 حکم عمل به نذر 103](#_Toc476600615)

[3-1-1 وکلات در نذر 105](#_Toc476600616)

[3-1-2 ادای نذر بعد از فوت ناذر توسط دیگران 105](#_Toc476600617)

[3-2 کفارۀ نذر 115](#_Toc476600618)

[3-2-1 کفارۀ نذر تبرر (مطلق) 115](#_Toc476600619)

[3-2-2 کفارۀ نذر مجازاة 117](#_Toc476600620)

[3-2-3 کفارۀ نذر لجاج 119](#_Toc476600621)

[3-2-4 کفارۀ نذر مبهم 125](#_Toc476600622)

[فصل چهارم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری 134](#_Toc476600623)

[منابع و مآخذ 135](#_Toc476600624)

پیشگفتار

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ونشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ١﴾ [النساء: 1].

«ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن کسی که شما را از یک تن آفرید، و همسرش را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید، و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان خداوند همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است».

و اما بعد:

خداوند أ انسان را از عدم به وجود آورد و به این کرۀ خاکی فرستاد تا بنده و سپاس‌گذار او باشد.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56].

«و من جن وانس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

و غیر او را تعظیم و ستایش نکند، و توسط پیامبر بزرگوارش ج برنامۀ زندگی در این دنیا را برایش فرستاد و هدایت‌ها را از گمراهی معلوم و مشخص نمود و آنچه را که باید بداند، به او تعلیم و آنچه را که باید به آن نزدیک نشود را تبین و دین را بر او تمام کرد تا خودش با انتخاب خود، راهی را انتخاب نمایند.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ٣﴾ [الإنسان: 3].

«همانا ما راه را به او نشان دادیم خواه سپاسگزار باشد یا ناسپاس».

و روز قیامت حجت بر او تمام گردد و عذری برای خود نیاورد که:

﴿رُّسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: 165].

«پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر خدا حجتی نباشد و خداوند پیروزمند حکیم است».

که حجت حقیقی فقط نزد ذات بی‌انتهای اوست:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ۖ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ١٤٩﴾ [الأنعام: 149].

«بگو: دليل رسا (و قاطع) از آنِ خداست، پس اگر می‌خواست همۀ شما را هدايت می‌کرد».

و کسی هم نمی‌تواند از او سئوال بپرسد و یا دلیل بخواهد؛ چرا که دلایل را نزد خودش ثبت نموده است و هرکس آنچه را که انجام داده مشاهده خواهد نمود و از آن‌ها سئوال پرسیده می‌شود و از خداوند أ پرسیده نمی‌شود.

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ٢٣﴾ [الأنبياء: 23].

«(او) از آنچه می‌کند، باز خواست نمی‌شود، و آنان باز خواست می‌شوند».

و سپس همه به سزای اعمال خود می‌رسند:

﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ٩٤﴾ [التوبة: 94].

«آنگاه به سوی (خدای) دانای پنهان و آشکار باز گردانده می‌شوید؛ پس شما را به آنچه انجام می‌دادید؛ آگاه می‌کند».

گاهی اوقات است که انسان‌ها در همین زندگی دنیایی دچار تنگناهایی قرار می‌گیرند و به انواع راه حل‌های شرعی و غیر شرعی متوسل می‌شود، تا از این تنگنا نجات پیدا کنند. یکی از چیزهایی که بسیاری از انسان‌ها در مقابل تنگناها از آن استفاده می‌کنند، نذر کردن می‌باشد.

در جوامعی که اعتقادات مردم بالا باشد، مردم از دعا و تضرع به درگاه خدا استفاده می‌کنند؛ چرا که می‌دانند که خداوند أ بوده که این بلاها را بر آن‌ها نازل فرموده و خود او نیز می‌تواند که آن بلا را از وی دفع کند:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۚ﴾ [غافر: 60].

«و پروردگار شما فرمود: «مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم».

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ٤٢﴾ [الأنعام: 42].

«و ما بتحقیق به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، (پیامبرانی) فرستادیم، (چون نافرمانی کردند) پس آن‌ها را به رنج و سختی‌ها گرفتار ساختیم، تا زاری کنند (و تسلیم گردند)».

اما در جوامعی دیگر، بعضی انسان‌ها به جای دعا و صبر به درگاه خداوند أ سعی می‌کنند که با او معامله کنند و در عوض از بین‌رفتن مشکلات‌شان، به او مال و اموال بدهند؛ اما فراموش می‌کنند که این مال و اموال همه از طرف خداست و به این‌ها نیاز ندارد و ما بندگان، نیازمند و فقیرِ به درگاه بی‌نهایت اوییم و اگر قرار بود که بلاها با این کارها برداشته می‌شد، دیگر ثروتمندی دچار مشکلات نمی‌گردید و در کمال سلامت تا آخر عمر زندگی می‌کردند. حتی عده‌ای پا را فراتر گذاشته و در عوض جان عزیزان‌شان سعی می‌کنند که با دادن مال، او را از مرگ حتمی نجات دهند:

﴿مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ٢٢ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ٢٣﴾ [الحديد: 22-23].

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما، روی نمی‌دهد، مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتاب (لوح محفوظ نوشته) است. مسلماً این امر بر خداوند آسان است. (این را بیان کردیم) تا به خاطر آنچه از دستان رفته است افسوس نخورید و به آنچه (خداوند) به شما داده است شادمان نشوید و خداوند هیچ خود پسند فخر فروشی را دوست ندارد».

لذا اکثر انسان‌ها برای رفع بلایای خود، به نذر کردن روی می‌آورند و این کار، عملی فراگیر شده است؛ لذا ما نیز سعی کردیم که به بررسی جوانب نذر کردن بپردازیم و برای آن‌ها شرح دهیم و بفهمانیم که آیا واقعاً نذر کردن می‌تواند گره از مشکلات بستۀ ما بردارد یا خیر؟ و حال اگر جایز باشد، آیا در صورت ملزم‌ نشدن به تعهد خویش در قبال خداوند أ، گناه‌کار محسوب می‌شویم یا نه؟ و آیا کفاره یا قضایی دارد؟

چون نذر چیزی است که رابطۀ بین خداوند أ و بندۀ خود است، به همین خاطر نمی‌توان برای جواب سئوالات به خود یا نظریات دیگران روی نمود و حکم نذر را پیدا کرد، چرا که انسان نمی‌داند که آیا خداوند أ از نذر کردن راضی است یا نه؟ و باید خداوند أ خودش نظرش را بیان کند و از اسرار خبر دهد و ما جز از درون خود خبر نداریم:

﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ١١٦﴾ [المائدة: 116].

«تو از آنچه در ضمیر من است آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) توست؛ نمی‌دانم، یقیناً تو خود دانای رازهای نهانی».

و تنها رابطه‌ای هم که برای پیدا کردن جواب مستقیم و صریح از خداوند أ داریم، کتاب الله و سنت رسول الله ج می‌باشد و غیر از این دو، ظنیات و نظریات می‌باشد و بس.

ما نیز سعی کردیم تا در این تحقیق تقریباً تمام آیات و روایت را در مورد نذر، بررسی و پژوهش کنیم و سپس جواب این سئوالات را بدهیم.

البته قبل از آن، به چند نکته در مورد تحقیق و تخریج احادیث مطلب باید اشاره کنیم و آن اینکه:

1. در تخریج احادیث کتاب، چنانچه آن حدیث در یکی از صحیحین (بخاری و مسلم) آمده باشد، ما به طرق آن، فقط در کتب سته (بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی، ابن ماجه) و موطأ امام مالک اشاره کرده‌ایم، اما اگر در صحیحین نباشد، سعی خود را کرده‌ایم تا به تمامی طرق آن را در کتب حدیثی و تاریخی و رجالی اشاره کنیم و منبعش را نام ببریم و اگر در یک کتاب، چند بار آن حدیث روایت شده باشد، ما هم سعی کردیم که به طرق مختلف آن حدیث در آن کتاب اشاره بکنیم.
2. در تحقیق اسناد یک حدیث، اگر حدیثی دارای چندین طرق مختلف باشد و راویان یکی از آن طرق ثقه باشند و سایر طرق ضعیف باشند، ما در مورد راویان آن صحبت نکرده‌ایم و فقط به بیان درجۀ صحت حدیث پرداخته‌ایم و به ضعف سایر طرق اشاره نکرده‌ایم، اما اگر حدیث حسن یا ضعیف باشد، علت حسن‌بودن و ضعیف‌بودن حدیث را به صورت مختصر گفته‌ایم.
3. احادیثی که در متن اصلی کتاب آمده‌اند، چنانچه مورد استناد بعضی فقهاء یا نگارنده باشند، اگر نقدی بر آن‌ها شده است و در حکم‌گذاری تأثیر می‌گذارند، سعی نموده‌ایم که به صورت کامل به تحقیق و تخریج آن احادیث بپردازیم و در پایان، نظر راجح را در مورد درجۀ حدیث بیان کنیم.
4. در بعضی قسمت‌ها اگر ترجمۀ رجالی را نیاورده‌ایم، به این دلیل بوده که یا آن فرد «ثقة» بوده، یا اینکه قبلاً ترجمۀ آن گفته شده و یا اینکه فرد صدوق و حسن الحدیثی بوده، اما متابعه‌ای حسن مانند خود برایش ذکر کرده‌ایم و از نظر عللی هم مشکل نداشه است.
5. یکی از علومی که متأسفانه محدثان امروزی به آن بسیار کم توجه کرده‌‌اند و به دلیل آن در نقد احادیث به اشتباه رفته‌اند، علم علل حدیث می‌باشد. گاهی ممکن است که سند حدیثی صحیح یا حسن باشد، اما راوی در آن دچار خطا و اشتباه گردیده باشد و لذا از اعتبار بیفتد، و تنها راهی که برای پیدا کردن خطای آن وجود دارد، این است که تمام طرق آن حدیث را با طرق ثقاتی که آن حدیث را روایت کرده‌اند مطابقت دهند؛ اگر متن حدیثش با احادیث ثقات و حفاظ دیگر مطابق بود، می‌گویم که حدیث را خوب ضبط کرده است، اما اگر جمله‌ای را زیاد یا کم کرده بود، به درجۀ حفظ و اتقان وی نگاه می‌کنیم، اگر اتقان و حفظ وی طوری بود که این تفرد وی را بتواند تحمل کند حدیثش مقبول می‌باشد و در غیر این صورت، حدیثش غیر محفوظ می‌باشد. اگر خداوند منان توفیق دهد، قصد داریم در مورد علل حدیث از نگاه علمای علم علل تألیفی بنویسیم؛ چرا که این قسمت گنجایش آن بحث‌ها را ندارد.
6. اگر کسی خواست که به صدق ادعای ما بپردازد، به کتاب‌های علل مهم مانند علل دارقطنی (که به حق بزرگترین کتاب علل می‌باشد) و علل ابوحاتم و علل ترمذی بپردازد تا بداند که چگونه حدیثی را که به خاطر تفرد ثقه‌ای در مقابل اوثق و احفظ از خود آورده و حکم به ضعف و غیر محفظ‌بودن آن داده‌اند.

ولی متأسفانه در تحقیقات و تخریجات حدیثی که علمای امروزی انجام می‌دهند، به دلیل اینکه وی ثقة می‌باشد، حدیثش را تصحیح می‌کند؛ در حالیکه باید بدانند که:

در جرح و تعدیل راویان، به اقوال امامانی مانند: بخاری، ابوحاتم رازی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، علی بن المدینی، عمرو بن علی فلاس، دار قطنی و نسایی و... استناد می‌گردد و اگر کسی احادیثی را که این بزرگان معلول دانسته‌اند، مطالعه نماید، می‌بیند که گاهی به خاطر تفرد ثقه‌ای بوده که در مقابل اوثق از خود متنی را آورده است؛ و اگر راوی ثقه‌ای تفرداتش زیاد تکرار گردد، احادیث وی را به درجۀ حسن‌بودن و یا حتی ضعف رسانده‌اند. اکنون بعضی محدثان امروز مثلاً حدیثی را تحقیق می‌کنند که یکی از همان راویانی که تضعیف یا تحسین شده‌اند در آن می‌باشد و اگر بپرسند سندش چیست، می‌گویند: ضعیف می‌باشند، چون آن راوی در آن می‌باشد و امامان ابوحاتم، بخاری، احمد حنبل، یحیی بن معین و... وی را ضعیف دانسته‌اند. آیا فراموش کرده‌اند که در اصل، وی فرد صادقی بوده است و علت ضعف وی توسط آن امامان به خاطر زیاد بودن تفرداتش بوده است؟ اگر می‌خواهید مطلقاً تفردات ثقة را بپذیرید، باید همچنین راویانی که آن امامان احادیثش را به خاطر تفرد داشتن تحسین یا تضعیف کرده‌اند، پیدا کنند و دوباره آن‌ها را ثقه بدانند؛ که این غیر ممکن است. از کجا بدانند که این راوی توسط آن امامان چرا تضعیف یا تحسین گردیده است؟ حال که این غیر ممکن است، پس باید به طریق و روش آن امامان که حق هم همان می‌باشد به تحقیق و تخریج احادیث بپردازند. و در مورد تفرد ثقات، به ترجیح بپردازند و هر جایی که راوی، اتقان و ضبط وی توانایی تحمل تفردش را در برابر آن ثقات دارد، آن را بپذیرند و در غیر این صورت، آن زیاده را نفی کنند. و إن‌شاءالله سعی می‌کنیم در جایی دیگر به بحث در مورد زیادات ثقات و علل حدیث بپردازیم.

1. متأسفانه در بعضی کتب فقها دیده‌ام که برای تأیید مذهب فقهی خود، به راویانی استناد می‌کند که متروک و یا حتی متهم به کذب شده‌اند و در مورد ترجمۀ آن راوی، تنها نقل قول کسانی را می‌آورند که در مورد وی نقد شدیدی نکرده‌اند و فقط به سوء حفظ متهم شده‌اند، اما سخن علمایی که وی را به کذب یا متروک‌بودن و منکر الحدیث ‌بودن متهم کرده‌اند، نمی‌آورند؛ که این مخالف شأن یک عالم دینی می‌باشد و وظیفۀ یک عالم این است که برای حفاظت از دین خدا و سنت رسول الله فراتر از یک مذهب بیندیشد و هیچ چیز علمی را کتمان نکند تا مبادا علم دروغ و سنت مخالف به مردم تلقین گردد و این همان وعده‌ای است که خداوند از عالمان گرفته است که:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ١٨٧﴾ [آل‌عمران: 187].

«و (به یاد بیاور ای پیغمبر!) آنگاه را که خداوند پیمان مؤکّد (بر زبان انبیاء) از اهل کتاب گرفت که باید کتاب (خود) را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آن را کتمان و پنهان نسازید، اما آنان آن را پشت سر افکندند و به بهای اندکی آن را فروختند! چه بد چیزی را خریدند! (آنان باقی را با فانی معاوضه کردند!)».

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۙ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: 159-160].

«همانا کسانی که آنچه را که از دلائل روشن و هدایت نازل کرده‌ایم؛ بعد از آنکه آن را در کتاب (تورات) برای مردم بیان نمودیم، کتمان می‌کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند، و لعنت کنندگان (از مؤمنان و فرشتگان نیز) آن‌ها را لعنت می‌کنند. مگر کسانی که توبه کردند و (اعمال خود را) اصلاح نمودند (و آنچه را کتمان کرده بودند) آشکار ساختند، پس اینانند که توبۀ ایشان را می‌پذیرم، و من توبه پذیر مهربانم».

1. باید توجه داشت که برای آدرس‌دادن به احادیث و صفحات از حرف (ش) به معنی شماره حدیث، و از حرف (ص) به معنی شمارۀ صفحه و از (ج) به معنی جلد استفاده کرده‌ایم.

در پایان کار از خداوند أ منان خواستارم که مرا توفیق دهد تا بتوانم آنچه را که حق است بیابم، و برای دیگران هم ابلاغ کنم و دل و جان ما را از کینه و تعصب دور بدارد و پدر و مادرم و استادان و سایر مؤمنان را در روز قیامت بیامرزد و مورد عفو خویش قرار دهد، آمین.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

فصل اول:
کلیات

1-1 مفهوم نذر

1-1-1 معنی لغوی نذر

نذر در لغت به معنی الزام‌ کردن می‌باشد و مراد آن است که انسان چیزی را بر خود لازم می‌کند، و گفته می‌شود: «نذر على نفسه لله كذا، يَنْذِرُ، يَنْذُرُ، نذراً ونذوراً»[[1]](#footnote-1). و به «نُذور»[[2]](#footnote-2) و «نُذُر»[[3]](#footnote-3) جمع بسته می‌شود و این قول را از هم اخفش نقل کرده‌اند[[4]](#footnote-4).

و در مورد تلفظ آن، قاضی عیاض / در کتاب مشارق الأنوار می‌گوید[[5]](#footnote-5) اینکه عرب می‌گویند: «إن القوم نذروا»، اگر ذال مکسور باشد به معنی «علموا» می‌باشد و پیامبر ج را منذر می‌گویند؛ چرا که آنچه را باید از آن ترسید و برحذر بود که همان نذرات است و آنچه را باید به آن امید داشت که همان بشارت است را إعلان می‌کند؛ اما نذر به ضم نون و ذال هردو، جمع نذیر می‌باشد و به سکون ذال همان انذار داشتن است و این قول رسول ج که می‌فرماید: «لَا نَذْرَ فِيْ مَعْصِيَةٍ»[[6]](#footnote-6) «در معصیت نذری نمی‌باشد»؛ به فتح نون و ضم آن گفته شده که عبارت است از عبادتی که انسان آن را بر خود واجب می‌نماید.

حافظ عراقی[[7]](#footnote-7) تلفظ نذر به فتح نون و اسکان ذال را صحیح می‌داند و این سخن قاضی عیاض که نذر را با ضم آن روایت کرده غریب می‌داند و می‌گوید: اگر اشتباه ناسخان کتاب قاضی نباشد، این قول غریبی است.

اما اصل نذر، انذار که به معنی ترساندن است می‌باشد و لذا اکثراً در تخویف و ترساندن به کار می‌رود،[[8]](#footnote-8) مثلاً وقتی می‌گویند: نذر بالشی نذراً یعنی: علّمه فخذره[[9]](#footnote-9).

راغب اصفهانی می‌گوید: انذار خبری است که در آن تخویف و ترس باشد، همانطور که تبشیر خبری است که در آن شادی و سرور می‌باشد[[10]](#footnote-10).

ابن اثیر هم می‌گوید که اصل انذار اعلام می‌باشد و وقتی گفته می‌شود: «أنذرته إنذاراً اذا أعلمته» و اینکه «فأنا منذرٌ ونذيرٌ» یعنی معلمٌ و مخوفٌ و محذرٌ؛ و «نَذَرَ... فیه» یعنی هرگاه خطبه خواند چشم‌هایش سرخ شد و صدایش بالا رفت و خشمش زیاد گردید، گویی که ترساننده یک لشکر است، و منذر خبردهنده و آگاه‌کننده‌ایست که قوم را به چیزی که آنان را نابود می‌کند، شناسا می‌گرداند[[11]](#footnote-11).

امام شافعی / در کتاب «جرح عمد»، آن مالی را که در جراحات از دیه واجب می‌باشد را نذر نامیده و گفته که لغت اهل حجاز همین است و اهل عراق در مقابل، به آن ارش می‌گویند[[12]](#footnote-12).

و حجازی‌ها ارش را نذر می‌نامند و اهل عراق به آن ارش می‌گویند[[13]](#footnote-13).

ابن اثیر و حافظ عراقی می‌گویند: در حدیث سعید بن مسیب آمده است که «أَنَّ عُمَرَ وَعُثْمَانَ قَضَيا فِي المِلْطاة بِنِصْفِ نَذْر المُوضِحَة» سعید ابن مسیب / می‌گوید: عمر و عثمان ب در مورد دیه سمحاق به نصف دیه موضحه حکم کردند[[14]](#footnote-14).

و می‌خواهند از این طریق استنباط کنند در آن زمان، نذر به معنای ارش هم به کار رفته است؛ چرا که سعید بن مسیب به جای لفظ «ارش» لفظ «نذر» را به کار برده است؛ البته این روایت را با این متن نیافتم، بلکه در روایات آمده، لفظ «نذر» در آن نمی‌باشد و لفظ «عِقل»[[15]](#footnote-15) یا لفظ «حریة»[[16]](#footnote-16) و یا لفظ «دیة»[[17]](#footnote-17) می‌باشد که هم معنی می‌باشند، و یا اینکه اصلاً این الفاظ در آن نمی‌باشد؛[[18]](#footnote-18) لذا به این روایت نمی‌توان استناد نمود:

قال عبد الرزاق: قلت لمالك: إن الثوري أخبرنا عنك عن يزيد بن قسيط عن ابن المسيب «أَنَّ عُمَرَ وَعُثْمَانَ قَضَيا فِي المِلْطاة بِنِصْفِ نَذْر المُوضِحَة فَقَالَ: لِيْ قَدْ حدثته به».[[19]](#footnote-19)

عبدالرزاق می‌گوید: به مالک گفتم که ثوری از تو از یزید بن قسیط از سعید بن مسیب خبر داد که «عمر و عثمان ب در مورد دیه سمحاق به نصف دیه موضحه حکم کرده‌اند؟» مالک / گفت: قبلاً این حدیث را نقل کرده‌ام (یعنی ثوری راست گفته است).

و سند این روایت صحیح و رجالش ثقه هستند، اما سعید بن المسیب از عمر س سخنی جز نعی نعمان چیزی نشنیده است[[20]](#footnote-20)، لذا این روایت از عمر منقطع و ضعیف ولی از عثمان صحیح می‌باشد.

به نظر حافظ عراقی / استعمال نذر در یمین هم ثابت شده است؛ زیرا بین آن دو اشتراک معنایی می‌باشد و اشتراک معنایی‌اش این است که فرد چیزی را که لازم نمی‌باشد بر خود لازم کند و این وجوب گاهی با نذر است و گاهی با یمین، و در اثری آمده که لفظ «نذر» در ارش هم به کار برده شده که سعید بن مسیب می‌گوید: «أَنَّ عُمَرَ وَعُثْمَانَ قَضَيا فِي المِلْطاة بِنِصْفِ نَذْر المُوضِحَة» عمر و عثمان ب در مورد دیه سمحاق به نصف دیه موضحه حکم کردند؛ حال که ارش را نذر نامیده‌اند، پس نام گذاشتن یمین به نذر اولی است، چونکه مدلولش از ارش نزدیکتر است[[21]](#footnote-21).

ابوعمرو غلام ثعلب می‌گوید: نذر در نزد عرب به معنی وعده‌دادن با شرط می‌باشد[[22]](#footnote-22) و عرفة هم این نظر را گفته است[[23]](#footnote-23)، اما امام ابن قدامة و ابن مفلح حنبلی نسبت این قول را به ابوعمرو درست نمی‌دانند و می‌گویند: عرب، چیزی که انسان آن را بر خود ملزم کرده است، نذر می‌نامند؛ اگرچه بدون هیچ شرطی باشد؛ و جعاله، وعده‌ای با شرط می‌باشد، اگرچه نذر نمی‌باشد[[24]](#footnote-24).

و در نزد ما هم این راجح می‌باشد، چرا که وقتی عرب جعاله را نذر نمی‌گویند، این خود نشان از این می‌دهد که نذر به معنی وعده با شرط نمی‌باشد و این قاعده‌ای که به صورت عموم گفته‌اند، در همینجا نقض می‌گردد.

عده‌ای هم مانند قاضی زکریا انصاری، امام تقی الدین الحصنی، امام ابن شهاب رملی، امام ماوردی، امام ابن حجر هیتمی، امام شربینی، امام رویانی و ... -رحمهم‌الله- گفته‌اند که نذر از نظر لغوی به معنی وعده‌دادن به خیر یا شر می‌باشد[[25]](#footnote-25).

و عنتره عبسی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «الشاتمي عرضي ولم أشتمهما |  | والناذرين إذا لم القهما دمى»[[26]](#footnote-26) |

به ناموس و آبرویم توهین کردند ولی من به ناموس‌شان اهانت نکردم و در حالی که آن‌ها را ندیده‌ام، وعده کشتن مرا کرده‌اند.

و جمیل هم می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «فليت رجالاً فيكِ قد نذروا دمى |  | وهموا بقتلى يا بقين لقوني»[[27]](#footnote-27) |

چه مردانی که به خاطر تو وعده و قرار ریختن خونم را کرده‌اند و می‌خواهند مرا هرگاه که دیدند بکشند.

1-1-2 معنی اصطلاحی نذر

نذر در شریعت اسلام به این معنی می‌باشد که فرد بر خود عبادتی را که شرع بر او لازم نکرده، واجب گرداند[[28]](#footnote-28)، عده‌ای مانند امامان رویانی و ماوردی گفته‌اند که نذر در لغت به معنی وعده‌دادن به امور خیر و شر است، اما در شریعت فقط وعده‌دادن به امور خیر می‌باشد[[29]](#footnote-29) چرا که رسول ج می‌فرماید: «لَا نَذْرَ فِي مَعْصِيَةِ»[[30]](#footnote-30) در عمل معصیت نذری نمی‌باشد؛ و این قول بعضی دیگر از فقها مانند امام شهاب رملی و امام رویانی رحهما الله نیز می‌باشد[[31]](#footnote-31).

اما آنچه که در نظر ما راجح می‌باشد، این است که نذر در اصطلاح به این معنی است که «فرد بر خود عبادتی را که شرع بر او لازم نکرده، واجب گرداند» اما اینکه بگوییم «نذر در شریعت وعده‌دادن فقط به امور خیر می‌باشد، تعریف دقیقی نمی‌باشد؛ چرا که عمل به وعده‌ای که فرد می‌دهد گاهی مندوب و گاهی واجب می‌باشد، اما این تعریف آن‌ها مانع از دخول وعده‌های مندوب نمی‌گردد و عمل به نذرور منعقده یک مسلمان واجب می‌باشد و نه مندوب.

1-2 تاریخچۀ نذر

1-2-1 تاریخچۀ نذر در ادیان گذشته

نذر از عبادت‌های بسیار قدیمی می‌باشد که در امت‌ها و ادیان گذشته هم به عنوان یک عبادت محسوب می‌گردیده و در نزد آنان وفای به آن لازم و واجب بوده است و کسی که به نذرش عمل نمی‌کرده، نکوهش و ذم می‌شده و نوعی مخالف آیین و شریعت‌شان بوده است؛ مثلاً امام طبری / در تفسیر بزرگ خود آورده است که:

حَدَّثَنَا[[32]](#footnote-32) مُوسَى بْنُ هَارُونَ، قَالَ: ثنا عَمْرُو بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: ثنا أَسْبَاطٌ، عَنِ السُّدِّيِّ، قَالَ: «قَالَ جَبْرَائِيلُ لِسَارَةَ: أَبْشِرِي بِوَلَدٍ اسْمُهُ إِسْحَاقُ، وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ، ... فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: هُوَ لِلَّهِ إِذَنْ ذَبِيحٌ؛ فَلَمَّا كَبُرَ إِسْحَاقُ أُتِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّوْمِ، فَقِيلَ لَهُ: أَوْفِ بِنَذْرِكَ الَّذِي نَذَرْتَ، إِنَّ اللَّهَ رَزَقَكَ غُلَامًا مِنْ سَارَةَ أَنْ تَذْبَحَهُ».

ترجمه: سدی می‌گوید: هنگامی که ملائکه ابراهیم ÷ را به تولد اسحاق مژده دادند، نذر کرد که اگر ساره او را به دنیا آورد، برای خداوند أ او را ذبح کند، و زمانی که اسماعیل ÷ به سن سعی و توانایی خود رسید، نذرش را فراموش کرد و خداوند هم آن را در خوابش به او تذکر داد و به او دستور فرمود که به نذرت وفا کن.

البته این روایت قابل استناد نمی‌باشد؛ چرا که سندش تا سدی حسن است و راوی آن اسباط بن نصر همدانی است که صدوق و کثیر الغلط می‌باشد[[33]](#footnote-33) و احادیثش در رتبۀ حسن می‌باشد، اما اسماعیل بن عبدالرحمن السدی جزء طبقه بعد از اوساط تابعین می‌باشد[[34]](#footnote-34) و این تفسیر چون مجال رأی در آن نمی‌باشد، یا از صحابه و آنان هم از رسول ج برای او نقل کرده‌اند و یا جزء روایات اهل کتاب می‌باشد که در حالت اول مرسل و ضعیف، و در حالت دوم هم برای ما غیر معتبر می‌باشد.

و خداوند در قرآن از مادر مریم (سلام الله علیها) نقل می‌کند که او فرزندی که در شکم داشت را برای خدمت به خداوند نذر می‌کند:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ۖ إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٣٥﴾ [آل عمران: 35].

«هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آنچه را در شکم دارم برای تو نذر کردم که آزاد، (برای خدمت بیت المقدس و پرستشگر تو) باشد. پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی».

و همچنین خداوند أ به مریم (سلام الله علیها) دستور می‌دهد تا هنگام مواجه‌شدن با قومش برای خود نذرِ روزه سکوت کند:

﴿فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا ٢٦﴾ [مريم: 26].

«پس اگر کسی از انسان‌ها را دیدی (با اشاره) بگو: «همانا من برای (خدای) رحمان روزه (سکوت) نذر کرده‌ام، لذا امروز با هیچ بشری سخن نمی‌گویم».

و از اینجا علاوه به مشروع‌بودن نذر در امت‌های گذشته، به لزوم وفاکردن به نذر در میان آن‌ها پی می‌بریم؛ چرا که مریم به خاطر اینکه به سئوالات قوم خود در مورد چگونگی تولد عیسی ÷ پاسخ ندهد، به نذر کردن روزۀ سکوت متوسل می‌شود، و اگر وفای به نذر لازم نمی‌بود، در آن شرایط حساس خداوند پیشنهاد دیگری به او می‌کرد، اما خداوند این را به مریم نشان داد و قومش هم در آن شرایط حساس او را مجبور نکردند که به سئوالات آن‌ها پاسخ دهد.

1-2-2 تاریخچۀ نذر در اعراب جاهلیت

اما در جاهلیت و قبل از اسلام هم، مشرکان و بت‌پرستان مکه برای خداوند أ و بت‌ها نذر می‌کردند و خداوند هم از اهل جاهلیت نقل می‌کند که آن‌ها برای تقرب به خداوند برای بت‌ها نذر می‌کردند و آن‌ها را نزد خداوند أ شفیع قرار می‌دادند تا به حاجات و نیازهای آنان رسیدگی شود[[35]](#footnote-35):

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا ۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ ۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ ۗ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ١٣٦﴾ [الأنعام: 136].

«و (مشرکان) از آنچه خداوند از زراعت و چهارپايان آفريده است، بهره‌ای برای او قرار دادند (ونيز بهره‌ای برای بت‌ها) و به گمان خود گفتند: «اين برای خداست، و اين (هم) برای شريکان ما (= بت‌ها) است، پس آنچه از آنِ شريکانشان بود به خدا نمی‌رسيد، و آنچه از آنِ خدا بود، به شريکانشان می‌رسيد، چه بد حکم می‌کنند».

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ [الزمر: 3].

«کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند».

و امام بخاری / در صحیح خود آورده است که:

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ عُمَرَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي المَسْجِدِ الحَرَامِ، قَالَ: فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ».[[36]](#footnote-36)

ترجمه: عمر س می‌گوید: من در جاهلیت نذر کردم که شبی را در مسجد الحرام اعتکاف کنم و بعد از مسلمان‌شدنم از پیامبر ج در این مورد سئوال کردم و ایشان ج فرمودند که «به نذرت وفا کن».

و در اینجا تقریر پیامبر ج نسبت به مشروعیت نذور جاهلیت و وقوع نذر در میان آنان مشاهده می‌گردد.

و همچنین از عبدالمطلب نقل شده زمانی که خواست چاه زمزم را بازسازی کند، نذر کرد که اگر این کار با موفقیت به انجام رسید، و دارای ده فرزند گردید و به سن بلوغ رسیدند، یکی را برای خداوند أ قربانی کند.

امام طبری با سند صحیح روایت می‌کند: حدثني يونس بن عبد الأعلى قال أخبرنا ابن وهب قال أخبرنا يونس بن يزيد عن ابن شهاب عن قبيصة بن ذويب «أنه أخبره... أن ابن عباس قال ... قد كان عبد المطلب بن هاشم نذر إن توافي له عشرة رهط أن ينحر أحدهم فلما توافي له عشرة أقرع بينهم...».[[37]](#footnote-37)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: «... عبدالمطلب نذر کرده بود که اگر دارای ده پسر شد، یکی از آن‌ها را قربانی کند و وقتی که دارای ده پسر شد بین آن‌ها قرعه انداخت...».

1-2-3 تاریخچۀ نذر در اسلام

اما جایگاه نذر در اسلام مشخص و معلوم است و کتاب و سنت و اجماع بر مشروعیتش دلالت دارد و ما آیات و احادیث دال بر مشروعیت نذر را در قسمت حکم تکلیفی نذر و سایر مباحث ذکر می‌کنیم و توضیح می‌دهیم و در اینجا فقط این نکته را بیان می‌کنیم و آن اینکه شماری از علما مانند امام نووی، امام ابن قدامه، امام سرخسی، امام ابن رشد، امام شوکانی، امام بهوتی، امام ابن مفلح، امام مرداوی، امام رویانی -رحمهم الله-، مذهب امامیه و ابن المرتضی صاحب بحر الزخار بر مشروعیت نذر، نقل اجماع کرده‌اند[[38]](#footnote-38).

1-3 حکم تکلیفی نذر کردن و بررسی ادلۀ آن

1-3-1 واجب‌بودن نذر کردن

اما کسی از فقها یا مذاهب را نیافتم که قائل بر این باشند که نذر کردن واجب می‌باشد و البته با توجه به این همه احادیث نهی که در مورد نذر آمده و در خلال بحث‌ها آن را می‌آوریم و همچنین با توجه به اینکه از پیامبر ج ثابت نگردیده که هیچگاه نذر کرده باشند[[39]](#footnote-39)، لذا قطعاً واجب نمی‌باشد و نمی‌خواهد که در مورد آن زیاد به بحث و بررسی بپردازیم.

1-3-2 مستحب‌بودن نذر کردن

عده‌ای از شافعیه مانند قاضی حسین، متولی، ظاهر قول رافعی و امام غزالی
-رحمهم الله- بر این نظر هستند که نذر کردن عمل خیر و قربتی است که مندوب می‌باشد و لذا از کافر قبول نمی‌گردد[[40]](#footnote-40)، صاحب کفایة الأخیار امام حصنی می‌گوید: ظاهراً در نذر تبرر مندوب، اما در نذر لجاج مکروه می‌باشد[[41]](#footnote-41)؛ امام ابن شهاب رملی[[42]](#footnote-42) و امام ابن حجر هیتمی رحمهما الله[[43]](#footnote-43) هم این قول را تأیید کرده‌اند. در نقلی از امام نووی / هم آمده که ایشان مندوب بودن نذر را درست می‌دانند[[44]](#footnote-44). امام الحرمین / هم بر این نظر هستند که اگر نذر، از نوع معلَّق نباشد، مندوب می‌باشد[[45]](#footnote-45) و ابن ابی دم / قائل به خلاف اولی‌بودن نذر می‌باشد[[46]](#footnote-46). مذهب مالکیه بر این است که نذر مطلق مندوب است به شرطی که تکرار نشود، اما اگر تکرار شود آن را مکروه می‌دانند، مثلاً فردی بگوید: من برای خدا نذر می‌کنم که روزه هر پنجشنبه را بگیرم؛ ولی این نذر به علت سنگینی و مشقتی که دارد، به عدم طاعت ‌بودن بیشتر نزدیک است تا به طاعت ‌بودن، و ممکن است که فرد در وفای به آن کوتاهی کند و نتواند آن را انجام دهد[[47]](#footnote-47). امام قرطبی / آن را در مجازاة مکروه و در تبرر مندوب می‌داند و می‌گوید اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن برای اینگونه افراد حرام می‌باشد[[48]](#footnote-48)، حنفیه هم گفته‌اند: نذر صحیحی که شرایط خود دارا باشد، قربت مشروع و مندوب می‌باشد و دلیل قربت ‌بودن آن، به دلیل انجام اعمال خیری است که نذر کرده می‌شود و دلیل مشروع‌ بودن آن به خاطر اوامری که از طرف شارع به ایفا کردن به آن آمده است[[49]](#footnote-49).

دلایل این دسته از علماء که قائل به استحباب نذر می‌باشند این است که:

1. خداوند أ ایفا کنندگان نذور را مدح می‌کند[[50]](#footnote-50) و می‌فرماید:

﴿وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ [الحج: 29].

«و به نذرهای خویش (اگر نذر کرده‌اند) وفا کنند)».

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: 270].

«و هر چیزی را که انفاق کنید یا هر نذری که ببندید، قطعاً خداوند آن را می‌داند».

در این آیه، خداوند أ می‌فرماید که به نذر کنندگان و بخشندگان پاداش داده می‌شود و عمل آن‌ها فراموش نمی‌شود؛ لذا نذر کردن قربت است که پاداش دارد.

و همچنین خداوند أ می‌فرماید:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ٧﴾ [الإنسان: 7].

«(بندگان نیکوکار) به نذر وفا می‌کنند و از روزی می‌ترسند که (عذاب و) شرّ آن فراگیر است».

1. و از طرفی قیاس هم آن را تأیید می‌کند؛ چرا که نذر وسیله‌ای برای قربت می‌شود و وسائل نیز حکم مقاصد را پیدا می‌کنند، پس خود نذر کردن هم قربت می‌شود[[51]](#footnote-51).
2. و امام بخاری / در صحیح خود روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ»[[52]](#footnote-52).

ترجمه: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد، پس به نذرش وفا کند، و خدا را با انجام ‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد، به آن نذر وفا نکند».

1. نذر صحیحی که شرایط خود را دارا باشد، قربت مشروع و مندوب می‌باشد و دلیل قربت ‌بودن آن به دلیل انجام اعمال خیری است که نذر کرده می‌شود، و دلیل مشروع‌ بودن آن به خاطر اوامری که از طرف شارع به ایفاکردن به آن آمده است[[53]](#footnote-53).

و اینان احادیثی را که در آن نهی از نذر شده است، حمل بر کسی کرده‌اند که گمان می‌کند، نمی‌تواند بعداً به آن وفا کند و یا اینکه گمان می‌کند که نذر خود دارای تأثیر می‌باشد[[54]](#footnote-54) و عده‌ای هم آن احادیث را حمل بر نذر مجازاة کرده‌اند[[55]](#footnote-55).

ابن اثیر / می‌گوید: تکرار نهی از نذر در احادیث، به خاطر تأکید بر اهمیت آن و دوری از کوچک‌ پنداشتن و سستی‌ کردن در ادای آن می‌باشد و اگر معنایش نهی از انجام آن می‌بود تا انجام نشود، موجب ابطال حکم آن می‌گردید؛ چرا که بعد از نهی حرام می‌شد و نباید به آن عمل شود. بلکه منظور حدیث از نهی این است که پیامبر ج آن‌ها را آگاه فرموده که این کار برای آن‌ها نفعی در بر ندارد و ضرری را هم از آن‌ها دور نمی‌کند، گویی که می‌فرماید: به این خاطر که فکر می‌کنید با نذر کردن چیزی را که خداوند أ برای شما مقدر نکرده به دست می‌آورید یا چیزی را که مقدر کرده عوض می‌کنید، نذر نکنید. پس اگر این گمان‌ها را نداشتید (پس نذر کنید) ولی به آن وفا کنید[[56]](#footnote-56).

مازری / هم می‌گوید: این نظر در نزد من بعید است و درست نمی‌باشد و احتمال دارد که منظور حدیث این باشد که ناذر عبادتی را که با نذر کردن انجام داده، بر خود سنگین نموده و نشاط مطلقی که در حالت اختیار داشته را ندارد و یا اینکه گویی ناذر آن قربت را عوض کرده و خلوص خود را از دست داده است[[57]](#footnote-57).

قاضی عیاض / هم می‌گوید: مفهوم نهی حدیث این است که در نزد بعضی از جاهلان این پندار صورت می‌گیرد که نذر بر قضا و قدر سبقت می‌گیرد و لذا از آن نهی شده است و گاهی هم وفا کردن به آن مشکل و متعذر می‌شود[[58]](#footnote-58).

ابن العربي / می‌گوید که نذر کردن شبیه به دعا می‌باشد، چرا که قَدَر را رد نمی‌کنند، اما خودش از قدر است و به دعا کردن فراخوانده شده‌ایم، اما از نذر کردن نهی شده‌ایم؛ چرا که دعا عبادتی در حال است و فرد با خضوع و تضرع به درگاه خدا می‌رود، اما نذر انجام عبادت را تا هنگام حصول حاجت به تأخیر می‌اندازد[[59]](#footnote-59).

ابوعبید / هم می‌گوید: نهی از نذر دلیل بر این نمی‌شود که نذر کردن کار حرامی است، چرا که اگر کار حرامی می‌بود خداوند أ امر نمی‌فرمود که به آن وفا شود و فاعل آن هم ستایش نمی‌گردید، اما منظور حدیث در نزد من بزرگداشت شأن نذر و اهمیت آن است تا سبک گرفته نشود و در وفا کردن به آن کوتاهی نشود[[60]](#footnote-60).

اما آنان که به استحباب نذر به آیات و احادیث استناد کرده‌اند، ما هم می‌گوییم در مقابل احادیثی داریم که از آن نهی شده است و لذا باید یکی از این‌ها را بر دیگری حمل کنیم و بدون قرینه هیچکدام از دیگری اولی نمی‌باشد و وقتی که به رسول ج و صحابه ش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که اگر نذر کردن به طور مطلق و عام مستحب می‌بود، این بزرگان قبل از همه بر آن مداوم می‌بودند، حال که آن‌ها این کار را نکرده‌اند، پس معلوم می‌گردد که نذر به طور مطلق در همه حالت‌ها مستحب نمی‌باشد که ما در قسمت ترجیح آرا شرح آن خواهیم داد و این نظر را تأیید می‌نماییم که اگر تبرر باشد مندوب است، که موافق آیات و احادیث مدح‌کننده است، و اگر نذر مجازاة باشد، مکروه می‌باشد که موافق احادیث نهی‌کننده است. و برای دانستن دلایل بیشتر به قسمت ترجیح آرا نگاه کنید.

1-3-3 مباح بودن نذر کردن

نظر خود امام مالک / بر این است که نذر کردن مباح می‌باشد، البته اگر تکرار نشود؛ چرا که در غیر این صورت انجام آن برایش مشکل می‌گردد[[61]](#footnote-61) و ابن رشد / مالکی هم نذر کردن را مباح می‌داند[[62]](#footnote-62). و ابن حامد حنبلی / هم آن را مباح می‌داند،[[63]](#footnote-63) عده‌ای از حنفیه هم گفته‌اند که نذر کردن در طاعت مباح می‌باشد؛ چه مطلق باشد و یا معلق[[64]](#footnote-64).

اما دلیل این‌ها برای اباحه نذر این است که می‌گویند چون ما احادیث امر و نهی داریم و هیچ دلیلی هم برای ترجیح بین آن‌ها نداریم، لذا حمل آن‌ها به اباحه اولی می‌باشد تا امر و نهی پیامبر ج هردو اعمال گردد.

اما این دلیل قوی نمی‌باشد؛ چرا که امر به وفای نذور و نهی از انجام آن، توسط شارع بی‌حکمت نبوده است، مگر می‌شود که شارع از چیزی نهی کند و به چیزی امر کند که فقط برای مباح باشد؟ مخصوصاً با این همه شدتی که در نهی و با آیاتی که در مورد مدح و پاداش عمل به نذر آمده است؟ آیا اگر شارع به انجام عملی وعده پاداش دهد و از آن نهی هم کند، انجام آن عمل مباح می‌باشد؟ و آیا ما نباید آن را به شرایط خاص ورود حمل نماییم؟

اما اینکه می‌گویند: «بر اباحه حمل می‌گردد چون احادیث امر و نهی داریم و ترجیح هیچکدام اولی از دیگری نمی‌باشد و نباید امر و نهی پیامبر ج هردو بدون اعمال بمانند»، ما هم می‌گوییم: چگونه دلیل ترجیح نداریم؟ پس بهتر است به دلایل ترجیح، در قسمت ترجیح آرا رجوع گردد تا دلایل ترجیح معلوم گردد.

1-3-4 مکروه ‌بودن نذر کردن

نص امام شافعی / بر این است که نذر کردن مکروه می‌باشد[[65]](#footnote-65). و امام نووی در مجموع این قول را ترجیح داده است[[66]](#footnote-66) و این قول اکثر شافعیه هم می‌باشد[[67]](#footnote-67) و ابن الرفعه و کرمانی رحمهما الله هم بر این قول هستند[[68]](#footnote-68)، البته ابن الرفعه آن را در نذر «تبرر» مندوب و در غیر آن مکروه می‌داند[[69]](#footnote-69). مذهب ظاهریه نذر کردن را مکروه می‌دانند و امام ابن حزم / می‌گوید: اگر فردی نذری کرد و نذرش در عمل معصیت نبود، حتماً باید به آن وفا کند[[70]](#footnote-70). مذهب مالکیه هم بر این است که نذر مطلق مندوب است، به شرطی که تکرار نشود، اما اگر تکرار شود مکروه می‌دانند؛ مثلاً فردی بگوید: من برای خدا أ نذر می‌کنم که روزۀ هر پنجشنبه را بگیرم، اما این نذر به علت سنگینی و مشقتی که دارد به عدم طاعت‌بودن بیشتر نزدیک است تا به طاعت‌بودن و ممکن است که فرد در وفای به آن کوتاهی کند و نتواند آن را انجام دهد[[71]](#footnote-71) و امام ابن دقیق العید / می‌گوید: مالکیه نذر را مکروه می‌دانند و امام ابن العربي / هم این اختلاف مالکیه را نقل کرده است[[72]](#footnote-72). و همچنین مالکیه نذر معلق را مکروه می‌دانند و باجی و ابن شاس رحمهما الله در مکروه‌ بودن آن تردید دارند[[73]](#footnote-73). قرطبی آن را در «مجازاة» مکروه و در «تبرر» مندوب می‌داند و می‌گوید: اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن را برای اینگونه افراد حرام می‌باشد[[74]](#footnote-74). امام ابن العربي و امام ابن حاجب رحمهما الله هم گفته‌اند که نذر کردن مکروه می‌باشد[[75]](#footnote-75). بعضی از حنابله هم گفته‌اند که نذر کردن مکروه می‌باشد[[76]](#footnote-76).

امام ابن حجر / می‌گوید: من تعجب می‌کنم از کسی که می‌گوید نذر کردن مکروه نمی‌باشد، در حالی که نهی صریح از رسول ج در این مورد داریم، و بلکه اقل درجات آن کراهت نذر کردن می‌باشد[[77]](#footnote-77).

امام عبدالله بن مبارک / می‌گوید: اگر منذور در طاعات باشد، این نذر کردن مکروه می‌باشد، ولی وفاکردن به آن اجر دارد و لازم است که به آن وفا شود و اگر منذور معصیت باشد، نذر کردن حرام است و نباید به آن عمل شود[[78]](#footnote-78).

ترمذی / کراهت نذر را به بعضی از صحابه نسبت داده است[[79]](#footnote-79) و در مصنف ابن ابی شیبه از ابوهریره س آمده است که:

حدثنا يحيى بن سعيد عن محمد بن عجلان عن محمد بن قيس عن أبيه عن أبي هريرة «أنه قال: لا أنذر نذرا أبدا»[[80]](#footnote-80) «هیچگاه نذر نمی‌کنم».

و سند ابن شیبه و عبدالرزاق رجالش ثقه هستند و فقط یکی از روات ابن شیبه محمد بن عجلان است که در احادیث ابوهریره کمی اشتباه کرده است[[81]](#footnote-81)، اما آنقدر نیست که از رتبه احتجاج‌بودن پایین بیاید و امام ذهبی / می‌گوید: اگر درجه صحیح نباشد، حداقل رتبه حدیث او حسن است[[82]](#footnote-82). و در سند عبدالرزاق، سعید بن ابی سعید مقبری می‌باشد که عده‌ای گفته‌اند چهار سال قبل از مرگ دچار اختلاط شده بود[[83]](#footnote-83)، ولی همانطور که امام ذهبی می‌گوید پیر شده و دچار اختلاط نگردیده است. و سعید در پیری فقط دچار تغییر گردیده، لذا احادیث قبل از پیری او صحیح و بعد از پیری او حسن می‌باشد[[84]](#footnote-84). و این روایت نشان می‌دهد که نذر کردن در نزد ابوهریره س چیز خوبی نبوده است، چرا که صحابه از انجام خیرات روگردان نبودند، مگر اینکه مشکلی می‌بود.

اما دلایل آن‌هایی که گفته‌اند نذکردن مکروه می‌باشد این است که:

1. نذر ذاتاً وسیلۀ قربت نمی‌باشد، بلکه انسان می‌خواهد با ملزم‌شدن به آن ضرری را از خود دفع کند.

اما اینکه گفته‌اند نذر وسیلۀ قربت نیست، بلکه می‌خواهد ضرری را از خود دفع کند، ما نیز به کراهت اینگونه نذر معتقد می‌باشیم که همان نذر «مجازاة» است، اما در نذر «تبرر» فرد قصد هیچگونه دفع ضرر یا جلب منفعتی ندارد، بلکه می‌خواهد فقط برای رضای خداوند أ عملی را انجام دهد، پس «نذر تبرر» داخل در این دلیل آن‌ها نمی‌گردد.

1. و همچنین گفته‌اند که در مسلم آمده که پیامبر ج از انجام نذر نهی فرموده‌اند:

«وحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[85]](#footnote-85)

ترجمه: «نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند أ را عوض نمی‌کند، و فقط مالی است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمی‌بخشند و فقط هنگام نذر کردن مال می‌دهند)».

و یا در صحیح بخاری آمده است که:

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ النَّذْرِ».[[86]](#footnote-86)

ترجمه: «پیامبر ج از نذر کردن نهی فرمودند».

اما اینکه گفته‌اند پیامبر ج از نذر نهی کرده است، بله ما هم قبول داریم که پیامبر از نذر نهی فرموده، اما دلیل نهی خود را هم بیان فرموده است که به خاطر اعتقاد داشتن به تأثیر نذر و بخیل ‌بودن فرد و جلب مصلحت یا دفع مضرتی است که همان نذر مجازاة می‌باشد و نذر تبرر داخل در این نهی نمی‌گردد.

1. از طرفی اگر نذر کردن مندوب می‌بود، پیامبر ج و افاضل صحابه ش آن را انجام می‌دادند، در حالی که این کار را نکرده‌اند[[87]](#footnote-87).

اما آنجا که گفته‌اند اگر نذر مندوب می‌بود، پیامبر ج و افاضل صحابه ش آن را انجام می‌دادند، ما نیز می‌گوییم که آن‌ها نیاز به نذر کردن نداشتند، چرا که خود آن‌ها بدون اینکه نذر کنند به انجام خیرات اقدام می‌کردند، و نیازی نداشتند که خود را با وسیله‌ای ملزم بنمایند و همانگونه که گفتید آن‌ها افاضل بوده‌اند و افاضل همواره سعی می‌کنند که اعمال افضل را انجام دهند و انجام‌دادن خیرات بدون هیچ الزامی، افضل از انجام‌دادن آن‌ها با ملزم‌کردن خود است، چنانکه در صحیح بخاری آمده است:

«حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لاَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدِّرَ لَهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى القَدَرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ البَخِيلِ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ».[[88]](#footnote-88)

ترجمه: «(خداوند متعال می‌فرمايد:) همانا نذر کردن نمی‌تواند چیزی را که برای بنی آدم مقرر نکرده‌ام، تقدیر کند، و قَدَر را عوض کند، اما این نذر کردن چیزی است که باعث می‌شود با آن از دست انسان بخیل چیزهایی را عوض کند، اما این نذر کردن چیزی است که باعث می‌شود با آن از دست انسان بخیل چیزهایی را بیرون بکشیم، چیزهایی که قبل از نذر کردن به خاطر بخیل‌ بودنش برایم نمی‌آورد، اما با نذر کردن آن را برایم آورد (و برایم انجام می‌دهد)».

همانطور که در این روایت می‌بینیم، فردی که بدون هیچ الزامی عمل خیری را انجام می‌دهد، نزد خدا افضل از انجام‌دادن آن با ملزم‌کردن خود است، اما نمی‌توان گفت که انجام‌دادن آن عمل، ثوابی ندارد و یا این الزام‌کردن حرام است؛ چرا که خود اعمال خیر اگر انجام شوند، ثواب خاص خود را دارند، مثلاً فردی سوگند می‌خورد که اکنون دو رکعت نماز بخواند با الزام‌کردن خودش او عمل حرام و مکروهی مرتکب نشده و اگر آن عمل را انجام دهد ثواب دو رکعت نماز را دارد، هرچند که با اختیار بهتر بود و لذا پیامبر ج و صحابه ش با اختیار خود اعمال خیر را انجام می‌دادند، و نه با ملزم‌کردن خود.

البته به جز فرائضی که خداوند أ خود بر ما لازم فرموده که انجام‌دادن آن‌ها هرچند ملزم به انجامش می‌باشیم، اما برتر از هر سنتی است که مختارانه و با ارادۀ خود بخوانیم؛ چرا که در حدیث قدسی در صحیح بخاری آمده است:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ، حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلاَلٍ، حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ: ... مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ».[[89]](#footnote-89)

ترجمه: «پیامبر ج می‌فرمایند که پروردگار أ می‌فرمایند: بنده‌ام با هيچ چيز محبوبی نزد من، به اندازۀ انجام آنچه که بر او فرض قرار داده‌ام، به من نزديک نمی‌شود».

1. در حدیث قدسی در صحیح بخاری آمده است که خداوند أ می‌فرماید:

«حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لاَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدِّرَ لَهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى القَدَرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ البَخِيلِ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ».[[90]](#footnote-90)

ترجمه: «نذر برای بنی آدم هیچ چیز از قدری که برایش مقدر کرده‌ام، تغییر نمی‌دهد، اما نذر او را به قَدَری که برایش نوشته‌ام می‌برد و از انسان بخیل، مالی بیرون کرده می‌شود».

اما این که گفته‌اند: او می‌خواهد با نذر کردن قَدَر را تغییر دهد، ما نیز می‌گوییم که این نذر مکروه است که همان نذر «مجازاة» می‌باشد، اما اگر فرد با اختیار خود و بدون این قصد که قدر را تغییر دهد، نذر تبرر کند، شامل این دلیل‌ آن‌ها نمی‌شود.

1. کرمانی / هم می‌گوید: التزام به قربت مکروه است؛ چرا که ممکن است فرد از ایفای به آن عاجز بماند.[[91]](#footnote-91)

اما این دلیل کرمانی / که گفته نذر کردن مکروه است، چرا که فرد ممکن است از انجام آن عاجز باشد، ما به وی می‌گوییم: حال اگر فرد بداند حتماً به آن وفا می‌کند چه حکمی دارد؟ لذا ما هم می‌گوییم: اگر فرد ظن غالبش این است که می‌تواند به نذر تبررش وفا کند و با این کار اعمال خیر بیشتری انجام می‌دهد، برای وی مستحب می‌باشد و اگر یقین یا ظن غالب دارد که نمی‌تواند به آن وفا کند، ما هم می‌گوییم: نباید نذر کند؛ اما دلیل اینکه این دسته از علما نذر را حرام نمی‌دانند این است که می‌گویند:

اگر نذر حرام می‌بود خداوند أ وفاکنندگان به نذر را مدح نمی‌کرد، چرا که گناه ارتکاب حرام، بیشتر از طاعت در وفا کردن به آن است[[92]](#footnote-92).

و ابن ابی دم / قائل به خلاف اولی‌بودن نذر می‌باشد[[93]](#footnote-93).

اما این قول ابن ابی دم / که گفته نذر کردن خلاف اولی می‌باشد، بر آن اشکالی وارد است و آن اینکه اگر نذر خلاف اولی باشد، باید صراحتاً تحت عموم نباشد و گرنه بیشتر به کراهت نزدیک است تا به خلاف اولی‌بودن، و از طرفی قرینۀ واضحی بر عدم کراهت آن به طور مطلق می‌باشد که در بحث ترجیح‌ آرا، آن را می‌آوریم.

1-3-5 حرام‌ بودن نذر کردن

در روایتی از مذهب حنابله آمده که مکروه تحریمی می‌باشد و عده‌ای از اهل حدیث هم آن را حرام می‌دانند[[94]](#footnote-94). امام ابن تیمیه / در مورد حرام ‌بودن آن توقف کرده‌اند و گویی که بیشتر به تحریم مایلند[[95]](#footnote-95). و ابن عثیمین / هم این قول را قوی می‌دانند[[96]](#footnote-96). امام صنعانی / در سبل السلام، قول به تحریم‌بودن نذر را قوی می‌داند و می‌گوید که این قول قوی‌تر است[[97]](#footnote-97). امام قرطبی / آن را در مجازاة مکروه و در تبرر مندوب می‌داند، اما می‌گوید اگر فرد اعتقاد به تأثیر ذاتی نذر کند و آن را مؤثر بداند، نذر کردن را برای اینگونه افراد حرام می‌باشد[[98]](#footnote-98).

دلایل قائلان به حرام ‌بودن نذر

اما دلایل آن‌هایی که نذر کردن را حرام می‌دانند، عبارتند از:

1. در حدیثی که امام مسلم / روایت می‌کند آمده است که:

«وحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[99]](#footnote-99)

ترجمه: «نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند أ را عوض نمی‌کند، و فقط مالی است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمی‌بخشند و فقط هنگام نذر کردن مال می‌دهند)».

و همچنین آمده است که:

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: إِنَّهُ لاَ يَرُدُّ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ البَخِيلِ».[[100]](#footnote-100)

ترجمه: «پیامبر ج از نذر کردن نهی فرمودند و فرمودند که چیزی از قضای خداوند را تغییر نمی‌دهد و از انسان بخیل مالی را بیرون می‌کشد که در حالت عادی آن مال را نمی‌داد».

و در این احادیث رسول الله ج از نذر کردن نهی کرده‌اند[[101]](#footnote-101) و اصل در منهیات رسول‌الله ج بر تحریم می‌باشد، مگر قرینه‌ای باشد و لذا ما هم در اینجا آن را بر حرمت حمل می‌کنیم، هرچند که وفاکردن به آن واجب می‌باشد، چون ملازمه‌ای بین این دو نمی‌باشد.

اما اینکه گفته‌اند اصل در اوامر بر تحریم است مگر قرینه‌ای برای برگرداندن آن از معنای ظاهری باشد و در احادیث هم از نذر نهی شده، لذا بر حرمت حمل می‌کنیم، ما نیز می‌گوییم: خداوند أ وفاکنندگان به نذرهایشان را مدح فرموده، حال اگر ما وفاکردن به نذر را واجب بدانیم، ولی انجام آن را حرام بدانیم باهم جور نمی‌شود، چگونه خود انجام آن حرام ولی وفای به آن واجب می‌باشد؟ از طرفی احادیثی که در آن از نذر نهی شده، علت نهی را اعتقاد داشتن فرد به تأثیر نذر و دفع ضرر و جلب منفعت بوده است، حال که هیچکدام از این دو قصد در نذر نباشد، چگونه آن را حرام بدانیم؟

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: إِنَّهُ لاَ يَرُدُّ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ البَخِيلِ».[[102]](#footnote-102)

ترجمه: «ابن عمر ب گفتند که پیامبر ج از نذر کردن نهی فرمودند و فرمودند که چیزی از قضای خداوند را تغییر نمی‌دهد و از انسان بخیل مالی را بیرون می‌کشد که در حالت عادی آن مال را نمی‌داد».

«حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدِّرَ لَهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى القَدَرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ البَخِيلِ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ».[[103]](#footnote-103)

ترجمه: «نذر برای بنی آدم هیچ چیز از قدری که برایش مقدر کرده‌ام را تغییر نمی‌دهد، اما نذر او را به قَدَری که برایش نوشته‌ام می‌برد و از انسان بخیل مالی بیرون کرده می‌شود».

از طرفی خداوند أ خود می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: 270].

«و هر چیزی را که انفاق کنید یا هر نذری که ببندید، قطعاً خداوند آن را می‌داند».

و در اینجا نذرکنندگان در محل مدح و همراه انفاق‌کنندگان، و سبک‌شماران آن در آیات قرآنی در محل ذم قرار گرفته‌اند. پس اگر نذر کردن حرام می‌بود، خداوند أ از چیز حرام برای مدح و تمجید استفاده نمی‌کند، چون اگر اینطور می‌بود، نوعی امر به حرام می‌باشد و مدح و تمجید از چیزی، نوعی امر به آن می‌باشد و خود أ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ [الأعراف: 28].

«بگو (ای پیغمبر!): خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد».

از طرفی ما در قسمت مشروعیت نذر گفتیم که عده‌ای از علما مانند امام نووی، امام ابن قدامه، امام سرخسی، امام ابن رشد، امام شوکانی، امام بهوتی، امام ابن مفلح، امام مرداوی، امام رویانی، و ابن المرتضی صاحب بحر الزخار -رحمهم الله- بر مشروعیت نذر، نقل اجماع کرده‌اند[[104]](#footnote-104). حال اگر ما بگوییم نذر کردن حرام است، پس چرا برای مشروعیت آن نقل اجماع کرده‌اند؟ و اگر آن را حرام بگوییم، دیگر نمی‌گویند نذر به اجماع مشروع می‌باشد!!!

1. نذر کردن هیچ فایده‌ای در برآورده‌کردن حاجات ندارد:

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[105]](#footnote-105)

ترجمه: «نذر نکنید چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند أ را عوض نمی‌کند، و فقط مالی است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمی‌بخشند و فقط هنگام نذر کردن مال می‌دهند)».

و با نذر کردن انسان فقط مال خود را ضایع می‌کند و اضاعۀ مال هم حرام می‌باشد، و لذا نذر کردن هم حرام می‌شود[[106]](#footnote-106).

اما اینکه گفته‌اند: هیچ فایدۀ شرعی و قَدَری ندارد، ما هم می‌گوییم:

اولاً: هرچه که فایده نداشته باشد حرام نمی‌باشد، بلکه مباح می‌باشد. و انسان در این دنیا موظف است که واجبات را انجام دهد و از حرام‌ها اجتناب کند و همین برای رهایی او کافی می‌باشد؛

ثانیاً: اگر به نیت تغییر قدر یا دفع ضرر و جلب منفعت نذر شود، برطبق احادیثی که از رسول ج نقل کردیم، دانستیم که نفعی در تغییر قدر ندارد و ما هم با شما در این مورد موافقیم، اما این شامل نذر مجازاة می‌شود، ولی در نذر تبرر، فرد این قصدها را ندارد، بلکه فقط قصدش رضایت خداست و با اختیار خود نذر می‌کند و فایده‌ای که دارد این است که این فرد شاید در انجام اعمال خیر سست باشد و در حالت عادی حوصله خیرات ندارد، اما با ملزم‌کردن خود علاوه بر اینکه می‌داند که توانایی انجام و وفای به نذر را دارد، موجب می‌شود که به خیرکردن هم مشغول شود؛ حال کدام بهتر است: اینکه فرد برای خود بنشیند و کاری نکند و یا اینکه با این نذر کردن عمل خیری انجام دهد؟ و آیا همین خود منفعتِ نذر کردن برای بعضی انسان‌ها نیست؟ و آیا این خود وسیلۀ خیر نشده است و باعث همکاری در خیرات نمی‌شود و خداوند أ می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۚ﴾ [المائدة: 2].

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

اما جواب اینکه گفته‌اند: نذر کردن چون فایده‌ای ندارد، پس اضاعۀ مال است و اضاعۀ مال هم حرام می‌باشد، این است که:

اولاً: ما شرح دادیم این مربوط به حالتی است که فرد نذر مجازاة می‌کند و مالش را در قبال هیچ می‌دهد، اما در نذر تبرر چه نفعی بزگتر از اینکه نذر وسیله‌ای برای عمل خیر شده است؟

ثانیاً: اضاعۀ مال حرام نیست، بلکه مکروه می‌باشد، اما دلیل آن‌هایی که گفته‌اند اضاعه مال حرام است، استناد کرده‌اند به حدیثی که در آن آمده است که:

«كَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةِ المَالِ»[[107]](#footnote-107).

ترجمه: «رسول خدا ج از زیاد صحبت‌کردن بی‌فایده و درخواست زیاد از مردم و ضایع‌کردن مال نهی کردند».

و می‌گویند که اصل در اوامر بر تحریم است و لذا اضاعۀ مال حرام می‌باشد. اما این استدلال آن‌ها قوی نمی‌باشد، چرا که این نهی، تحریمی نمی‌باشد، بلکه مکروه‌بودن را می‌رساند و قرینۀ آن را هم خود رسول ج بیان فرموده‌اند و امام ابن حبان / با سند صحیح روایت کرده است که:

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ وَرَّادٍ، مَوْلَى الْمُغِيرَةِ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمَّهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ، وَمَنَعَ وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ».[[108]](#footnote-108)

«خداوند أ برای شما سه چیز را ناپسند و مکروه می‌داند و سه چیز را حرام می‌داند: برای شما زیاد صحبت‌کردن بی‌فایده و درخواست زیاد از مردم و اضاعه مال را مکروه می‌داند و عقوق والدین و زنده به گور کردن دختران و جلوگیری از حق و رها گذاشتن ناحق را حرام می‌داند».

همانطور که در این حدیث می‌بینیم، صراحتاً خود رسول خدا ج بین حرام و مکروه فرق گذاشتند و اضاعۀ مال را مکروه و ناپسند دانستند و نه حرام و بعد از این جایی برای اجتهاد کسی باقی نمی‌ماند و سخن همان است که رسول ج فرموده‌اند و وای بر آنکس که بگوییم رسول الله ج می‌گوید این شیء مکروه است و او بگوید حرام است و امام نووی / هم می‌فرماید: نهی در اینجا نهی تنزیهی است و نه تحریمی[[109]](#footnote-109).

1. علامه ابن عثیمین / می‌گوید: چونکه خود پیامبر ج از نذر کردن نهی فرموده و می‌فرمایند:

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ، ح وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، وَابْنُ بَشَّارٍ، وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[110]](#footnote-110)

ترجمه: «ابن عمر ب می‌گوید: پیامبر ج از انجام نذر نهی کردند و فرمودند: نذر موجب (تغییر قدر و) ایجاد خیر نمی‌شود و فقط از دست انسان بخیل مالی را بیرون می‌آورد».

و در جایی دیگر فرموده که قضای خدا را هم عوض نمی‌کند:

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[111]](#footnote-111)

ترجمه: «نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند أ را عوض نمی‌کند و فقط مالی است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه فراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمی‌بخشند و فقط هنگام نذر کردن مال می‌دهند)».

و اگر خدا بخواهد کاری را انجام دهد انجام می‌دهد، و اگر بخواهد کاری را انجام ندهد انجام نمی‌دهد، و از طرفی خود رسول ج از نذر نهی کرده و بیان فرموده که در نذر هیچ فایدۀ شرعی و قدری وجود ندارد، فایدۀ شرعی ندارد، چون خیری ندارد و فایدۀ قدری ندارد، چون قدری را عوض نمی‌کند؛ پس قول به حرام‌بودن قوی‌تر است[[112]](#footnote-112).

سپس ابن عثیمین / می‌گوید: حال اگر کسی اعتراض کند و بگوید چگونه خداوند أ وفاکنندگان به نذر را مدح نموده، در حالی که آن‌ها با نذر کردن به کار حرامی مرتکب شده‌اند؟ جوابش این است که خداوند أ بر نذرکننده‌گان مدح نکرده است و بلکه وفاکننده‌گان به نذرهایشان را مدح نموده است و بین این دو تفاوت است، پس این قول خداوند أ که می‌فرماید:

﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ [الإنسان: 7].

«(و صالحان) به نذرهای خود وفا می‌کنند».

معنایش این است که اگر برای خداوند أ چیزی نذر کنند، صبر نمی‌کنند و به سرعت به ادای نذر خود می‌پردازند، و قول دیگری هم در مورد این آیه می‌باشد که اصلاً منظور از نذر در این آیات و احادیثی که ناذران در آن مدح شده‌اند «ادای واجبات» می‌باشد، همچنانکه خداوند أ می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ﴾ [الحج: 29].

«سپس، باید آلودگی‌های شان را بر طرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند».

با اینکه آن‌ها نذری نکرده بودند، اما می‌فرماید که باید به نذرهایشان وفا کنند[[113]](#footnote-113).

و امام صنعانی / می‌گوید: نذر کردن در طاعاتی مانند نماز و روزه و حج، خارج از نهی رسول الله می‌باشد[[114]](#footnote-114).

امام طبری / از قتاده / در مورد تفسیر آیه ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ [الإنسان: 7]. روایت کرده است که:

«حَدَّثَنَا بِشْرٌ، قَالَ: ثنا يَزِيدُ، قَالَ: ثنا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، قَوْلُهُ: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ قَالَ: كَانُوا يَنْذُرُونَ طَاعَةَ اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَمَا افْتُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَسَمَّاهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ الْأَبْرَارَ، فَقَالَ: ﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ يَشۡرَبُونَ مِن كَأۡسٖ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا٥ ... يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ وَيَخَافُونَ يَوۡمٗا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرٗا٧﴾ [الإنسان: 5-7]». [[115]](#footnote-115)

ترجمه: قتاده / در مورد تفسیر ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ می‌گوید: آنان در نماز و روزه و سایر فرائض خداوند أ نذر می‌کردند و لذا خداوند آنان را ابرار نامیده است.

و سندش تا قتاده صحیح می‌باشد.

امام قرطبی / می‌گوید: به نظر من نذر کردن کسی که بر این عقیده است که نذر می‌تواند برای او تأثیرگذار باشد و قدر الهی را تغییر دهد، حرام است. اما کسی که این اعتقاد را نداشته نذر کردن مکروه می‌باشد[[116]](#footnote-116).

1-3-6 رأی اصح در مورد حکم تکلیفی نذر

آنچه که از نظر نگارنده راجح می‌باشد، این است که نذر کردن، اگر نذرِ مطلق (تبرر) باشد، برای بعضی افرادی که در انجام خیرات سست هستند و نذر باعث می‌شود که اعمال خیر بیشتری در حدی که بدانند می‌توانند آن را انجام دهند، مستحب می‌باشد، اما اگر نذر مجازاة باشد، مکروه می‌باشد و دلایل این سخن ما این است که:

1. خداوند أ در قرآن به مدح نذرکنندگان پرداخته است و می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥ﴾ [البقرة: 270].

«و هر چیزی را که انفاق کنید یا هر نذری که ببندید، قطعاً خداوند آن را می‌داند».

و می‌فرماید که آن نفقه و نذری که برای خداوند أ کرده‌اید، خداوند آن را فراموش نمی‌کند و نمی‌توان گفت که اینجا بحث وفاکردن به نذر است، بلکه سیاق آیه و قرینه‌شدنش با انفاق در راه خدا نشان می‌دهد که خداوند ذات نذر کردن را اراده فرموده و به انجام‌دادن آن پاداش می‌دهد.

1. همچنین کسانی که قائل به قیاس هستند، دلیل آورده‌اند که با قیاس ثابت می‌گردد که نذر کردن مندوب است، از آنجا که همه قبول دارند وفاکردن به نذر لازم می‌باشد، چرا که آیات و احادیث فراوانی داریم که بر وجوب وفای به نذر دلالت دارد، مانند حدیثی که امام بخاری با اسناد صحیح روایت می‌کند که:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[117]](#footnote-117)

ترجمه: پیامبر ج می‌فرمایند: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد، به آن نذر وفا نکند.

و خداوند أ می‌فرماید:

﴿وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ﴾ [الحج: 29].

«و به نذرهای خویش (اگر نذر کرده‌اند) وفا کنند».

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥ﴾ [البقرة: 270].

«و هر چیزی را که انفاق کنید یا هر نذری که ببندید، قطعاً خداوند آن را می‌داند».

پس نذر کردن، چون وسیله‌ای برای انجام قربت است مندوب می‌باشد؛ چرا که وسائل، حکم مقاصد را پیدا می‌کند[[118]](#footnote-118).

امام ابن دقیق العید / می‌گوید: مکروه ‌دانستن نذر بر قواعد ما اشکالاتی وارد می‌کند، چرا که قاعده مقتضی این است که وسیلۀ طاعت، طاعت و وسیله معصیت، معصیت باشد و قبح وسیله هم به اندازۀ قبح مفسده‌اش می‌باشد و تعظیم وسیله به اندازۀ عظمت مصلحتش می‌باشد، پس چون نذر وسیله‌ای برای ملزم‌شدن به قربتی شده است، پس باید خود نذر هم قربت باشد[[119]](#footnote-119).

1. و همچنین یک مسلمان نیازمند این است که به سوی خداوند أ با انواع عبادت‌های مندوب نزدیک شود تا بتواند به میزان اعمال نیک خویش بیفزاید و طبع انسان مانع انجام این اعمال می‌شود، چون برای نفس مشقت دارد و از طرفی چون در انجام ندادن آن اجباری نمی‌باشد، لذا نیازمند وسیله‌ایست که او را از رخصت ترک‌کردن دور کند و به انجام‌دادن وادار کند و این سبب همان نذر است[[120]](#footnote-120).

با این آیات و احادیث مشخص می‌گردد که نذر کردن حرام و مکروه نمی‌باشد، چرا که انجام‌دادن افعال حرام و مکروه، مدح و تمجیدی نمی‌خواهند، بلکه از انجام‌دادن افعال حرام و مکروه نهی شده‌ایم و رسول ج هم برای همین مبعوث شده‌اند:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [الأعراف: 157].

«آنان که از (این) رسول (خدا)، پیامبر «أمی» (= درس ناخوانده) پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات وانجیلی که نزدشان است، نوشته می‌یابند. آن‌ها را به (کارهای) خوب و پسندیده فرمان می‌دهد و از زشتی (وکارهای نا پسند) بازشان می‌دارد».

و لذا هر امری که خدا و رسول به مدح آن بپردازند و جنبۀ شرعی داشته باشد، واجب یا مستحب است و وقتی که خوب نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که اگر واجب می‌بود پیامبر ج و صحابه آن را بارها انجام می‌دادند[[121]](#footnote-121) و در مورد آن این احادیث نهی‌کننده گفته نمی‌شد و وقتی که به علت نهی رسول ج نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که رسول ج از نذر مجازاة نهی کرده‌اند، مثلاً این قول رسول الله ج که در صحیح مسلم آمده است:

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ يَعْنِي الدَّرَاوَرْدِيَّ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَنْذِرُوا، فَإِنَّ النَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدَرِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[122]](#footnote-122)

ترجمه: «نذر نکنید، چرا که نذر هیچ چیز از قدر خداوند أ را عوض نمی‌کند، و فقط مالی است که از دست انسان بخیل خارج می‌شود (یعنی اینگونه افراد به خاطر بخل به کسی چیزی نمی‌بخشند و فقط هنگام نذر کردن مال می‌دهند)».

و پیامبر ج در اینجا به علت نهی اشاره می‌کند و آن بخیل‌ بودن فرد و مال به دست‌آوردن از دست اوست و یا اعتقاد داشتن به تأثیر نذر است و اینکه قصد دارد که قدر خود را تغییر دهد[[123]](#footnote-123).

امام ابن حجر / می‌گوید: همانگونه که ملاحظه می‌شود، معلوم می‌گردد که نهی رسول ج از نذر مجازاة بوده که فرد از بخشش‌کردن خودداری می‌کند و فقط با نذر کردن است که وعدۀ دادن مال می‌دهد، البته هرچند گاهی به کسی که از طاعتی سستی می‌کند بخیل هم گفته می‌شود، چنانکه رسول ج می‌فرماید:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى، وَزِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ، قَالاَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ العَقَدِيُّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلاَلٍ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ غَزِيَّةَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «البَخِيلُ الَّذِي مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ».[[124]](#footnote-124)

ترجمه: «بخیل کسی است که نام من در جلوی او برده شود، اما بر من صلوات نفرستد». (سندش صحیح می‌باشد)

و یا در الدعاء طبرانی آمده است:

حَدَّثَنَا حفص بن جَعْفَرُ بْنُ مَعْدَانَ الْأَهْوَازِيُّ، وعبدان بن أحمد والحسين بن إسحاق التستري قالوا ثنا زيد بن الحريش ثنا عثمان بن الهيثم ثنا عوف بن الحسن عن عبد الله بن مغفل رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «... أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ».[[125]](#footnote-125)

ترجمه: «بخیل‌ترین مردم کسی است که در سلام‌کردن بخل بورزد».

رجال طبرانی در ادعاء ثقه می‌باشند، جز زید بن الحریش که صدوق و حسن الحدیث می‌باشد و امام ابن حبان او را توثیق کرده و امام ابوحاتم در مورد وی سکوت نموده است[[126]](#footnote-126).

و وقتی احادیثی که رسول الله ج در آن از نذر را نهی کرده است، خوب بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که نهی رسول خدا ج به بخیل‌بودن فرد و اعتقاد به تأثیرداشتن نذر در قدر الهی می‌باشد و در بعضی روایات، لفظ بخیل و در بعضی دیگر لفظ شحیح و در بعضی دیگر لفظ لئیم آمده است، اما معانی تمام آن‌ها متقارب می‌باشد و به بخل فرد برمی‌گردد، لذا رسول ج از آن نهی فرموده‌اند[[127]](#footnote-127).

حافظ عراقی هم به این نکته اشاره کرده‌اند و این مطلب را تأیید نموده‌اند[[128]](#footnote-128) و قرطبی / هم احادیث نهی را به طور جزم بر نذر مجازاة حمل کرده است[[129]](#footnote-129).

پس وقتی که نذر هیچ فایدۀ قَدَری و شرعی ندارد، نهی رسول الله ج بر آنانی است که از آن فایده می‌گیرند و می‌خواهند که با نذر کردن، مقدرات خود را تغییر دهند، اما اگر کسی هیچ قصدی از نذر کردن نداشته باشد و فقط بخواهد با نذر کردن عمل خیری که در انجام آن کسالت دارد را بر خود لازم کند و انگیزۀ بیشتری در انجام‌دادن آن داشته باشد، این نهی‌ها بر او نیست، هرچند که انجام‌دادن خیرات از روی اختیار افضل می‌باشد؛ لذا صحابه و رسول آن را انجام نداده‌اند، اما به هر حال وسیله‌ای برای امر خیری شده است.

ابن اثیر / هم دلیلی مانند این در مورد احادیث نهی آورده است و آن را بر افرادی که گمان می‌کنند، نذر، قدر الهی را تغییر می‌دهد، حمل کرده است[[130]](#footnote-130).

مازری / هم گفته است که به نظر من منظور حدیث این است که ناذر فعل قربتی را با مشقت انجام می‌دهد و آن را بر خود تحمیل می‌کند و همچنین گویی که ناذر آن قربت را با نذر عوض کرده است، لذا عملش خالص نمی‌باشد و این فرمودۀ رسول خدا ج هم بر این دلالت دارد[[131]](#footnote-131) که از ایشان آمده است:

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، عَنْ شُعْبَةَ، ح وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، وَابْنُ بَشَّارٍ، وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ النَّذْرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».[[132]](#footnote-132)

ترجمه: «نذر کردن با خودش هیچ خیری نمی‌آورد (و عاقبتش محمود نمی‌باشد) و فقط از دست انسان بخیل مالی را خارج می‌کند».

و قاضی عیاض / گفته است که هدف از نهی، ترس از به اعتقاد افتادن بعضی از جاهلان است که گمان کنند، نذر قَدَر را تغییر می‌دهد[[133]](#footnote-133) و حافظ عراقی هم این مطلب را را بیان نموده است[[134]](#footnote-134).

1-4 انواع نذر

نذر بر چهار قسم کلی تقسیم می‌گردد که فقها دربارۀ این‌ها توافق دارند، هرچند ممکن است که بعضی از آنان برای نذر تقسیمات دیگری را درنظر بگیرند، اما در نهایت آن‌ها را به همین چهار طریق کلی تقسیم می‌کنند و ما به خاطر جمع‌بودن و بررسی دقیق و راحت‌تر، این تقسیم‌بندی را انتخاب کرده‌ایم که عبارتند از:

1. نذر تبرر.
2. نذر مجازاة.
3. نذر لجاج.
4. نذر مبهم.

1-4-1 نذر تبرر (مطلق)

تبرر در لغت، ضد عقوق[[135]](#footnote-135) و به معنی اتساع در احسان[[136]](#footnote-136) می‌باشد. عده‌ای دیگر هم گفته‌اند که به معنی خیر و صلاح[[137]](#footnote-137) می‌باشد.

و در اصطلاح، ملتزم‌ شدن به انجام قربتی بدون تعلیق آن به چیزی را نذر تبرر می‌گویند[[138]](#footnote-138). مثلاً فردی بگوید: روزۀ سه روز برای خداوند أ نذر من باشد و یا اینکه بگوید هزار تومان در راه خدا نذر من باشد.

1-4-2 نذر مجازاة

در لغت به معنی تلافی‌کردن و پاداش‌دادن در مقابل عملی را می‌گویند[[139]](#footnote-139).

و در اصطلاح، ملتزم ‌شدن به قربتی در مقابل تحقق شئی را می‌گویند[[140]](#footnote-140). مثلاً فردی بگوید: اگر دوستم شفا یافت برای خداوند سه روز روزه، نذر من باشد.

1-4-3 نذر لجاج

لجاج در لغت به معنی ادامه ‌دادن کینه و دشمنی می‌باشد[[141]](#footnote-141) و در اصطلاح ملتزم ‌شدن به قربتی به خاطر منع از انجام چیزی در حالت عصبانیت را نذر لجاج می‌گویند[[142]](#footnote-142). مثلاً در هنگام عصبانیت می‌گوید: اگر این کار را انجام دهی ده هزار تومأن نذر من باشد.

و گفته‌اند فرق نذر لجاج و تبرر در این است که در تبرر، فرد نذر را معلق به چیزی می‌کند که به آن رغبت دارد، اما در نذر لجاج فرد نذر را به چیزی معلق می‌کند که از آن رغبت دارد[[143]](#footnote-143).

1-4-4 نذر مبهم

نذر مبهم نذری است که در آن منذور نام برده نشده است و ناذر در آن به طور مطلق لفظ نذر را به کار برده و مشخص نکرده که نماز را نذر کرده یا روزه و یا حج و... مثلاً ناذر می‌گوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرٌ»[[144]](#footnote-144).

1-5 مقایسۀ نذر و یمین

در مورد استعمال نذر و یمین بین علما اختلافاتی وجود دارد که این اختلافات موجب تفاوت نظر در مورد نذر هم می‌شود، مثلاً اگر کسی نذر و یمین را یکی بداند پس در مورد کفاره و سایر چیزهای آن، همانند یمین با آن برخورد می‌کند، اما اگر بین آن‌ها تفاوت قائل شود، باید از ادلۀ دیگری به احکام آن بپردازد. و ما در اینجا سعی می‌کنیم که به بررسی این مسئله تا حدی بپردازیم.

حافظ عراقی / بر این قول می‌باشد که استعمال نذر در یمین ثابت شده است، چرا که بین آن دو اشتراک معنایی می‌باشد که عبارت است از اینکه فرد چیزی که لازم نمی‌باشد را بر خود لازم کند و این گاهی با نذر است و گاهی با یمین[[145]](#footnote-145) و از طرف دیگر در صحیح مسلم آمده است:

حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَأَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ يُونُسُ: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[146]](#footnote-146)

عقبه بن عامر س می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «کفارۀ نذر، همان کفاره یمین می‌باشد».

و در اینجا پیامبر ج کفاره‌های نذر و یمین را یکی می‌داند و لذا نزدیکی آن‌ها را به یکدیگر بیشتر می‌کند و لذا عمر، عائشه، ابن عمر ش،[[147]](#footnote-147) عده‌ای از اهل حدیث[[148]](#footnote-148) و حسن بصری[[149]](#footnote-149) / می‌گویند: کفارۀ هر نذری کفارۀ یمین می‌باشد و به همین حدیث استناد کرده‌اند.

فقط ابن عمر عتق را استثنا کرده و همچنین برای برابر دانستن نذر و یمین، به حدیثی دیگر از ابن عباس ب استناد کرده‌اند که عقبه بن عامر س به نزد رسول‌الله ج آمد و گفت:

إِنَّ أُخْتِي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ مَاشِيَةً؟ فَقَالَ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسلم: «إِنَّ اللهَ لَا يَصْنَعُ بِشَقَاءِ أُخْتِكِ شَيْئًا، لِتَحُجَّ رَاكِبَةً، ثُمَّ تُكَفِّرْ يَمِينَهَا»[[150]](#footnote-150).

ترجمه: خواهرم نذر کرده است که با پای پیاده به حج برود. نظر شما در این مورد چیست؟ ایشان ج فرمودند: «خداوند أ نیازی به سختی‌کشیدن خواهرت ندارد، به او بگو سواره به حج برود و بعداً به خاطر قسمی که خورده کفاره بدهد».

البته به این حدیث نمی‌توانند استناد کنند، چرا که [ثُمَّ تُكَفِّرْ يَمِينَهَا] زیاده منکری می‌باشد و سند حدیث اینطور است که این حدیث را ابن عباس و عقبة بن عامر ب از پیامبر ج روایت کرده‌اند:

و از ابن عباس، عکرمه[[151]](#footnote-151) و کریب[[152]](#footnote-152) و از عقبة بن عامر، ابن عباس[[153]](#footnote-153)، عکرمه[[154]](#footnote-154)، عبدالله بن مالک[[155]](#footnote-155)، ابوالخیر[[156]](#footnote-156)، دحین حجری[[157]](#footnote-157)، ابوتمیم جیشانی[[158]](#footnote-158)، یحیی بن ابی کثیر[[159]](#footnote-159) و ابو عبدالرحمن حبلی[[160]](#footnote-160) این حدیث را روایت کرده‌اند.

اما در روایت ابن عباس ب تنها شریک بن عبدالله نخعی است که این زیاده [ثُمَّ تُكَفِّرْ يَمِينَهَا] را از کریب گفته است و سایر ثقات این زیاده را نیاورده‌اند و شریک در روایت حدیث غلط‌هایی دارد[[161]](#footnote-161) و در درجه حسن می‌باشد و نه صحیح، و از عقبة بن عامر س، در طرق ابوعبدالرحمن حبلی و عبدالله بن مالک با لفظ [وَلتَصُم ثَلاثَةَ أَيَّامٍ] آمده است، اما این طرق نیز معلولند، چرا که اولاً ثقاتی که این متن را روایت کرده‌اند، این زیاده در آن نمی‌باشد و راویان این زیاده، عبدالله بن مالک[[162]](#footnote-162) و عبیدالله بن زحر[[163]](#footnote-163) و حیی بن عبدالله بن شریح[[164]](#footnote-164) در روایت حدیث، غلط‌هایی دارند و در درجه حسن هستند و نه صحیح، و اگر تفرد آن‌ها مخالف ثقات باشد و یا حتی زیاده‌ای را نقل کنند که ثقات در آن سند و روایت آن را نقل نکرده باشند، از آنها پذیرفته نمی‌باشد و حکم منکر را پیدا می‌کند. ثانیاً در حدیثی که عبیدالله بن زحر از عبدالله بن مالک روایت می‌کند، اضطرابی دیده می‌شود، چرا که عبیدالله بن زحر گاهی آن را با این سند روایت می‌کند که [عبيد الله بن زحر عن ابي سعيد الرعيني عن عبد الله بن مالك اليحصَبي عن عقبة بن عامر...][[165]](#footnote-165) و گاهی ابوسعید الرعینی را حذف کرده و بعد از عبدالله بن مالک، ابوسعید الیحصَبی را اضافه کرده: [عبيد الله بن زحر عن عبد الله بن مالك عن أبي سعيد اليحصبي أن عقبة بن عامر...][[166]](#footnote-166) که غلط می‌باشد.

و اصل این حدیث در کتب دیگر هم آمده است[[167]](#footnote-167).

همچنین به حدیث دیگری از پیامبر ج استناد کرده‌اند که پیامبر ج می‌فرماید:

«النَّذرُ حلفَةٌ»[[168]](#footnote-168) نذر کردن مانند قسم‌خوردن است.

اما این حدیث با این لفظ حدیث موجود نمی‌باشد، بلکه آمده است که «إِنَّمَا النَّذرُ يَمينٌ» و این متن منکر می‌باشد و متن کامل این حدیث اینطور است که «إِنَّمَا النَّذْرُ يَمِينٌ، كَفَّارَتُهَا كَفَّارَةُ الْيَمِينِ» و سندش عبارت است از:

ابوالخیر مرثد بن عبدالله یزنی آن را از عقبة بن عامر و او هم از رسول الله ج این روایت را نقل می‌کند.

و از ابوالخیر هم، عبدالرحمن بن شماسه و از عبدالرحمن ابن شماسه،

عبدالله بن بشر[[169]](#footnote-169) و کعب بن علقمه آن را روایت می‌کنند، و از کعب بن علقمه افرادی مانند:

عبدالله بن لهیعه[[170]](#footnote-170).

و یحیی بن ایوب[[171]](#footnote-171).

و عمرو بن الحارث[[172]](#footnote-172).

و محمد بن یزید بن ابی زیاد[[173]](#footnote-173)، مولی مغیرة بن شعبة این حدیث را روایت کرده‌اند، اما تنها عبدالله بن لهیعه می‌باشد که این قسمت «إِنَّمَا النَّذرُ يَمينٌ» را آورده است لذا منکر می‌باشد.

و از طرفی، از عبدالله بن لهیعه کسانی مانند: عبدالله بن حکم[[174]](#footnote-174).

کامل بن طلحه[[175]](#footnote-175).

حسن بن موسی[[176]](#footnote-176).

اسحاق بن عیسی[[177]](#footnote-177).

یحیی بن یحیی[[178]](#footnote-178).

عبدالغفار بن داود[[179]](#footnote-179).

و ابوسعید مولی بنی هاشم[[180]](#footnote-180) حدیث را نقل کرده‌اند که در طُرُق عبدالغفار بن داود و ابوسعید مولی بنی هاشم این زیاده آمده است و سایر طُرُق این زیاده در آن نیامده است و چون احادیث این‌ها مقبول می‌باشد، ظاهراً اشکال از ابن لهیعه می‌باشد؛ چرا که عبدلاله بن لهیعه فرد ضعیف و مختلطی است[[181]](#footnote-181) و از اینکه پیامبر ج فرموده‌اند: «كَفَّارَةُ النَّذر كَفَّارَةُ اليَمِيْن» این برداشت را کرده که نذر همان یمین می‌باشد و لذا این لفظ را گفته است؛ و در نظر من این سخن خود ابن لهیعه و مدرج می‌باشد و خودِ عبارت «كَفَّارَةُ النَّذر كَفَّارَةُ اليَمِيْن» موجب این برداشت برای ما هم می‌گردد که نذر و یمین مانند هم می‌باشند، اما ابن لهیعه وقتی آن را گفته است، آن دسته از راویانش که زیاده را در روایات‌شان از عبدالله بن لهیعه نقل کرده‌اند فکر کرده‌اند که این جزء حدیث می‌باشد در حالی که وی آن را برای شرح حدیث گفته است.

ابن عباس[[182]](#footnote-182)، شعبی[[183]](#footnote-183)، مجاهد[[184]](#footnote-184) و حسن بصری[[185]](#footnote-185) نذر را یمین می‌دانند و بر آن احکامش را جاری می‌کنند. امام ابن قدامه / می‌گوید: نذر در قول اصح همانند یمین است و ثابت شده که حکم نذر در یکی از اقسام آنکه نذر لجاج می‌باشد، همانند حکم یمین است، پس در سایر انواع نذر هم حکم یمین را پیدا می‌کند؛ مگر آنکه خود شرع آن را تخصیص بزند[[186]](#footnote-186). و امام احمد / هم نذر و یمین را یکی می‌داند[[187]](#footnote-187). و ابن قدامه / می‌گوید: قول صحیح در مذهب ما این است که نذر، همانند یمین می‌باشد و فقط در لزوم وفای به آن فرق دارد[[188]](#footnote-188).

امام ابن تیمیة / می‌گوید: اهمیت نذر از سوگند بیشتر است، چرا که اگر فردی برای غیر خدا نذری کرد، به اجماع مسلمین نمی‌خواهد که به آن نذر وفا کند[[189]](#footnote-189).

در مورد کفارۀ نذر، این قول نزد ما راجح می‌باشد که کفارۀ نذر همان کفارۀ یمین می‌باشد که إن‌شاءالله در بحث کفارات، به نقد و بررسی اقوال دیگر در مورد کفارۀ نذر می‌پردازیم.

اما نظر ما بر این می‌باشد که نذر با یمین تفاوت‌هایی دارد، مثلاً همینکه خداوند أ و پیامبر ج دو لفظ متفاوت را برای این دو به کار برده‌اند، پس نشان از تفاوت ذات این دو می‌دهد و اگر یکی بود، چرا هر موضوع را مختلف نام برده و به بررسی آن پرداخته‌اند؟ و اگر جزء چیزهایی بوده که چند نام دارد، چرا برای ما نقل نگردیده است، از طرفی همانطور که گفتیم، نذر تبرر برای بعضی‌ها مستحب و نذر مجازاة مکروه می‌باشد، اما در قسم اینگونه نیست.

و می‌گوییم که کفارۀ نذر همان کفاره یمین است، چون از پیامبر ج در صحیح مسلم آمده است که: حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَأَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ يُونُسُ: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[190]](#footnote-190)

ترجمه: «کفارۀ نذر، همان کفارۀ یمین می‌باشد».

و از این حدیث چیز دیگری معلوم می‌گردد و آن اینکه نذر و یمین باهم تفاوت دارند، چون خود پیامبر ج آن‌ها را دو چیز مختلف نام برده و از هم جدا کرده‌‌اند و اکنون که دو لفظ مختلف و دو باب مختلف در شریعت دارند، نشان از تفاوت ذات همدیگر می‌دهد، لذا در کل باهم تفاوت دارند، اما شباهت‌های زیادی هم با یکیدگر دارند.

فصل دوم:
ارکان و شرایط نذر

ارکان اصلی نذر که تشکیل‌دهندۀ نذر است طبیعتاً سه چیز می‌باشد[[191]](#footnote-191) که عبارتند از:

1. ناذر: مکلفی مسلمان و مختار است که نذر توسط او منعقد می‌گردد.
2. مندور: عمل شرعی است که ناذر برای انجام آن نذر می‌کند.
3. صیغه: الفاظی است که ناذر با گفتن آن‌ها انجام عملی را بر خود لازم می‌کند.

هرکدام از این ارکان خود دارای شروطی می‌باشند که در صورت نقص یکی از آن شروط، نذر منعقد نمی‌گردد و ما سعی می‌کنیم که إن‌شاءالله در اینجا به شرح و توضیح این ارکان و شرایط بپردازیم و آن‌ها را تبیین نماییم.

1-2 ناذر و شرایط آن

ناذر باید شروطی داشته باشد تا اینکه نذرش منعقد گردد و از وی پذیرفته شود که عبارت است از:

1. عاقل‌بودن.
2. بالغ‌بودن.
3. مسلمان‌بودن.
4. مختاربودن.

2-1-1 عاقل‌بودن

شرط اول این است که ناذر باید عاقل باشد، چرا که غیر عاقل، بازخواست نمی‌شود و احکام شرعیه فقط بر عاقلان جاری می‌گردد، لذا اگر مجنون و سکرانی نذری کردند، این نذر از آن‌ها پذیرفته نمی‌گردد و منعقد نمی‌شود[[192]](#footnote-192)، چرا که در روایت صحیحی از امام ابوداود / آمده است که:

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ المُبْتَلَى حَتَّى يَبْرَأَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَكْبُرَ».[[193]](#footnote-193)

ترجمه: «از سه گروه خداوند أ مؤاخذه نمی‌کند؛ از فرد خوابیده تا زمانی که بیدار شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل شود و از کودک تا زمانی که بالغ شود».

و چون از وی مؤاخذه‌ای برای اعمالش صورت نمی‌گیرد، لذا وفا نکردن به نذرش برای او اشکالی ندارد و از آنجا که مؤاخذه وقتی است به افعال طرف بها داده شود، حال که مؤاخذه‌ای نمی‌باشد، پس به افعالش بها داده نمی‌گردد.

امام شوکانی / می‌گوید: خداوند أ بر مجنون و کودک دستورات و طاعات خود را لازم نمی‌کند؛ چه رسد به آنچه خودشان بر خودشان لازم کنند![[194]](#footnote-194)

امام نووی / هم می‌گوید: نذر کودک قبول نمی‌باشد، چرا که نذر، ایجاب حقی با قول می‌باشد و قول صبی همانند ضمانات و تصرفات مالی‌اش پذیرفته نمی‌باشد[[195]](#footnote-195).

البته در مورد صحت نذر سکران اختلافاتی می‌باشد و این اختلاف به دلیل اختلاف در صحت اقوال سکران می‌باشد[[196]](#footnote-196).

و راجح در مذهب شافعیه صحت نذر سکران می‌باشد[[197]](#footnote-197) و امام نووی / هم این قول را صحیح می‌داند[[198]](#footnote-198) و هرچند که در هنگام نذر کردن عقل ندارد، اما بعضی فقهاء بین سکران به طریق محظور و طریق غیر محظور تفاوت قائل شده‌اند.

یعنی اگر سکر به طریق مباح باشد مثلاً لقمه‌ای در گلوی فرد گیر کند و احتمال خفگی وی را داشته باشد و جرعه‌ای شراب بخورد و مست شود گفته‌اند که تصرفات قولی سکران پذیرفته نمی‌باشد[[199]](#footnote-199)، اما اگر به طریق محظوری مست شود، مثلاً عمداً شراب بنوشد فقهاء دو دسته شده‌اند:

دستۀ اول: مذاهب شافعیه، حنفیه، مالکیه و یکی از روایت احمد حنبل بر این نظر هستند که تصرفات قولی سکران محاسبه می‌گردد، البته تفصیلاتی قائل شده‌اند مثلاً: حنفیه ارتداد و اقراراتی که احتمال رجوع از آن‌ها می‌باشد را قبول نمی‌کنند و مالکیه اقرارات و عقودش را قبول نمی‌کنند، و در سایر اقوال سخن سکران را می‌پذیرند.

دستۀ دوم: مذاهب ظاهریه، امامیه، امام عثمان البتی، امام لیث بن سعد، و یکی از روایت امام احمد حنبل که روایت آخر ایشان هم می‌باشد و طحاوی بر این عقیده هستند که تمام اقوال سکران ساقط است و به حساب نمی‌آید و این قول راجح نزد دکتر زیدان هم می‌باشد[[200]](#footnote-200)، و ما نیز همین قول را راجح می‌دانیم و دلیل ما این است که پیامبر ج در احادیث به طور عام فرموده‌اند:

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ المُبْتَلَى حَتَّى يَبْرَأَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَكْبُرَ».[[201]](#footnote-201)

ترجمه: «از سه گروه خداوند أ مؤاخذه نمی‌کند: از فرد خوابیده تا زمانی که بیدار شود و از کودک تا زمانی که بالغ شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل شود».

و حدیثی هم نداریم که این عام را تخصیص دهد، لذا بر همین عموم خود باقی می‌ماند.

فقهای دستۀ اول می‌گویند: چون که او خودش را به صورت عمدی مست نموده است، ما هم بر او سخت می‌گیریم و گویی که اصلاً شرابی نخورده است، همانند فردی که مورث خود را کشته و ما هم مورثش را زنده فرض می‌کنیم و او را از ارث محروم می‌کنیم. اما ما می‌گوییم اگر فردی عمداً ساق خود را بشکند، آیا می‌گویید که با سختی به صورت قیام نماز بخواند یا اینکه به او تخفیف می‌دهید و می‌گویید چون ایستاده نمازخواندن سخت است پس نشسته هم می‌تواند نماز بخواند؟ و چرا به جای اینکه به وارث قاتل قیاس کنید، به این فرد قیاس نمی‌کنید؟[[202]](#footnote-202).

از طرفی فرد سکران عقل ندارد، لذا به اقوال او هیچ اعتدادی نمی‌گردد، و مناط تکلیف عقل است و نباید به خاطر جرمی که انسان مست مرتکب شده است، احکام را بر او سخت گردانیم، بلکه وظیفۀ ما رعایت احکام طبق ضوابط و قوانین خود است و جز خداوند أ حق ندارد که بر بندگانش سخت بگیرد، حال اگر او مست کرده است، خداوند هم برای او تنبیهاتی مانند حدود تعیین فرموده است و نباید بندگان را خارج از تنبیهاتی که خداوند برای آن‌ها تعیین نموده تنبیه نمود، از طرفی عقوبات تقدیری هستند و نه رأیی.

﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٢٢٩﴾ [البقرة: 229].

«این‌ها حدود الهی است، پس از آن‌ها تجاوز نکنید و هر کس از حدود خدا تجاوز کند، پس اینانند که ستمگرند».

2-1-2 بالغ‌بودن

شرط دوم این است که ناذر بالغ باشد[[203]](#footnote-203)؛ چرا که از غیر بالغ مؤاخذه و بازخواستی صورت نمی‌گیرد، و خداوند أ تا زمانی که فرد دوران کودکی را تا حدی سپری نکند، اعمال او را مورد حساب قرار نمی‌دهد و دلیل آن هم سخن رسول خدا ج است که می‌فرماید:

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ المُبْتَلَى حَتَّى يَبْرَأَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَكْبُرَ».[[204]](#footnote-204)

ترجمه: «از سه گروه خداوند أ مؤاخذه نمی‌کند؛ از فرد خوابیده تا زمانی که بیدار شود و از کودک تا زمانی که بالغ شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل شود».

امام نووی / می‌گوید: نذر کودک قبول نمی‌باشد، چرا که نذر، ایجاب حقَی با قول می‌باشد و قول صبی همانند ضمانات و تصرفات مالی‌اش پذیرفته نمی‌باشد[[205]](#footnote-205).

2-1-3 مسلمان‌بودن

شرط سوم این است که ناذر مسلمان باشد و این قول جمهور[[206]](#footnote-206) و اصح در مذهب شافعیه می‌باشد[[207]](#footnote-207). و امام نووی / در مجموع این قول را ترجیح داده است[[208]](#footnote-208) و مذهب امام ابوحنیفه[[209]](#footnote-209) و امام مالک رحمهما الله[[210]](#footnote-210) هم بر این است که نذر کافر درست نمی‌باشد و واجب نمی‌باشد که بعد از مسلمان ‌شدن به آن وفا نماید.

مذهب امامیه هم می‌گویند که نذر از کافر درست نمی‌باشد، چرا که یکی از شرایط صحت نذر، اسلام می‌باشد، اما مستحب است که بعد از اسلام به آن وفا کند[[211]](#footnote-211). و این مذهب زیدیه[[212]](#footnote-212) و قولی از اباضیه[[213]](#footnote-213) هم می‌باشد. اما مذهب امام احمد حنبل / و جمهور حنابله[[214]](#footnote-214) و مذهب ظاهریه[[215]](#footnote-215) و عده‌ای از شافعیه‌[[216]](#footnote-216) بر این است که نذر کافر منعقد می‌گردد و بعد از اسلام‌آوردنش واجب است که به آن وفا وفا کند و امام شوکانی / هم این قول را تأیید نموده‌اند[[217]](#footnote-217)، و این قول قتاده، حسن بصری، امام داود ظاهری /، طاوس، امام شافعی[[218]](#footnote-218)، امام بخاری و امام طبری -رحمهم الله-[[219]](#footnote-219) و قولی دیگر از اباضیه[[220]](#footnote-220) هم می‌باشد.

آن‌هایی که گفته‌اند کافر قبول می‌باشد و باید بعد از اسلام‌آوردن به آن وفا کند، به این حدیث استناد کرده‌اند که:

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ عُمَرَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي المَسْجِدِ الحَرَامِ، قَالَ: فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ».[[221]](#footnote-221)

عمر س می‌گوید: گفتم ای رسول خدا! من در جاهلیت نذر کردم که شبی را در مسجد الحرام اعتکاف کنم. پیامبر ج فرمود: «به نذرت وفا کن».

و در این حدیث آمده که عمر س قبل از اسلام نذری می‌کند و پیامبر ج هم به او می‌گوید: به نذرت وفا کن، پس لذا نذر کافر منعقد می‌گردد.

و آن‌هایی که گفته‌اند: نذر کافر قبول نمی‌شود دلایلی آورده‌اند و گفته‌اند که کافران اهلیت قربت به خدا را ندارند[[222]](#footnote-222) و آن‌ها خود نجس هستند، لذا تقربات آن‌ها تا زمانی که طاهر نشوند درست نمی‌باشد.

امام نووی / گفته است که نذر از کافر درست نمی‌باشد، چرا که اسلام سبب وضع ایجاب قربت می‌شود و او اسلامی ندارد[[223]](#footnote-223) و از طرفی شرط صحت نذر این است که منذور قربت باشد و فعل کافر به قربت‌بودن وصف نمی‌شود و تا زمانی که مسلمان نشود قربات از او پذیرفته نمی‌باشد[[224]](#footnote-224) و همچنین گفته‌اند که خداوند أ می‌فرماید:

﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: 65].

«اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می‌شود».

و یا فرموده که:

﴿وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا٢٣﴾ [الفرقان: 23].

«و ما به هرگونه عملی که انجام داده‌اند؛ می‌پردازیم، پس آن را (چون) غبار پراکنده (در هوا) قرار می‌دهیم)».

پس تمامی اعمال کفران باطل است و منعقد نمی‌گردد.

اما آنچه که از نظر نگارنده صحیح می‌باشد، این است که نذر کافر منعقد می‌گردد، اما بعد از اسلام نمی‌خواهد به آن وفا کند، ولی مستحب است که نذرش را ادا نماید و اگر با حالت کفر بمیرد، در آخرت از وی سئوال می‌شود، همانطور که در مورد نماز و سایر عبادات از او سئوال می‌شود و به آیات بالا نمی‌توان استناد کرد؛ چرا که اولاً این آیه مال زمانی است که فرد با حالت کفر بمیرد، چنانکه خداوند أ می‌فرماید:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ٢١٧﴾ [البقرة: 217].

«و هر کس از شما که از دینش بر گردد و در حال کفر بمیرد، پس آنان اعمال‌شان در دنیا و آخرت تباه شده است، و آنان اهل آتش (دوزخ) اند، و همیشه در آن خواهند بود».

 و در صحیح بخاری آمده است که:

حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، وَالأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلاَمِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلاَمِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ».[[225]](#footnote-225)

ترجمه: ابن مسعود س می‌گوید: فردی به نزد پیامبر ج آمد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا به کارهایی که درگذشته انجام داده‌ایم، مؤاخذه می‌شویم؟ فرمود ج: «کسی که در اسلام به خوبی عمل کند به آنچه که در جاهلیت انجام داده مؤاخذه نمی‌گردد، اما اگر در اسلام به بدی رفتار کند و اعمالش ناشایست باشد به اعمال قبل و بعد اسلامش مؤاخذه می‌گردد».

و لذا آن آیاتی که استناد کرده‌اند مربوط به ما بعد مرگ می‌باشد و نه قبل از مرگ؛ ثانیاً: پس اگر به این آیه برای عدم محاسبۀ اعمال کافر استناد می‌کنند، پس چرا نکاح و بیوع و معاملات آن‌ها را درست می‌دانند؟

و اما دلیل ما برای نظری که ترجیح دادیم، این است که ما می‌دانیم که کفار در دنیا به فروع مکلف می‌باشند، اما بازخواست دنیوی نمی‌شوند و اگر ایمان نیاورند در آخرت است که درباره فروع هم از آنان بازخواست می‌گردد، اما با اسلام‌آوردن تمامی آن‌ها بخشوده می‌شوند و در مورد آن‌ها سؤالی نمی‌شوند و لذا اگر فردی، مسلمان شود نمی‌خواهد قضای نمازهایی را که نخوانده است بخواند و همچنین در مورد سایر عبادات، اما اگر مسلمان نشود وی در مورد نمازها و سایر عبادات مؤاخذه می‌شود، چنانکه خداوند أ می‌فرماید:

﴿فِي جَنَّٰتٖ يَتَسَآءَلُونَ٤٠ عَنِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ٤١ مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ٤٢ قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ٤٣ وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ٤٤ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلۡخَآئِضِينَ٤٥ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ٤٦﴾ [المدثر: 40-46].

«(اصحاب یمین) که در باغ‌های (بهشت) هستند، و می‌پرسند چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمرۀ نمازگزاران نبوده‌ایم ... و روز قیامت را انکار می‌کردیم».

و لذا نذر او منعقد می‌گردد همچنانکه از نماز نخواندن فردی که با کفر مرده است سئوال می‌شود، اما اگر مسلمان شود، از وی بازخواست نمی‌گردد، گویی که نماز خواندن برای وی در حالت کفر منعقد شده است، اما بعد از اسلام ادای آن‌ها از وی ساقط می‌گردد، پس از آنجا که اگر فردی مسلمان شود، از نماز و عبادات مهم دیگرش سئوال نمی‌شود؛ لذا از نذری که قبل از اسلام‌ آوردن منعقد شده و عمل نگردیده سئوال‌نشدن اولی می‌باشد. خداوند أ می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾ [الأنفال: 38].

«(ای پیامبر!) به کسانی که کافر شدند بگو: «اگر (از کفر ودشمنی) دست بر دارند، گذشته‌هایشان آمرزیده می‌شود».

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ إِسْحَاقَ، أَخْبَرَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ ابْنِ شِمَاسَةَ، أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ، قَالَ: ... قَالَ رَسُول اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ الْإِسْلَامَ يَجُبُّ مَا كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الذُّنُوبِ»[[226]](#footnote-226).

ترجمه: «اسلام‌آوردن اعمال گذشتۀ (بد) ما قبل خود را قطع می‌کند (و خداوند أ آن‌ها را می‌بخشد)».

اما چون پیامبر ج به عمر س فرمود: به نذرت وفا کن، پس ما هم می‌گوییم: وفاکردن به آن نذر، مستحب می‌باشد.

و همچنین در مسند امام احمد حنبل / روایتی با سند صحیح آمده است که:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ بَهْزٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي قَالَ: «أَتَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ وَاللهِ مَا أَتَيْتُكَ حَتَّى حَلَفْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ أُولَاءِ، وَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى أَنْ لَا آتِيَكَ، وَلَا آتِيَ دِينَكَ»[[227]](#footnote-227).

ترجمه: «به نزد پیامبر ج رفتم و گفتم: ای پیامبر ج به خدا سوگند به خاطر اینکه به نزد تو نیایم و به دینت وارد نشوم، بیشتر از تعداد انگشتان دستم قسم خوردم...».

همانطور که در این حدیث می‌بینیم، معاویه س قسم خورد که به نزد رسول الله ج نرود، ولی رفت و با اینکه تازه مسلمان بودن پیامبر ج به وی نفرمود که به جای سوگندت کفاره بده و هیچ روایتی هم دال بر امر پیامبر ج به ادای کفاره به معاویه س نیامده است و نمی‌توان گفت که این یمین است و با نذر فرق دارد؛ چرا که ما بحث عبادات را به طور عام گفته‌ایم و لذا اگر قرار باشد به خاطر عباداتی از فردی بازخواست شود، از سایر عبادات هم از وی بازخواست می‌گردد و اگر کسی بخواهد تخصیص بزند، باید برای این عموم، نص دال بر تخصیص بیاورد.

امام غزالی / می‌گوید: اما اینکه پیامبر ج به عمر س فرمودند که به نذرت وفا کن، شاید به این خاطر بوده که اسلام‌ آوردنش مانع خیری که در حالت کفر می‌خواسته انجام دهد نگردد.[[228]](#footnote-228) اما قول آن‌هایی که می‌گویند: اصلاً منعقد نمی‌گردد، ولی وفاکردن به آن بعد از اسلام مستحب است باهم تناقض دارد، چرا که اگر نذر کافر منعقد نشده است، پس وفاکردن هم لازم نمی‌باشد، چون خود آن‌ها می‌گویند: «منعقد نشده است»[[229]](#footnote-229).

و توضیح دادیم که کافران در دنیا، به فروع و عبادات مکلفند، پس باید منعقد شده باشد که مکلف به فروع هستند و فقط وفای به آن در حالت کفر صحیح نمی‌باشد، همانند فرد مسلمانی که جنب است و او ملزم به نماز خواندن می‌باشد، اما با حالت جنابت پذیرفته نمی‌باشد.

2-1-4 مختاربودن

شرط چهارم این است که فرد مختار باشد و بر او اکراه نشود[[230]](#footnote-230). و این نظر مختار و جمهور فقها می‌باشد، اما حنفیه نذر مکروه را درست می‌دانند و آن را منعقد می‌دانند[[231]](#footnote-231) و دلیل قول ما این است که امام ابن حبان با سند صحیح روایت می‌کند:

أَخْبَرَنَا وَصِيفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ بِأَنْطَاكِيَةَ حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْمُرَادِيُّ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ بَكْرٍ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنِ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أمتي الخطأ والنسيان وما استُكرهوا عليه»[[232]](#footnote-232).

ترجمه: «خداوند أ گناه‌ کارهای اشتباه و فراموشکاری و اکراه‌شدن امت من را بخشیده است».

و از طرفی اعمال شرعیه وقتی منعقد می‌شوند که انسان با اختیار خود آن را انجام دهد، چنانکه امام بخاری / روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيُّ، أَنَّهُ سَمِعَ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى المِنْبَرِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».[[233]](#footnote-233)

عمر س می‌گوید: از پیامبر ج شنیدم که فرمودند: «ثواب و عقاب هر عملی به نیت آن وابسته است».

و نذری که با اکراه صورت گرفته است، انسان در مورد انجام آن هیچ نیتی نداشته، لذا منعقد نمی‌شود.

2-1-5 اجازه‌گرفتن از شوهر (مختص زنان)

این شرط مختص زن می‌باشد و جمهور علماء گفته‌اند که روزه‌گرفتن و سایر عبادات تطوعی برای زن، بدون اجازۀ شوهرش برای او حرام می‌باشد[[234]](#footnote-234) و فقهای حنفیه آن را مکروه تنزیهی می‌دانند[[235]](#footnote-235) و امام نووی / کراهت‌دانستن آن را از بعضی شافعیه نقل کرده است[[236]](#footnote-236) و به اتفاق علما اگر زنی بدون اذن شوهرش روزه تطوع بگیرد، شوهرش حق دارد که او را از ادامۀ روزه‌اش منع کند[[237]](#footnote-237). فقهای امامیه گفته‌اند که زن حق ندارد بدون اذن شوهرش روزه یا سایر عبادات تطوعی را نذر کند، چون تمتع در هر لحظه‌ای حق مرد می‌باشد، لذا باید تطوعاتش طوری باشد که مانع استفاده حق شوهر نشود، مثلاً زن نذر می‌کند که این هفته را روزه بگیرد، چون از حق مرد کم می‌گردد، لذا باید با اذن او باشد[[238]](#footnote-238). اما امام ابن حزم / نهی را فقط مختص به روزه می‌داند و سایر عبادات را بر آن قیاس نمی‌کند و لذا نذر سایر عبادات تطوعی را بدون اذن شوهر برای زن جایز می‌داند.

و استنادشان به حدیثی است که امام بخاری / از پیامبر ج روایت می‌کند که:

حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ».[[239]](#footnote-239)

ابوهریرة س می‌گوید که پیامبر ج می‌فرمایند: «برای زن حلال نمی‌باشد که در هنگام حضور شوهرش بدون اجازۀ او روزه (تطوع) بگیرد».

و قول به تحریم‌بودن، نظر صحیح می‌باشد و با وجود اینچنین نص صریحی، هیچ مانعی در عدم تحریم آن نمی‌باشد. و آن‌هایی که آن را مکروه می‌دانند، این نص را تأویل می‌کنند و می‌گویند: منظور از «لا یَحِلُّ»، عدم استوای برابری می‌باشد، یعنی حلالی که دو طرفش برابر است نمی‌باشد، بلکه راجح ترک آن است.

اما همچنانکه می‌بینیم، این تأویل بسیار بعید و دور از لفظ حدیث است و اگر در شریعت هرکس حرام‌ها را به اینگونه تأویل کند، از شریعت چیزی باقی نمی‌ماند و لذا نیازی به ابطال ندارد و ابطال آن به خودی خود واضح است.

و در نزد من رأی امام ابن حزم / راجح می‌باشد، چرا که اولاً: قیاس در نزد ما حجیت ندارد و لذا کسانی که آن را قبول ندارند، فقط بر این نص اکتفا می‌کنند و آن را بر چیزی دیگری تسری نمی‌دهند. ثانیاً به فرض حجیت قیاس، در اینجا نمی‌توان سایر عبادات مثل نماز و صدقه و... را بر آن قیاس نمود، چرا که ما می‌دانیم در قیاس باید علت مشترکی باشد و وقتی ما به نهی رسول الله ج نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هدف از نهی این بوده که اگر زن نذر روزه را بکند، شوهرش تا پایان روز نمی‌تواند با او نزدیکی کند و این موجب ضایع‌کردن حق شوهرش می‌باشد، اما اگر نذر دو رکعت نماز سنت یا صدقه یا ذکری کند، هیچکدام از این‌ها مانع فوت حق شوهرش نمی‌گردد، پس چگونه علت بین این‌ها مشترک می‌باشد؟ و آیا نذر کردن صدقه و نماز مانند روزه می‌باشد؟

و باید به این نکته هم اشاره کنیم که منظور از «صوم» در حدیث به اتفاق علما روزه مستحبی می‌باشد، چرا که روزۀ فرض، تکلیف فردی می‌باشد و در وجوب آن اجازۀ هیچ فردی مطرح نیست و با دستور هیچکس از انسان ساقط نمی‌گردد. از طرفی همین حدیثی که شعیب بن ابی حمزه از ابوالزناد روایت می‌کند، امام سفیان بن عیینه از ابوالزناد روایت کرده و در آن زیادۀ «غیر شهر رمضان» آمده است و امام ترمذی / به سند صحیح روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، وَنَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالاَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ تَصُومُ الْمَرْأَةُ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ يَوْمًا مِنْ غَيْرِ شَهْرِ رَمَضَانَ، إِلاَّ بِإِذْنِهِ».[[240]](#footnote-240)

ترجمه: «زن نباید در هنگام حضور شوهرش بدون اجازۀ او روزه‌ای غیر از روزۀ ماه رمضان بگیرد».

و چون زیادۀ «ثقة» مقبول می‌باشد، و امام سفیان بن عیینه از شعیب متقن و اثبت می‌باشد، لذا پس اصل حدیث اینطور بوده که «... يَوْمًا مِنْ غَيْرِ شَهْرِ رَمَضَانَ، إِلاَّ بِإِذْنِهِ» و شعیب بن ابی حمزه این قسمت «غَيْرِ رَمَضَانَ» را روایت نکرده است.

2-2 منذور و شروط آن

چیزی که انسان آن را بر خود لازم می‌کند، شروطی دارد که باید مراعات گردد تا نذر شرعی منعقد شود و در غیر این صورت منعقد نمی‌گردد که عبارتند از:

«الف) تحت ملکیت فرد بودن.

ب) در اعمال عبادی و تقربی باشد.

ج) در تحت قدرت و توانایی فرد باشد».

2-2-1 تحت ملکیت فرد باشد

یکی از شروط صحت انعقاد نذر، این است که منذور در ملکیت ناذر باشد و اموال افراد دیگر را نذر نکند؛ چرا که انسان حق دخل و تصرف در اموال دیگری را بدون اذن وی ندارد. و دلیل ما این است که عده‌ای در زمان رسول الله ج دست به غارت زدند و زنی از انصار و شتر پیامبر ج را به غارت بردند، ناگهان زن انصاری از فرصت استفاده کرد و سوار بر شتر پیامبر ج فرار کرد و نذر کرد که اگر نجات پیدا کند شتر پیامبر ج را ذبح کند، وقتی که ماجرا را به پیامبر ج گفتند، پیامبر ج فرمودند:

حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ السَّعْدِيُّ – وَاللَّفْظُ لِزُهَيْرٍ – قَالاَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيْلُ بْنُ إِبْرَاهِيْمَ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَبِيْ الْمُهَلَّبِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا نَذْرَ فِي مَعْصِيَةٍ اللَّهِ، وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ».[[241]](#footnote-241)

ترجمه: «هیچ نذری در نافرمانی خداوند أ و در آنچه که در ملکیت خودِ آدم نیست درست نمی‌باشدَ».

و همچنین خداوند أ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ﴾ [النساء: 29].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از راه‌های نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتی با رضایت شما (انجام گرفته) باشد».

همچنانکه می‌بینیم خداوند أ در این آیه از خوردن و بهره‌برداری از اموال یکدیگر بدون اذن و رضایت طرف مقابل نهی می‌کند و لذا باید تصرف در اموال دیگران، آنگونه باشد که شارع تعیین کرده است و اصل هم در اموال انسان‌ها بر حرمت است، مگر اینکه نصی از شارع آن را مباح گرداند. چنانکه در صحیح بخاری آمده است:

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ... قَالَ رسول الله صلی الله علیه وسلم: «... فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ، بَيْنَكُمْ حَرَامٌ».[[242]](#footnote-242)

ترجمه: ابی بکرة س می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «همانا بدانید که جان‌ها و مال‌ها و آبرویتان بین همدیگر حرام می‌باشد».

2-2-2 در اعمال تقربی باشد

یکی دیگر از شرایط منذور این است که در اعمال عبادی و تقربی باشد، یعنی اینکه در اصل شرعی جایگاهی داشته باشد؛ چرا که امام بخاری / روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[243]](#footnote-243)

ترجمه: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد، پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد، به آن نذر وفا نکند».

حَدَّثَنَا ابْنُ السَّرْحِ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ الْمَخْزُوْمِيَّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «... لَا نَذْرَ إِلَّا فِيمَا ابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ»[[244]](#footnote-244).

ترجمه: «جز در آنچه که خدا را با آن عبادت می‌کنند نذری نمی‌باشد».

و سندش حسن می‌باشد، چرا که راوی آن عبدالرحمن بن الحارث المخزومی می‌باشد که حسن الحدیث می‌باشد[[245]](#footnote-245).

همانطور که در این حدیث می‌بینیم، پیامبر ج دستور داده که اگر انسان نذر کرد که خدا را عبادت کند، پس به نذرش وفا کند، و اگر نذر کرد که او را نافرمانی کند، پس به این نذرش وفا نکند، و عبادت خداوند أ وقتی امکان دارد که انسان چیزهایی انجام دهد که خداوند خود عبادت می‌داند و تشریع فرموده است، پس فقط اعمال واجب و مندوب باقی می‌ماند که به آن عمل شود، چرا که مباحات و مکروهات به دلیل عبادی‌نبودن خارج می‌گردند و حرام‌ها هم به دلیل اینکه نافرمانی و عصیان خداوند است با توجه به قسمت دوم حدیث خارج می‌شوند.

و همچنین نذر کردن برای غیر خدا جایز نمی‌باشد، و منعقد هم نمی‌گردد[[246]](#footnote-246)، چرا که عبادات جز برای خدا درست نمی‌باشد، و باید آنطور هم انجام شوند که خداوند از ما می‌خواهد و خداوند أ هیچگاه از ما نخواسته که برای غیر او نذر و عبادت انجام دهیم، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البينة: 5].

«و آنان فرمان نیافتند جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانند (واز شرک وبت برستی) به توحید (ودین ابراهیم) روی آورند».

و لذا هر امری که از طرف پروردگار أ شده‌ایم، انجام آن عبادت است و لذا باید خالصانه و فقط در جهت رضای او باشد.

و در صحیح بخاری آمده است که:

حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ القَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ».[[247]](#footnote-247)

ترجمه: عائشة ل می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «هرکس در دین و عبادات ما چیزی بیاورد که به آن امر نشده باشد، آن عمل باطل و مردود است».

و امام ابن تیمیه / می‌گوید: اگر فردی برای غیر خداوند أ نذر کرد، به اجماع مسلمین نمی‌خواهد که به نذرش وفا کند[[248]](#footnote-248).

حنفیه می‌گویند: نذر در عباداتی منعقد می‌گردد که اصلی در فرض‌ها داشته باشند، مانند نماز و روزه و... اما در چیزهایی که اصلی در فرائض ندارند، مانند تشییع جنازه و عیادت مریض و... منعقد نمی‌شوند و گفته‌اند که نذر، ایجاب کردن بنده چیزی را بر خود است و این ایجاب‌کردن باید تحت ایجاب خداوند أ دربیاید[[249]](#footnote-249). مالکیه[[250]](#footnote-250)، زیدیه[[251]](#footnote-251) بعضی از شافعیه[[252]](#footnote-252) مانند امام ابومحمد جوینی /[[253]](#footnote-253) و هادویه[[254]](#footnote-254) هم بر این قول می‌باشند.

اما شافعیه[[255]](#footnote-255) و حنابله[[256]](#footnote-256) و قولی از مالکیه[[257]](#footnote-257) گفته‌اند: هرچه که آن را عبادت بدانیم، چه اصلی در واجب یا در سنت داشته باشد، منعقد می‌گردد و دلیلش را این آورده‌اند که[[258]](#footnote-258) امام بخاری / در صحیح روایت می‌کند که:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[259]](#footnote-259)

تجمه: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد، پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد، به آن نذر وفا نکند».

و گفته‌اند پس هرچه که عبادت محسوب شود، پس نذر در آن درست است، چه اصلی در واجب داشته باشد یا نداشته باشد و امام ابوداود / روایت می‌کند که:

حَدَّثَنَا ابْنُ السَّرْحِ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ الْمَخْزُوْمِيَّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «... لَا نَذْرَ إِلَّا فِيمَا ابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ».[[260]](#footnote-260)

ترجمه: پیامبر ج فرموده‌اند که «نذر کردن جز در آنچه که رضای خدا را بتوان جلب کرد، نمی‌باشد».

و سندش حسن می‌باشد چرا که راوی آن عبدالرحمن بن الحارث المخزومی می‌باشد که حسن الحدیث می‌باشد[[261]](#footnote-261). و گفته‌اند که در عباداتی که ریشۀ فرض ندارند و مستحبی هستند، می‌توان رضایت خداوند أ را جلب نمود و این قول امامیه هم می‌باشد[[262]](#footnote-262).

و همچنین گفته‌اند که اگر فردی نذر اضحیه، اعتکاف و یا عمره‌ای را کند، بدون خلاف نذرش منعقد می‌گردد، هرچند که این‌ها اصلی در وجوب ندارند[[263]](#footnote-263).

2-2-2-1 بررسی نذر در واجبات و مستحبات و کفارۀ آن‌ها

شافعیه در این مورد می‌گویند: نذر در واجبات منعقد نمی‌گردد، و نذر باید در عبادتی باشد که در شریعت تعیین و واجب، نشده باشد[[264]](#footnote-264) و این مذهب حنفیه هم می‌باشد[[265]](#footnote-265) و دلیل آورده‌اند که نذر کردن در واجبات عینی معنی ندارد، چرا که لازم‌کردن چیزی که خود لازم می‌باشد معنی ندارد[[266]](#footnote-266) مذهب حنابله هم بر این می‌باشد[[267]](#footnote-267)، اما لازم‌کردن واجبات کفایی را درست می‌دانند، چرا که واجبات کفایی اولاً در شرع تأیید گردیده است و از طرفی هنوز بر فرد لازم و قطعی نشده‌اند و تا زمانی که به صورت عینی درنیامده‌اند می‌تواند آن را انجام ندهد و در واقع با نذر است که الزام قطعی در انجام آن پیدا می‌شود[[268]](#footnote-268).

در مذهب حنابله نذر در واجب منعقد نمی‌گردد، اما احتمال دارد که منعقد شود، چرا که نذر همانند یمین است و پیامبر ج هم آن را یمین نامیده است[[269]](#footnote-269) و لذا در قولی از حنابله منعقد می‌شود و کفاره هم دارد[[270]](#footnote-270)، مذهب امامیه هم می‌گویند که نذر در واجبات منعقد می‌گردد[[271]](#footnote-271).

و ما هم بر این نظر هستیم که نذر در واجبات منعقد می‌گردد و دلیل ما بر اینکه نذر در واجبات منعقد می‌گردد، این است که امام بخاری / روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[272]](#footnote-272)

ترجمه: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد، پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد به آن نذر وفا نکند».

و لذا باید به آن وفا گردد و در این حدیث پیامبر ج فرموده‌اند که اگر نذر طاعتی کرده شد، باید به آن وفا شود و نذر در واجبات داخل همان اطاعت خدا می‌باشد و این قول ایشان عام می‌باشد و لذا نباید بدون مخصصی از طرف ایشان تخصیص داده شود، اما اینکه می‌گویند: نذر در واجبات منعقد نمی‌شود، چونکه الزام‌کردن چیزی که خود لازم است معنی ندارد، باید بگوییم این جواب خوبی برای تخصیص‌دادن حدیث نمی‌باشد، چرا که گاهی انسان قسم می‌خورد که عمل واجبی را انجام دهد تا اینکه در انجام آن کوتاهی نکند، اما اگر به قسمش عمل نکند، علاوه بر کفاره، گناهکار هم شده است و حق ندارد بگویند الزام‌کردن چیزی که لازم است معنی ندارد لذا منعقد نمی‌شود!

حال اگر فردی در کار واجبی نذر کرد و سپس به آن عمل نکرد، علاوه بر گناه ترک واجب، باید کفاره بدهد و آن کفاره یمین می‌باشد، چنانکه در صحیح مسلم آمده است:

حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَأَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ يُونُسُ: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[273]](#footnote-273)

ترجمه: عقبة بن عامر س می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «کفارۀ نذر، همان کفارۀ یمین می‌باشد».

در این حدیث همانطور که می‌بینیم، پیامبر ج به صورت عام کفارۀ نذر را کفارۀ یمین می‌داند، و هیچ دلیل شرعی برای تخصیص این حدیث نداریم، لذا بر همان عموم خود باقی می‌ماند و اگر قرار بود نسخ یا تخصیص داده شود، حتماً خود رسول الله ج آن را برای ما تبیین می‌نمود، اما دین اسلام تمام شده و آن را برای ما تخصیص نفرمودند؛ لذا ما هم آن را بر همان عموم خود قرار می‌دهیم.

2-2-2-2 بررسی نذر در حرام‌ها و مکروهات و کفارۀ آن‌ها

اگر نذر فرد در کارهایی مانند کشتن، نوشیدن شراب و مانند اینگونه امور حرام باشد، این کار وی حرام می‌باشد و در نزد فقهای شافعیه نذرش منعقد نمی‌گردد و کفاره هم ندارد[[274]](#footnote-274). و این نظر امام داود ظاهری[[275]](#footnote-275) روایتی از امام ابوحنیفه[[276]](#footnote-276) روایتی از امام شافعی[[277]](#footnote-277) و امام مالک،[[278]](#footnote-278) مسروق،[[279]](#footnote-279) شعبی،[[280]](#footnote-280) زفر،[[281]](#footnote-281) ابوثور، ابن‌منذر[[282]](#footnote-282) و امامیه[[283]](#footnote-283) و جمهور فقها[[284]](#footnote-284) و اباضیه[[285]](#footnote-285) هم می‌باشد. ولی جمهور حنفیه آن را مقید به حرام لعینه کرده‌اند که اگر جهت قربتی در آن باشد، مثلاً نیت روزه عید فطر را کند منعقد می‌شود و باید به جای آن روزی دیگر را روزه بگیرد[[286]](#footnote-286) و این سخن امام اوزاعی و ابراهیم نخعی هم می‌باشد[[287]](#footnote-287) و بعضی دیگر از حنفیه مانند امام طحاوی / هم گفته‌اند که نذر معصیت منعقد می‌گردد و حکم یمین را پیدا می‌کند و باید فرد کفاره بدهد.[[288]](#footnote-288) عده‌ای دیگر از حنفیه گفته‌اند نذر در حرام منعقد نمی‌گردد، اما اگر آن را انجام دهد باید کفاره یمین بدهد[[289]](#footnote-289) و در واقع بین وجوب کفاره و انعقاد نذر ملازمتی ندانسته‌اند.

و ربیع بن سلیمان قولی را به امام شافعی نسبت داده که نذر در حرام‌ها منعقد می‌گردد[[290]](#footnote-290)، ولی امام نووی، امام ماوردی و امام عمرانی رحمهم الله این نقل ربیع بن سلیمان را درست نمی‌داند و آن را نظر خودش می‌دانند[[291]](#footnote-291)، چرا که نص امام شافعی / بر عدم انعقاد و کفاره می‌باشد[[292]](#footnote-292). قولی از حنابله هم بر این است که نذر در حرام منعقد می‌گردد[[293]](#footnote-293)، امام ابن ابن تیمیه / بر این قول است که نذر در حرام منعقد نمی‌شود و کفاره هم ندارد و گفته است که: چون خود نذر منعقد نمی‌شود، لذا کفاره هم ندارد[[294]](#footnote-294). البته شاید این قول دیگری از امام ابن تیمیه / باشد، چرا که نص وی بر وجوب کفاره می‌باشد[[295]](#footnote-295) و قول به عدم کفاره روایتی دیگر از حنابله هم می‌باشد[[296]](#footnote-296).

ابن قدامه / می‌گوید: اجماع است که نباید به نذر حرام وفا شود[[297]](#footnote-297) و ابن حزم / هم این اجماع را نقل کرده است[[298]](#footnote-298).

و برای عدم وجوب کفاره در نذر حرام، این دلیل را آورده‌اند[[299]](#footnote-299) که در صحیح مسلم آمده است:

حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ السَّعْدِيُّ – وَاللَّفْظُ لِزُهَيْرٍ – قَالاَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيْلُ بْنُ إِبْرَاهِيْمَ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَبِيْ الْمُهَلَّبِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «... لَا نَذْرَ فِي مَعْصِيَةٍ اللَّهِ، وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ».[[300]](#footnote-300)

ترجمه: عمران بن حصین س می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «هیچ نذری در حرام نیست».

و همچنین در صحیح بخاری آمده است که:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[301]](#footnote-301)

ترجمه: پیامبر ج فرمودند: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد، پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد به آن نذر وفا نکند».

و همچنین ج می‌فرماید:

حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ السَّعْدِيُّ – وَاللَّفْظُ لِزُهَيْرٍ – قَالاَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيْلُ بْنُ إِبْرَاهِيْمَ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَبِيْ الْمُهَلَّبِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «... لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةٍ».[[302]](#footnote-302)

ترجمه: عمران بن حصین س می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «به نذرهای حرام نباید وفا شود».

و همچنین گفته‌اند که اصل در اموال مردم بر تحریم است، لذا جز با نصی حلال نمی‌شوند و حال که هیچ نصی دربارۀ وجوب کفاره نداریم، لذا نذر در حرام کفاره ندارد و فقط فرد باید استغفار کند[[303]](#footnote-303).

اما دلیل آن‌ها که گفته‌اند نذر در حرام کفاره دارد، به حدیثی استناد کرده‌اند که در المنتقی امام ابن الجارود / آمده است:

حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَعْيَنَ، قال ثنا خَطَّابٌ، قال ثنا عَبْدُ الْكَرِيمِ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «النَّذْرَ نَذْرَانِ: فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَكَفَّارَتُهُ الْوَفَاءُ، وَمَا كَانَ لِلشَّيْطَانِ فَلَا وَفَاءَ فِیهِ، وَعَلَيْهِ كَفَّارَةُ يَمِينٍ».[[304]](#footnote-304)

ترجمه: «نذر دو نوع است، نوعی که برای خداوند أ منعقد شده، پس کفارۀ آن این است که به آن وفا شود، و نوعی که برای شیطان (در امور حرام) انجام شده، پس نباید به آن وفا شود و باید به عنوان کفاره‌اش، کفاره یمین بدهد».

و محمد بن یحیی ذهلی: «امام حافظ ثبت و متقن» می‌باشد[[305]](#footnote-305).

محمد بن موسی بن أعین الجزری: امام ذهبی او را «ثقة» می‌داند و امام ابن حجر می‌گوید «صدوق» و امام ابن حبان هم «او را در ثقات آورده است»[[306]](#footnote-306) و در نزد ما هم «ثقه» می‌باشد.

خطاب بن قاسم حرانی: امام ابن حجر و امام ابوزرعه رازی و امام یحیی بن معین او را «ثقة» می‌دانند و امام ابن حبان «او را در ثقات آورده است» و امام ابوحاتم می‌گوید «یکتب حدیثه»[[307]](#footnote-307) و گفته شده که در آخر عمر دچار اختلاط یا تغییر گردیده، ولی ظاهراً صحیح نمی‌باشد، چرا که امام ابن حجر و امام ذهبی که این نقل را آورده‌اند با صیغه «قیل» و مجهول آورده‌اند و آن را به کسی نسبت نداده‌اند و خود امام ابن حجر در تقریب او را «ثقة» می‌داند[[308]](#footnote-308) و اگر نقل قول صحیحی بود، امام ابن حجر به آن بها می‌داد، و از امام ابوزرعه قولی مخالف قول اول از وی نقل گردیده که برزعی از امام ابوزرعه نقل کرده که گفته‌اند «منکر الحدیث» می‌باشد[[309]](#footnote-309)، اما امام ابن ابی حاتم از امام ابوزرعه نقل کرده که گفته‌اند «ثقةٌ» می‌باشد[[310]](#footnote-310) و لذا نظر اصح با توجه به اینکه امام یحیی بن معین و امام ابن حجر و امام ابن حبان و در روایتی امام ابوزرعه او را «ثقة» می‌دانند، «ثقة» می‌باشد و چونکه امام ابوزرعه در روایتی دیگر وی را «منکر الحدیث» می‌دانند لذا، اصل بر «ثقة» بودن وی می‌باشد، اگرچه کمی خطا هم دارد.

عبدالکریم بن مالک جزری: «ثقة و متقن» می‌باشد[[311]](#footnote-311).

عطاء بن ابی رباح: تابعی «ثقة و ثبت» می‌باشد[[312]](#footnote-312).

عبدالله بن عباس: صحابی جلیلی است که نیازی به بحث ندارد.

و هیچ علتی هم برای ضعفش نمی‌دانم، لذا سندش صحیح می‌باشد.

و این مذهب ابن عباس[[313]](#footnote-313)، ابن مسعود[[314]](#footnote-314)، جابر بن عبدالله[[315]](#footnote-315)، عمران بن‌حصین[[316]](#footnote-316)، سمرة بن جندب ش[[317]](#footnote-317)، روایتی از امام ابوحنیفه[[318]](#footnote-318) و امام حسن شیبانی[[319]](#footnote-319)، مذهب امام سفیان ثوری[[320]](#footnote-320) عطاء بن ابی رباح،[[321]](#footnote-321) مجاهد،[[322]](#footnote-322) ابراهیم نخعی،[[323]](#footnote-323) اسحاق بن راهویه و قولی از امام احمد حنبل،[[324]](#footnote-324) امام بیهقی رحمهم الله[[325]](#footnote-325) و مذاهب هادویه[[326]](#footnote-326) زیدیه[[327]](#footnote-327) و اباضیه[[328]](#footnote-328) می‌باشد، امام ابن شهاب زهری / می‌گوید: اگر فرد در عمل حرامی نذر کند، با هر عمل خیری که می‌تواند به خداوند تقرب جوید[[329]](#footnote-329) و در واقع گویی که کفاره‌اش را عمل خیری می‌داند، ولی آن را تعیین نکرده است و شاید بتوان گفت که وی نذر در حرام را دارای کفاره نمی‌داند، اما چون خوبی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برد، لذا خواسته با این کار فرد گناهش را پاک گرداند که البته این کار شامل تمامی گناهان می‌شود، و مستحب است که انسان اگر عمل حرامی را انجام داد، سریعاً کار نیکویی کند تا آن پاک گردد.

امام شافعی / می‌گوید: نذر کردن در حرام کفاره ندارد چون منعقد نشده است[[330]](#footnote-330) و گفته‌اند چون خود نذر منعقد نمی‌شود لذا کفاره‌ای هم ندارد[[331]](#footnote-331).

اما حنفیه که بین حرام لغیره و لذاته فرق گذاشته‌اند، این دلیل را آورده‌اند که چون پیامبر ج فرموده‌اند که نذر در حرام کفاره دارد، مستلزم این است که نذر در حرام منعقد شده باشد تا کفاره داشته باشد، اما از طرفی هم به اجماع فعل حرام را نباید انجام دهیم، لذا ما این حدیث را حمل بر حرام لغیره کرده‌ایم، تا از آن جهت که اصلش قربت است منعقد شده باشد و از این جهت که حرام شده نباید آن را انجام دهیم و کفاره بدهیم و از آنجا که اگر منعقد نشده باشد، پس کفاره هم ندارد؛ لذا ما نذری که منعقد نشده است را بر حرام لذاته حمل کرده‌ایم[[332]](#footnote-332).

ما هم بر این قول هستیم که نذر کردن در حرام کفاره دارد و دلیلش، وجود نص صریح از رسول الله ج می‌باشد، اما اینکه چون منعقد نمی‌شود و عمل نمی‌گردد، لذا کفاره هم ندارد، در جواب این می‌گوییم:

اولاً: پیامبر ج خود امر به کفاره فرموده است و این خود برای وجوب کفاره کافی است.

و ثانیاً: عدم وفای به نذر حرام منافاتی با عدم کفاره ندارد و یا اینکه چون منعقد نمی‌گردد، پس کفاره ندارد، چرا که اگر فردی به انجام کار حرامی (چه حرام لذاته و یا حرام لغیره) سوگند بخورد، حق انجام‌دادن آن را ندارد؛ اما باید کفاره بدهد و این دو ملازمتی باهم ندارند و نمی‌توانند بگویند چونکه قصد فعل حرام لذاته کرده، پس منعقد نشده است.

اما اینکه گفته‌اند دلیلی برای وجوب کفاره نداریم، این درست نمی‌باشد و همانطور که گفتیم حدیث صحیحی را از رسول الله ج در مسند امام ابن الجارود / دربارۀ وجوب کفاره داریم که:

حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قال ثنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَعْيَنَ، قال ثنا خَطَّابٌ، قال ثنا عَبْدُ الْكَرِيمِ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «النَّذْرَ نَذْرَانِ: فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَكَفَّارَتُهُ الْوَفَاءُ، وَمَا كَانَ لِلشَّيْطَانِ فَلَا وَفَاءَ فِیهِ، وَعَلَيْهِ كَفَّارَةُ يَمِينٍ».[[333]](#footnote-333)

ترجمه: «نذر دو نوع است: نوعی که برای خداوند أ منعقد شده پس کفارۀ آن این است که به آن وفا شود، و نوعی که برای شیطان (در امور حرام) انجام شده پس نباید به آن وفا شود و باید به عنوان کفاره‌اش، کفارة یمین بدهد».

و کسی که حدیث صحیح به وی رسیده است، مقدم بر کسی است که به وی نرسیده است.

و اما مذهب حنابله در مورد نذر مکروه، بر این است که نذر مکروه منعقد نمی‌گردد[[334]](#footnote-334)، اما مستحب است که کفاره بدهد[[335]](#footnote-335) و در روایتی از آن‌ها آمده که منعقد می‌گردد و کفاره دارد[[336]](#footnote-336). و امام نووی / این را راجح می‌داند[[337]](#footnote-337). و شافعیه[[338]](#footnote-338) و مالکیه[[339]](#footnote-339) و اباضیه[[340]](#footnote-340) و امامیه[[341]](#footnote-341) بر این قول هستند که نذر در مکروهات منعقد نمی‌گردند، و این قول نزد ما راجح می‌باشد، چرا که امام ابوداود از پیامبر ج روایت کرده است:

حَدَّثَنَا ابْنُ السَّرْحِ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ الْمَخْزُوْمِيَّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «... لَا نَذْرَ إِلَّا فِيمَا ابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ».[[342]](#footnote-342)

ترجمه: «جز در آنچه که خدا را با آن عبادت می‌کنند، نذری نمی‌باشد».

و سندش حسن می‌باشد، چرا که راوی آن عبدالرحمن بن الحارث المخزومی می‌باشد که حسن الحدیث می‌باشد[[343]](#footnote-343).

و ما در حدیث می‌بینیم که پیامبر ج می‌فرماید: نذر در آن چیزهایی است که بتوان با آن به خدا تقرب جست و ما می‌دانیم که مکروهات انجام‌ندادن آن‌ها بهتر می‌باشد و در انجام‌دادن آن‌ها تقربی نمی‌باشد، و چون تقربی در آن نمی‌باشد، لذا طبق حدیث، پس نذری هم نمی‌باشد، پس دانستیم که نذر در مکروهات منعقد نمی‌گردد، اما در مورد کفاره آن هم بگوییم چون نص شرعی در مورد وجوب کفاره نداریم، لذا کفاره هم ندارد و بازهم می‌گوییم: چون پیامبر ج فرموده‌اند: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ» لذا ما هم می‌گوییم: هرکجا که نذر منعقد گردید، پس کفاره یمین دارد، اما اگر منعقد نگردید دلیل نمی‌شود کفاره ندارد، البته طبق قاعده برائت اصلیة می‌گوییم که کفاره ندارد، اما اگر نصی بر وجوب کفاره بود ما هم می‌گوییم کفاره دارد و حق نداریم در مقابل نص بگوییم، چون منعقد نشده پس کفاره ندارد.

2-2-2-3 بررسی نذر در مباحات و کفاره آن‌ها

جمهور حنابله بر این قول هستند که نذر در مباحات منعقد نمی‌گردد[[344]](#footnote-344) و در قولی از امام احمد آمده است که منعقد می‌شود و کفاره هم دارد[[345]](#footnote-345). و بعضی از مالکیه هم بر این قول هستند[[346]](#footnote-346) و امام نووی[[347]](#footnote-347) و امام رافعی[[348]](#footnote-348) و قاضی حسین[[349]](#footnote-349) این قول را راجح می‌دانند، ولی امام نووی در المجموع عدم وجوب کفاره را راجح می‌داند[[350]](#footnote-350)، و لذا از امام نووی در این مورد دو قول می‌باشد که راجح از ایشان همان قولی است که در مجموع خویش آورده‌اند و این مذهب هادویه هم می‌باشد[[351]](#footnote-351).

و مذهب امام شافعی[[352]](#footnote-352)، امام مالک[[353]](#footnote-353)، امام داود ظاهری[[354]](#footnote-354) و حنفیه[[355]](#footnote-355)، زیدیة[[356]](#footnote-356)، اباضیه[[357]](#footnote-357)، امامیه[[358]](#footnote-358) و جمهور علماء[[359]](#footnote-359) و قول دیگری از امام نووی[[360]](#footnote-360) بر این قول می‌باشد که نذر در مباحات منعقد نمی‌شود، و این قول ابوبکر صدیق س نیز می‌باشد[[361]](#footnote-361). فقط امامیه می‌گویند: اگر مباح را به نیت انجام عبادت انجام دهد، احتمال انعقاد آن می‌رود، مثلاً خوابیدن را نذر کند تا برای انجام نماز نشاط عبادت را به دست بیاورد[[362]](#footnote-362).

امام ابن تیمیه / هم بر این قول است که نذر در مباح منعقد نمی‌شود و کفاره هم ندارد و گفته است که چون خود نذر منعقد نمی‌شود، لذا کفاره‌ای هم ندارد[[363]](#footnote-363).

دلیل آنان که می‌گویند: نذر در مباحات منعقد نمی‌گردد[[364]](#footnote-364) این است که امام بخاری / روایت کرده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ، أَخْبَرَنَا الفَزَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ، قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟»، قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ»، وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. [[365]](#footnote-365)

ترجمه: پیامبر ج پیرمردی را دید که دو پسرش او را در بین خود نگه داشته و او را راه می‌برند، پیامبر ج ماجرا را پرسید و به وی گفتند: نذر کرده که پیاده به حج برود. پیامبر ج فرمود: «(اگر برای رضای خداوند أ به خودش سختی می‌دهد و پیاده راه می‌رود بدانید که) خداوند أ احتیاجی به سختی‌کشیدنش ندارد»، و سپس به او دستور داد که سواره به حج برود.

و گفته‌اند که پیاده راه‌رفتن فعل مباحی می‌باشد و حال که پیامبر ج به او دستور می‌دهد که به نذرش وفا نکند، در حالی که وفای به نذور منعقده واجب می‌باشد، پس نشان می‌دهد که نذر در مباحات منعقد نمی‌گردد، چرا که راه‌رفتن کاری مباح می‌باشد و امر حرامی نبوده که بگوییم چون حرام بوده، پس پیامبر ج از آن نهی کرده‌اند. لذا نتیجه می‌گیریم منعقد نشده بود که پیامبر ج فرمودند که این کار مباح را انجام نده.

و همچنین امام بخاری / در جایی دیگر روایت کرده است:

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: هَذَا أَبُو إِسْرَائِيلَ، نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلاَ يَقْعُدَ، وَلاَ يَسْتَظِلَّ، وَلاَ يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَظِلَّ وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ».[[366]](#footnote-366)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: پیامبر ج فردی را دید که جلوی آفتاب ایستاده است و ایشان علت این کار را جویا شدند، و به وی گفتند که این ابو اسرائیل است و نذر کرده که بایستد و ننشیند و جلوی سایه نرود و صحبت نکند و در آن حال روزه باشد، پیامبر ج فرمود: «به او بگویید: صحبت کند و جلوی سایه برود و بنشیند ولی روزه‌اش را تمام کند».

و گفته‌اند که در اینجا هم پیامبر ج به او دستور داد که به نذر افعال مباحی مثل صحبت‌کردن و ایستادن وفا نکند و به روزه‌اش که عمل مستحبی است عمل کند و اگر نذر در مباح منعقد می‌گردید، به وی دستور اتمام آن را می‌داد، و در اینجا پیامبر ج به هیچکدام از آنان نفرمود که کفاره بدهید، لذا نذر در مباحات کفاره ندارد، چرا که محل تعلیم بوده و تأخیر بیان از محل نیاز جایز نمی‌باشد. و گفته‌اند در سنن امام ابوداود / آمده است:

حَدَّثَنَا ابْنُ السَّرْحِ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ الْمَخْزُوْمِيَّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «... لَا نَذْرَ إِلَّا فِيمَا ابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ».[[367]](#footnote-367)

ترجمه: «جز در آنچه که خدا را با آن عبادت می‌کند، نذری نمی‌باشد».

و همانطور که گفتیم سندش حسن می‌باشد، چرا که راوی آن عبدالرحمن بن الحارث المخزومی می‌باشد که حسن الحدیث است[[368]](#footnote-368).

و ما در حدیث می‌بینیم که پیامبر ج می‌فرماید: نذر در آن چیزهایی است که بتوان با آن به خدا تقرب جست و ما می‌دانیم که مباحات انجام‌دادن و انجام‌ندادن آن‌ها برابر می‌باشد، لذا تقربی در آن نمی‌باشد، و چون تقربی در آن نمی‌باشد، لذا طبق حدیث، پس نذری هم نمی‌باشد.

امام نووی / هم می‌گوید: نذر مباح قربت نمی‌باشد، پس منعقد نمی‌گردد و به اجماع هم نمی‌خواهد که به آن وفا گردد[[369]](#footnote-369).

در قولی از حنابله، نذر مباح اگر انجام نشود باید کفاره یمین داده شود[[370]](#footnote-370) و در قولی هم کفاره ندارد[[371]](#footnote-371) و قول امام ابوحنیفه و امام ابویوسف و امام حسن شیبانی رحمهم الله بر این می‌باشد که در صورت عدم وفا باید کفاره بدهد[[372]](#footnote-372) و امامیه هم بر این دیدگاه هستند[[373]](#footnote-373) و برای این کار دلیل آورده‌اند که نذر همان یمین است و احکامش مثل هم می‌باشد و لذا کفاره عمل‌نکردن به آن همانند کفاره یمین می‌باشد.

البته ما هم می‌گوییم پیامبر ج فرموده‌اند: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ»[[374]](#footnote-374)، لذا هرجا که ثابت گردد کفاره دارد ما هم می‌گوییم کفاره‌اش، کفارۀ نذر می‌باشد، اما شما اول باید ثابت کنید که کفاره دارد، آنگاه بگویید که کفاره‌اش کفاره یمین می‌باشد و نمی‌توان چیزی را با خودش ثابت کرد، ثانیاً توضیح دادیم که نذر از جهاتی شبیه یمین و از جهات دیگر با آن متفاوت می‌باشد، لذا هر جایی نمی‌توان فوراً بگوییم اینجا شبیه یمین و آنجا متفاوت با آن است.

و به حدیثی از ابن عباس ب که امام احمد / روایت کرده است استناد کرده‌اند که:

حَدَّثَنَا أَبُو كَامِلٍ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَوْلَى آلِ طَلْحَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّ أُخْتِي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ مَاشِيَةً؟ قَالَ: «إِنَّ اللهَ لَا يَصْنَعُ بِشَقَاءِ أُخْتِكِ شَيْئًا، لِتَخْرُجْ رَاكِبَةً، وَلْتُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهَا».[[375]](#footnote-375)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید که فردی به نزد پیامبر ج آمد و گفت: خواهرم نذر کرده بود که با پای پیاده به حج برود، نظر شما در این مورد چیست؟ ایشان ج فرمودند: «خداوند أ نیازی به سختی‌کشیدن خواهرت ندارد، به او بگو: سواره به حج برود و بعداً به خاطر قسمی که خورده کفاره بدهد».

البته به این حدیث نمی‌توانند استناد کنند، چرا که همانطور قبلاً گفتیم «ثُمَّ تُكّفِّرْ يَمِيْنَهَا» زیاده منکری می‌باشد و اسناد حدیث اینطور است که:

این حدیث را، ابن عباس و عقبة بن عامرب از پیامبر ج روایت کرده‌اند؛

و از ابن عباس، عکرمه[[376]](#footnote-376) و کریب[[377]](#footnote-377) و از عقبة بن عامر، ابن عباس[[378]](#footnote-378)، عکرمه[[379]](#footnote-379)، عبدالله بن مالک[[380]](#footnote-380)، ابوالخیر[[381]](#footnote-381)، دحین حجری[[382]](#footnote-382)، ابوتمیم جیشانی[[383]](#footnote-383)، یحیی بن ابی کثیر[[384]](#footnote-384) و ابوعبدالرحمن حبلی[[385]](#footnote-385) این حدیث را روایت کرده‌اند.

اما در روایت ابن عباس ب، تنها شریک بن عبدالله نخعی است که این زیاده «ثُمَّ تُكّفِّرْ يَمِيْنَهَا» را از کریب گفته است و شریک در روایت حدیث غلط‌هایی دارد[[386]](#footnote-386)، و در درجه حسن هست و نه صحیح، و زیادات و انفرادات افراد حسن الحدیث و صدوق در روایات ثقات، حکم منکر را پیدا می‌کند. و از عقبة بن عامر س، در طرق ابوعبدالرحمن حبلی و عبدالله بن مالک با لفظ «وَلتَصُم ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ» آمده است، اما این طرق نیز معلولند، چرا که اولاً ثقاتی که این متن را روایت کرده‌اند، این زیاده در آن نمی‌باشد و راویان این زیاده، عبدالله بن مالک[[387]](#footnote-387) و عبیدالله بن زحر[[388]](#footnote-388) و حیی بن عبدالله بن شریح[[389]](#footnote-389) در روایت حدیث غلط‌هایی دارند و در درجه حسن هستند و نه صحیح، و اگر تفرد آن‌ها مخالف ثقات باشد و یا حتی زیاده‌ای را نقل کنند که ثقات در آن سند و روایت آن را نقل نکرده باشند، از آن‌ها پذیرفته نمی‌باشد و حکم منکر را پیدا می‌کند، ثانیاً در طریق عبدالله بن مالک، اضطرابی دیده می‌شود، چرا که عبیدالله بن زحر گاهی آن را با این سند روایت می‌کند که: «عبيد الله بن زحر عن أبي سعيد الرَّعيني عن عبد الله بن مالك اليحصبي عن عقبة بن عامر...»[[390]](#footnote-390) و گاهی ابوسعید الرَّعینی را حذف کرده و بعد از عبدالله بن مالک، ابوسعید الیَحصبی را اضافه کرده: «عبيد الله بن زحر عن عبد الله بن مالك عن أبي سعيد اليحصبي أن عقبة بن عامر...»[[391]](#footnote-391) و این حدیث در کتب دیگر هم آمده است[[392]](#footnote-392).

همچنین گفته‌اند که امام بیهقی / روایت کرده است:

أَخْبَرَنَا أَبُوْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوْبَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّوْرِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَقِيْقٍ أنْبَأنَا الحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، عَنْ أَبِيْهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدِمَ بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَأتَتْهُ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالدُّفِّ، فَقَالَ: «إِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ فَاضْرِبِي». قَالَ: فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَأَلْقَتِ الدُّفَّ تَحْتَهَا وَقَعَدَتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ».[[393]](#footnote-393)

ترجمه: رسول الله ج از یکی از غزوات به مدینه بازگشتند، و کنیزی سیاه‌پوست نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده بودم که اگر خداوند أ شما را سالم بازگرداند جلوی شما دف بزنم. پیامبر ج فرمود: «اگر نذر کرده‌ای دفت را بزن». و آن کنیز دف می‌زد تا اینکه ابوبکر س وارد شد، و بازهم می‌زد؛ و بعد عمر س وارد شد که ناگهان دفش را کنار گذاشت و روی آن نشست (گویی که می‌خواست آن را پنهان کند)؛ پس پیامبر ج فرمود: «ای عمر! شیطان از تو می‌ترسد (و با تو در یکجا نمی‌ماند)».

و ما می‌دانیم که دف‌زدن مباح می‌باشد و پیامبر ج به این کنیز که دف‌زدن را نذر کرده بود فرمود به نذرت وفا کن، پس باید نذر کردن در مباحات منعقد شود که پیامبر ج ایفای نذرش امر نمود.

اما باید بگوییم که اولاً: اگرچه در اینجا پیامبر ج به وفای نذر مباح امر فرمود، اما در مقابلش احادیث دیگری دارم که در آن پیامبر ج فرمودند که نمی‌خواهد به مباحات آن عمل شود، مثلاً در صحیح امام بخاری / آمده است که:

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: هًذَا أَبُو إِسْرَائِيلَ، نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلاَ يَقْعُدَ، وَلاَ يَسْتَظِلَّ، وَلاَ يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ. قَالَ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَظِلَّ وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ».[[394]](#footnote-394)

ترجمه: پیامبر ج فردی را دید که جلوی آفتاب ایستاده است و ایشان علت این کار را جویا شدند و به وی گفتند که این ابواسرائیل است و نذر کرده که بایستد و ننشیند و جلوی سایه نرود و صحبت نکند و در آن حال روزه باشد. پیامبر ج فرمود: «به او بگویید: صحبت کند و جلوی سایه برود و بنشیند، ولی روزه‌اش را تمام کند».

و در اینجا پیامبر ج به او دستور داد که به نذر افعال مباحی مثل صحبت‌کردن و ایستادن وفا نکند و به روزه‌اش که عمل مستحبی است عمل کند و اگر نذر در مباحث منعقد می‌گردید، به وی دستور اتمام آن‌ها را هم می‌داد و این دو حدیث هیچکدام از دیگری اولی نمی‌باشد که آن را برگزینیم و باید آن دو را با یکدیگر جمع نماییم، لذا دلالت این حدیث برای عدم انعقاد نذر مباح، قوی‌تر از دلالت حدیث قبلی در مورد انعقاد نذر مباحات می‌باشد، چرا که در این حدیث اگر نذر در مباحات منعقد می‌گردید، پیامبر ج دستور به اتمام سایر اعمال منذور مباحش را می‌داد و یا حداقل امر به دادن کفاره می‌فرمود، اما اینطور نشد، ولی حدیث قبلی را می‌توان با این حدیث جمع کرد، چرا که آن کنیز دف‌زدن را نذر نکرده بود که ما بگوییم: چون زدن دف مباح است پس نذر در مباحات منعقد می‌گردد، بلکه همانطور که در آن آمده و گفته شده که «إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالدُّفِّ».

من نذر کرده بودم که اگر خداوند أ شما را سالم بازگرداند جلوی شما دف بزنم.

پس نذر آن کنیز به خاطر به سلامت بازگشتن پیامبر ج از جنگ بود، لذا منعقد شده بود چرا که خوشحالی از سلامت‌بودن پیامبر ج واجب می‌باشد و به همین دلیل نذرش منعقد گردیده بود، و همچنین گفته‌اند: از آنجا که نذر حرام‌ها کفاره دارد، پس در مباحات هم به طریق اولی کفاره دارد[[395]](#footnote-395).

اما باید بگوییم که این دلیل قوی نمی‌باشد، چرا که اولاً کفارات تعبدی هستند و باید وجوب آن را شارع تعیین کند، ثانیاً: گاهی در اعمال حرام تنبیهاتی وجود دارد که در مباحات نمی‌باشد و وقتی می‌گوییم که این چیز حرام است یعنی نباید به این محدوده نزدیک گردید، حال اگر کسی به آنجا نزدیک شد، شارع برایش تنبیهاتی را هم درنظر گرفته است، اما وقتی می‌گوییم که این چیز مباح است، یعنی انجام‌دادن یا ندادن آن به مکلف مخیر شده است، لذا بین نذر در حرام و نذر در مباح وجه شباهتی وجود ندارد که آن‌ها را به هم قیاس کنیم و بگوییم که چون نذر در حرام کفاره دارد، پس نذر در مباح هم کفاره دارد؛ اما از کجا معلوم که علت کفاره‌داشتن نذر حرام این نباشد که فرد با عمل مقربی قصد تجاوز از محدوده‌های خداوند أ را دارد، لذا برای آن کفاره تعیین گردیده است؟ ثالثاً در قیاسات باید علت مشترکی بین مقیس و مقیس علیه باشد، اما در اینجا حرام و مباح کاملاً با یکدیگر در تضاد هستند، پس چه وجه شباهتی با یکدیگر دارند؟ مثلاً آمیزش در روز ماه رمضان کفاره دارد و عمل حرامی می‌باشد، اما ما حق نداریم بگوییم چون که آمیزش در روز ماه رمضان کفاره دارد و کار حرامی است، پس در سایر روزهای سال که آمیزش مباح است به طریق اولی کفاره دارد و اگر ما بخواهیم مثال‌هایی همانند این بیاوریم باید در این مورد خود کتابی بنویسم، لذا ما می‌گوییم خداوند أ در آنجا حرام کرده و کفاره قرار داده و در اینجا مباح کرده و کفاره‌ای قرار نداده است.

و ما هم این نظر را ترجیح می‌دهیم که نذر در مباحات کفاره ندارد، همانطور که در بالا دیدیم پیامبر ج به ابواسرائیل و پیرمردی که در بعضی مباحات نذر کرده بودند، فرمودند که به آن مباحات عمل نکنند و با اینکه در محل تعلیم بودند، اما چیزی به آن‌ها نگفتند و اگر کفاره‌ای داشت باید در آنجا گفته می‌شود و اصل، عدم وجوب کفاره است، مگر اینکه نص شرعی آن را واجب گرداند.

2-2-3 در قدرت و توانایی فرد باشد

جمهور علماء می‌گویند که نذر در محالات منعقد نمی‌گردد[[396]](#footnote-396) و در رأیی از حنابله آمده است که منعقد می‌گردد و در صورت عدم عمل به آن کفاره هم دارد[[397]](#footnote-397).

اما در نذر مالایطاق، مالکیه می‌گویند که منعقد نمی‌گردد[[398]](#footnote-398) و شافعیه هم می‌گویند: اگر فرد نذری کرد که از توانش خارج بود، کفاره ندارد، اما باید قضایش را به جای بیاورد[[399]](#footnote-399). حنفیه هم می‌گویند: نذر در چیزهایی که ذاتاً محال هستند مانند نذر روزه دیروز و... منعقد نمی‌گردد[[400]](#footnote-400)، ولی می‌گویند: اگر محال نباشد ولی در قدرت و توانایی فرد نباشد فدیه دارد[[401]](#footnote-401)، امامیه[[402]](#footnote-402) و زیدیه[[403]](#footnote-403) هم می‌گویند که نذر در مالایطاق منعقد نمی‌گردد.

و می‌گویند که چون تصور انعقاد آن نمی‌شود، چه شرعاً و عقلاً، پس شبیه یمین در امر محال می‌شود، و چون در صورت عدم عمل به یمین محال کفاره‌ای لازم نمی‌شود، پس نذر در محال هم به طریق اولی کفاره ندارد.

و می‌گویند[[404]](#footnote-404) خداوند أ می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286].

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند».

شافعیه هم می‌گویند: نذر در مالایطاق، اگر وقت معین داشته باشد و فرد در آن لحظه نتوانست آن را انجام دهد، باید قضایش را به جای بیاورد[[405]](#footnote-405)، اما در کُل می‌گویند: نذر مالایطاق منعقد نمی‌گردد[[406]](#footnote-406).

و ابن عباس ب نذر در مالایطاق را منعقد می‌داند و می‌گوید در صورت عدم انجام آن، باید کفاره داده شود، و امام ابن ابی شیبه / از وی نقل کرده است که:

حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِنْدٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَشَجِّ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «النُّذُورُ أَرْبَعَةٌ: مَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يُسَمِّهِ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ، وَمَنْ نَذَرَ فِي مَعْصِيَةٍ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ، وَمَنْ نَذَرَ نَذْرًا فِيمَا لَا يُطِيقُ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ، وَمَنْ نَذَرَ نَذْرًا فِيمَا يُطِيقُ، فَلْيُوفِ بِنَذْرِهِ».[[407]](#footnote-407)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: «نذور بر چهار قسم هستند: کسی که نذری کند و نام نبرد کفاره‌اش، کفاره سوگند است و کسی که در امر گناهی نذر کند کفاره‌اش، کفاره سوگند است و کسی که نذری کند و خارج از توانایی او باشد کفاره‌اش، کفارۀ یمین است و کسی که نذری کند و می‌تواند آن را انجام دهد پس به نذرش وفا کند».

اما نظر راجح در نزد ما این است که نذر در مالایطاق و محالات منعقد نمی‌گردد و کفاره هم ندارد، چرا که در تعریف نذر گفتیم که «نذر عبارت است از واجب‌کردن چیزی که شریعت آن را واجب ننموده است». و هیچگاه خداوند أ اعمال محال و مالایطاق را بر انسان‌ها واجب نگردانده و نمی‌کند و خداوند أ می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286].

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ [الطلاق: 7].

«خداوند هیچکسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی‌سازد».

و صراحتاً می‌فرماید که بر انسان‌ها جز در اندازه توانایی خودشان آن‌ها را بازخواست نمی‌کند، پس مجالی برای ما در این مورد نمی‌ماند که حکم مخالفی بدهیم و لذا هرچه‌قدر که فرد می‌خواهد خود را در امور محال و مالایطاق مکلف سازد!! هیچ کفاره و لزومی ندارد، چرا که خداوند تکلیف را از وی برداشته است.

حال ممکن است کسی بپرسد: خداوند أ می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ [الأعراف: 28].

«خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد».

و خداوند به اعمال حرام امر نمی‌کند و حتی از آن‌ها نهی هم کرده است، پس چرا شما در نذور حرام قائل به وجوب کفاره می‌باشید؟

ما در جواب می‌گویییم: بله، خداوند به امور حرام دستور نمی‌دهد، و از آن نهی هم کرده است و لذا اگر این حدیث صحیح در مورد وجوب کفاره در نذور حرام نمی‌بود که:

حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَعْيَنَ، قال ثنا خَطَّابٌ، قال ثنا عَبْدُ الْكَرِيمِ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «النَّذْرَ نَذْرَانِ: فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَكَفَّارَتُهُ الْوَفَاءُ، وَمَا كَانَ لِلشَّيْطَانِ فَلَا وَفَاءَ فِیهِ، وَعَلَيْهِ كَفَّارَةُ يَمِينٍ».[[408]](#footnote-408)

پیامبر ج فرمودند: «نذر دو نوع است: نوعی که برای خداوند أ منعقد شده، پس کفارۀ آن این است که به آن وفا شود، و نوعی که برای شیطان (در امور حرام) انجام شده پس نباید به آن وفا شود و باید به عنوان کفاره‌اش، کفاره یمین بدهد».

ما هم قائل به این می‌شدیم که در امور حرام هیچ کفاره‌ای واجب نمی‌باشد، چرا که از نظر شرعی، انسان مسلمان قادر به انجام عمل گناه نمی‌باشد و مقدور وی نیست، لیکن در مقابل نص صریح و صحیح اجتهاد جایز نمی‌باشد و ما جز اینکه بگوییم:

﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [البقرة: 285].

«و مؤمنان می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است».

حرفی برای گفتن نداریم و چون این نص برخلاف اصل می‌باشد، حتی قائلان به قیاس هم نمی‌توانند چیزی بر آن قیاس نمایند، چرا که در قیاس قاعده بر این می‌باشد بر چیزی که خود مخالف اصل است حق قیاس نداریم.

البته باید در اینجا به نکته‌ای اشاره کنیم و آن این است که مراد ما از اینکه گفتیم نذر در مالایطاق منعقد نمی‌گردد، زمان گفتن و تلفظ نذر می‌باشد و نه زمان ادای آن؛ مثلاً اگر فردی نذر کند که امشب را تا صبح نماز بخواند و وی مریض می‌باشد، این نذر وی منعقد نمی‌گردد، چراکه در لحظۀ تلفظ نذر، وی توانایی انجام آن را ندارد؛ اما اگر فرد نذر کند که برده‌ای را در راه خدا آزاد کند و بعد از چند مدت وی مفلس گردید، این نذر وی منعقد گردیده و باید هر وقت که توانست به نذر خود عمل کند، چرا که در لحظه انعقاد نذر، وی توانایی انجام آن را داشته است و افلاس بعداً به وی رو کرده است.

2-3 صیغه و شروط آن

نذر کردن باید با لفظ باشد و تنها با نیت‌کردن منعقد نمی‌گردد، اگرچه آنچه که نیتش را کرده بر او مؤکد می‌گردد[[409]](#footnote-409). جمهور امامیه می‌گویند: نذر کردن جز با نطق و الفاظ منعقد نمی‌گردد، اما عده‌ای هم از آنان می‌گویند که با نیت و اعتقاد منعقد می‌گردد[[410]](#footnote-410).

اما اینکه در انعقاد نذر، آیا باید لفظ صریح نذر به کار برده شود، مثلاً گفته شود «لله عليَّ نذرُ كذا» یا اینکه لفظ «لله عليَّ كذا» کفایت می‌کند اختلاف می‌باشد، جمهور علمای مذاهب مثل حنفیه[[411]](#footnote-411)، شافعیه[[412]](#footnote-412)، حنابله[[413]](#footnote-413)، و مالکیه[[414]](#footnote-414) گفته‌اند که لازم نمی‌باشد که حتماً لفظ نذر به کار برده شود، بلکه اگر صیغه‌ای که الزام از آن فهمیده می‌شود به کار برده شود، کافی است و این قول را به ابن عمر ب[[415]](#footnote-415)، سعید بن مسیب، قاسم بن محمد و یزید بن ابراهیم تیمی رحمهم الله هم نسبت داده‌اند[[416]](#footnote-416).

ابن تیمیة / هم می‌گوید: هرکس این را نذر نداند اشتباه کرده است[[417]](#footnote-417) و در مقابل قول دیگری می‌باشد که نذر جز با لفظ صریح «نذر» منعقد نمی‌گردد که این قول دیگری از سعید بن مسیب[[418]](#footnote-418) و قاسم بن محمد رحمهما الله می‌باشد[[419]](#footnote-419)، و دلیل‌شان این است که نذر، اخبار از وجوب چیزی است که خداوند أ آن را واجب نکرده است، لذا باید ناذر جهتی که آن شیء را واجب گردانیده است را معلوم کند، و لذا باید لفظ صریح نذر را به کار ببرد[[420]](#footnote-420) و در نزد ما هم این قول راجح می‌باشد، چرا که در غیر این صورت اگر هر فردی بگوید: این کار را برای خداوند انجام می‌دهم، واجب است که به آن عمل کند در صورتی که این الفاظ را اکثر انسان‌ها می‌گویند تا اینکه نشان دهند عملی را فقط به خاطر خداوند انجام می‌دهند و می‌خواهند خلوص نیت خود را بیان کنند و گاهی هم آن را انجام نمی‌دهند و کسی هم نگفته که این عمل با این الفاظ بر وی واجب می‌گردد، چرا که این الفاظ تکیه کلام مردم می‌باشد و زیاد هم به کار می‌رود، اما اگر فردی همین کلمات را با لفظ نذر به کار ببرد، به اتفاق بر وی واجب می‌باشد، مگر اینکه فرد قصد نذر را نداشته باشد و فقط بر زبانش جاری شده باشد، لذا باید الفاظ نذر طوری باشد که مانع از دخول چیزهایی باشد که اکثراً در کلام انسان‌ها به کار می‌رود.

2-3-1 استثناء در صیغه

فقها می‌گویند: اگر ناذر، نذر را به مشیت خداوند أ و یا مشیت مثلاً زید معلق ساخت، این نذر صحیح نمی‌باشد، هرچند که زید بخواهد؛ و می‌گویند: چون انعقاد قُرَب باید قطعی باشد و در آن شک و تردید راه نرود و در اینجا انعقاد نذر را به خواستۀ زید معلق ساخته است[[421]](#footnote-421). اما اگر منظور از تعلیق‌ساختن آن به مشیت خداوند أ تبرک باشد، چنانکه خداوند أ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الكهف: 23-24].

«و هرگز درباره ی هیچ چیز نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم، مگر اینکه خدا بخواهد، و هرگاه فراموش کردی(و إن شاء الله نگفتی) پروردگارت را به خاطر بیاور».

پس نذر صحیح می‌باشد[[422]](#footnote-422) و اگر منظور از تعلیق‌ساختن نذر به زید حصول نعمتی باشد، مثلاً بگوید: «اگر زید از مسافرت بازگشت، بر من این چیز نذر باشد»، در این صورت این نذر مجازاة می‌شود که صحیح می‌باشد و در اینجا اصل نذر را قصد دارد، انجام دهد، اما در حالت اولی اصل انعقاد اصل نذر را به مشیت زید معلق ساخته است و لذا با بالایی متفاوت است و نص امام شافعی[[423]](#footnote-423)، حنفیه[[424]](#footnote-424)، ظاهریه[[425]](#footnote-425) و زیدیه[[426]](#footnote-426) هم بر این قول می‌باشند. امام ابن حزم / می‌گوید: این استثناء صحیح است و اگر فرد آن را انجام ندهد، معلوم می‌شود که مشیت خدا بر این بوده که نخواسته است[[427]](#footnote-427). اما امام مالک / در مورد استثناء به مشیت خداوند أ می‌گوید: برای اینچنین فردی نذر منعقد می‌گردد، چرا که تمامی امور به اذن و خواسته‌ی خداوند می‌باشد و با ذکر مشیت خداوند حکم احکام تغییر نمی‌کند[[428]](#footnote-428). مذهب زیدیه می‌گویند: اگر فرد بگوید: «علی رکعتان إن‌شاءالله» این نذر بر وی لازم می‌باشد، چرا که خداوند أ این را می‌خواهد و هنگامی که نذر به وقوع پیوست، می‌فهمیم که خداوند آن را خواسته است، اما اگر بر مشیت زید معلق کرد درست نمی‌باشد، چرا که عقد با شرط مجهول درست نمی‌باشد، اما ابن المرتضی صاحب بحر الزخار این را ترجیح داده که عقود با هر نوع شرطی صحیح می‌باشد و گفته اقرب این است که با تعلیق به مشیت زید منعقد گردد[[429]](#footnote-429).

اما دلیل امام مالک / چندان قوی نمی‌باشد، چرا که ما گونه‌ای دیگر آن را بررسی می‌کنیم و می‌گوییم اگر فرد آن را انجام ندهد، آیا خواستۀ خداوند بوده است یا خیر؟ باید بگوید: خواستۀ خدا بوده و چون ما انجام آن را به خواستۀ خدا منوط کرده بودیم و حالا انجام نشده است، می‌فهمیم که خدا هم انجام آن را نخواسته بوده و لذا خلاف نذر خود هم عمل نکرده‌ایم، چون گفته‌ایم وقتی آن را انجام می‌دهیم که خدا بخواهد و حالا خدا نخواسته است.

فصل سوم:
آثار مرتبت بر نذر

3-1 حکم عمل به نذر

بعد از اینکه نذر منعقد گردید و تمام شرایط خود را دارا شد، باید به آن عمل شود وگرنه فرد گناهکار می‌گردد؛ چرا که اگر عمل به نذر واجب نمی‌بود در صورت عمل‌نکردن به آن، کفاره‌ای واجب نمی‌گردید. و خداوند أ می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ﴾ [النحل: 91].

«و به عهد (و پیمان) خدا وفا کنید، هرگاه عهد (و پیمان) بستید».

و نذر هم نوعی عهد و پیمان است که فرد با خداوند أ می‌بندد.

همچنین در صحیح بخاری آمده است که:

حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، سَمِعْتُ زَهْدَمَ بْنَ مُضَرِّبٍ، سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، - قَالَ عِمْرَانُ فَلاَ أَدْرِي: أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا - ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلاَ يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلاَ يُؤْتَمَنُونَ، وَيَنْذُرُونَ وَلاَ يَفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ».[[430]](#footnote-430)

ترجمه: «بهترین عصرها، عصر من و کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند، می‌باشد؛ و بعد از این عصور، اقوامی می‌آیند که شهادت می‌دهند، اما از آن‌ها خواسته نشده که شهادت دهند [در کاری که شاهدان وجود دارند و برای قضاوت کافی هستند، اما این فرد با وجود عدم نیاز به شاهد خود می‌رود و شهادت می‌دهد][[431]](#footnote-431)، و خیانت می‌کنند، و مورد اطمینان شمرده نمی‌شوند، و نذر می‌کنند و به آن وفا نمی‌کنند و به خاطر پرخوری چاقی در بین‌شان زیاد است».

همانطور که در این حدیث می‌بینیم، پیامبر ج اینگونه افرادی را که به نذرهایشان وفا نمی‌کنند، در محل ذم قرار داده است، پس عمل نکرده به نذر باید کار مذمومی باشد که اینطور از آن ذم شده است.

و در جایی دیگر از صحیح بخاری آمده است:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[432]](#footnote-432)

ترجمه: عائشه ل می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد، پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد به آن نذر وفا نکند».

و در اینجا پیامبر ج به وفای نذوری که در طاعت منعقد شده است، امر فرموده‌اند و اصل در اوامر ایشان بر وجوب است؛ مگر قرینه‌ای دال بر عدم وجوب باشد.

و همچنین خداوند أ در قرآن می‌فرماید:

﴿۞وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ٧٧﴾ [التوبة: 75-77].

«بعضی از آن‌ها با خدا (عهد و) پیمان بستند که: اگر (خداوند) از فضل خود (نصیبی) به ما دهد، قطعاً صدقه (وزکات) خواهیم داد و از نیکوکاران خواهیم بود. پس چون (خداوند) از فضل خود به آن‌ها (نصیبی) بخشید، به آن بخل ورزیدند و اعراض کنان روی گرداندند (وسر پیچی کردند). پس (این عمل) نفاق را تا روزی که او (= خدا) را ملاقات کنند، در دل‌هایشان بر قرار ساخت؛ به (سبب) آنچه که با خدا وعده کرده بودند، خلاف نمودند، (و عهد شکنی کردند) و به (سبب) آنکه دروغ می‌گفتند».

و در اینجا می‌بینیم که خداوند أ کسانی را که به انجام عبادتی وعده می‌دهند و سپس به آن عمل نمی‌کنند، به شدت توبیخ نموده است و حتی آن‌ها را به نفاق توصیف فرموده است و نذر هم همان عهدی است که با خداوند أ در مورد عبادتی بسته می‌شود، پس باید واجب باشد که اینگونه صحبت کرده است.

امام نووی، امام ابن قدامة و امام کاسانی رحمهم الله هم می‌گویند به اجماع باید به نذور منعقده وفا شود[[433]](#footnote-433).

3-1-1 وکلات در نذر

وکالت در نذر بستگی به نوع نذر دارد، یعنی آیا مطلق فعل مورد نظرش بوده است و یا فاعل آن، مثلاً اگر فردی نذر کند که فلان کار انجام شود، پس اگر مطلقِ عمل انجام شود وی نذرش را ادا کرده است و به آن وفا نموده است و لذا وکالت در آن درست می‌باشد. اما اگر فاعل معینی را تعیین کرده باشد، پس باید حتماً آن شخص به انجام نذر بپردازد، چرا که در غیر این صورت به نذرش عمل نکرده است، لذا در اینگونه مواقع نیابت و وکالت در آن درست نمی‌باشد و دلیل این است که نذر برطبق نذرِ ناذر منعقد می‌گردد و نیتش را به هرچه که منوط بگردانند، براساس آن با وی حکم می‌گردد.

3-1-2 ادای نذر بعد از فوت ناذر توسط دیگران

اگر فردی بمیرد و نذوری داشته باشد که به آن وفا نکرده باشد، از نظر حنابله مستحب است که اولیایش به جای او به نذرهایش عمل کنند و این مذهب جمهور هم می‌باشد[[434]](#footnote-434). اما مذهب ظاهریه ادا کردن این نذور را بر اولیای میت واجب می‌دانند[[435]](#footnote-435).

و دلیل ظاهریه[[436]](#footnote-436) برای وجوب انجام واجباتی که فرد میت بر ذمه دارد، این است که امام بخاری / در صحیح خود روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ، فَقَالَ: «اقْضِهِ عَنْهَا»[[437]](#footnote-437).

ترجمه: سعد بن عباده س به رسول خدا ج گفت: ای رسول خدا! مادرم مرده است و نذری کرده است که هنوز آن را انجام نداده است؛ پیامبر ج فرمود: «به جای او نذرش را ادا کن».

و می‌گویند: چون در این حدیث امر به ادای نذور شده و اصل در اوامر پیامبر ج هم بر وجوب می‌باشد، مگر اینکه قرینه‌ای باشد و چون قرینه‌ای نیست لذا حمل بر وجوب می‌گردد.

و یا همچنین روایت کرده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَعْيَنَ، حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَمْرِو بْنِ الحَارِثِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ، حَدَّثَهُ عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَومٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ».[[438]](#footnote-438)

ترجمه: پیامبر ج فرمودند: «کسی که بمیرد و روزۀ واجبی بر عهدۀ او باشد، پس ولی‌اش به جای او روزه بگیرد».

امام نووی در مورد حدیث سعد س می‌گوید: ادای دیون میت از «مال وارث» واجب نمی‌باشد و این هم دین میت است لذا ادای آن هم واجب نمی‌باشد، اما ظاهراً سعد س از روی تبرع این کار را کرده و یا از ترکۀ مادرش آن را ادا کرده است[[439]](#footnote-439).

اما در مورد نذوراتی که می‌توان به جای میت انجام داد، در روایتی از اسحاق بن راهویه و لیث بن سعد آمده که فقط به جای میت می‌توان روزه‌هایش را ادا کرد و نه عبادات بدنی دیگر را[[440]](#footnote-440) و حنفیه می‌گویند: نماز و روزه و اعتکاف منذور را نمی‌توان به جای میت گرفت، بلکه به جای اعتکاف[[441]](#footnote-441) و روزه‌هایش[[442]](#footnote-442) طعام داده می‌شود و این مذهب ابن عمر، عائشه ب، حسن بصری و مالکیه در مورد روزۀ نذری می‌باشد[[443]](#footnote-443)، و قولی از شافعیه و حنابله و قول مشهور از مالکیه در مورد نمازهای نذری میت، با حنفیه هم‌رأی هستند[[444]](#footnote-444)، اما ابن عمر ب، اوزاعی، عطاء، اسحاق بن راهویه، محمد بن عبدالحکم و متأخرین شافعیه رحمهم الله بر این هستند که می‌توان به جای میت نمازهای منذور او را خواند[[445]](#footnote-445)، البته جمهور گفته‌‌اند: ادای آن از ترکه میت لازم است اگرچه وصیتی هم نکرده باشد و گویی که دین میت می‌باشد، اما حنفیه و مالکیه گفته‌اند: اگر وصیت نکرده باشد نمی‌خواهد از ترکه داده شود و اموال حق ورثه می‌باشد[[446]](#footnote-446). اما باید بگوییم در حدیث سعد س بحث وصیت نشده بود و پیامبر ج هم با اینکه در محل تعلیم بودند از سعد س تفصیل ماجرا را جویا نگردیدند که آیا مادرش وصیت کرده است و یا خیر، و حال که اینچنین می‌باشد، لذا ما هم تفصیل را جویا نمی‌شویم و بر همان عموم حمل می‌کنیم، مگر اینکه نصی از شارع بیاید که دالِّ بر تعیین شرطِ وصیت میِّت، در صحت قضای واجبات میت باشد و از طرفی در سنن امام نسایی / از خود سعد بن عباده س آمده است که می‌گوید:

أخبرنا الحسين بن عيسى قال أنبأنا سفيان بن عمرو عن عكرمة عن ابن عباس: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّ أُمَّ سَعْدٍ تُوُفِّيَتْ وَلَمْ تُوصِ، أَفَأَتَصَدَّقُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ».[[447]](#footnote-447)

ترجمه: گفتم: ای پیامبر! مادر سعد (منظور خود سعد بن عبادة س می‌باشد) مرده و وصیتی هم نکرده است، آیا می‌توانم به جای او صدقه بدهم؟ فرمود ج: «بله می‌توانی».

و سند این روایت هم صحیح می‌باشد، و بعد از این سخنِ خود سعد س جایی برای قول به شرط قراردادنِ وصیت میت برای قضای نذورات از وی باقی نمی‌ماند.

و لذا ما این نظر را راجح می‌دانیم که در ادای واجبات میت، نیازی به وصیت وی نمی‌باشد.

مذهب ظاهریه[[448]](#footnote-448) و قول مشهور از حنابله بر این است که هر نوع عبادتی که بر عهده‌ی میت باشد را می‌توان به جایش انجام داد، چه نماز باشد چه روزه باشد و یا سایر عبادات باشد[[449]](#footnote-449). فقط امام احمد حنبل / نماز را استثنا کرده و می‌گوید: چون در هیچ حالت نماز بدلی ندارد و لذا نمی‌توان به نیابت کسی هم آن را انجام داد[[450]](#footnote-450)، ولی در روایت دیگری از ایشان آمده که می‌توان به جای میت نماز هم خواند[[451]](#footnote-451)، اما قول اصح این است که می‌توان به جای میت نمازهای نذری‌اش را هم خواند و دلیل ما این است که امام بخاری / روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا آدَمُ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أُخْتِي قَدْ نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ، وَإِنَّهَا مَاتَتْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كَانَ عَلَيْهَا دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَهُ» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاقْضِ اللَّهَ، فَهُوَ أَحَقُّ بِالقَضَاءِ».[[452]](#footnote-452)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: فردی به نزد پیامبر ج آمد و گفت: خواهرم نذر کرده بود که به حج برود، اما قبل از ادای نذرش فوت کرد. پیامبر ج به او فرمود: «آیا اگر خواهرت قرضی از مردم بر عهده‌ی او بود، تو به جایش قرض او را ادا می‌کردی؟» گفت: بله. فرمود: «پس حجش را انجام بده که قرض خدا حق‌تر است که ادا شود».

همچنانکه در این حدیث می‌بینیم، رسول خدا ج به طور عموم تمامی حقوق خداوند أ را نام برده و هیچ تخصیصی هم بر این حدیث نداریم و اگر قرار بود تخصیص زده شود، خود رسول خدا ج تخصیص می‌زدند، اما دین تمام شد و این حدیث تخصیص زده نشد و لذا ما هم می‌گوییم: هرچه که جزء حقوق خداوند أ باشد را می‌توان به نیابت از میت انجام داد، چه نماز باشد یا غیر نماز، و ابن عباس ب[[453]](#footnote-453) و ابن عمر ب[[454]](#footnote-454) هم به این مطلب فتوی داده‌اند. و این حدیث هم جوابی در رد امام لیث و امام اسحاق بن راهویه می‌باشد که گفته‌اند: فقط به جای میت روزه‌هایش را می‌توان ادا کرد.

اما اینکه امام احمد / می‌گوید: چون در هیچ حالتی بدل ندارد، لذا نمی‌توان به جای میت نمازهایش را خواند مقبول نمی‌باشد، چرا که ملاک ادا کردن یا ادا نکردن اعمال به جای میت، داشتن بدل نمی‌باشد و شما چگونه می‌گویید که ملاک‌داشتن بدل است؟ و آیا غیر از این است که عبادات را خداوند خود تأیید و یا رد می‌کند و وقتی می‌گوییم این عبادت و عمل درست نمی‌باشد، یعنی خداوند آن را نمی‌پذیرد؟ و آیا خداوند أ و رسولش داشتن بدل را برای ما ملاک تعیین و تأیید کرده‌اند یا خیر؟ و اکنون که پیامبر ج خود به ادا کردن تمام حقوق خداوند امر فرموده‌اند و این ملاک را هم تأیید نکرده‌اند، مشخص است که ملاکِ انجام‌دادن اعمال میت داشتن بدل نمی‌باشد و ما هم حق تعیین ملاک طاعتی که خدا و رسولش آن را تعیین نکرده است، را نداریم؛ از طرفی ما می‌دانیم که حج برای کسی واجب است که توانایی داشته باشد و در صورت عدم توانایی بر وی واجب نمی‌باشد و اگر به توانایی رسید و آن را ادا نکرد و سپس ناتوان گردید، جز انجام حج هیچ بدلی ندارد و باید هر طور شده حجش را ادا کند، اما در مورد روزه می‌بینیم که در صورت عدم توانایی می‌توان کفاره داد و بدل دارد، اما در هردو حالت روایات صحیح دال بر نیابت از آن‌ها به جای میت داریم، حال ما می‌گوییم: اگر شما بر این عقیده هستید که فقط نماز است که بدل ندارد، پس در این حالت حج را چه کار می‌کنید؟

و ابن وهب و أبو مصعب از اصحاب امام مالک گفته‌اند که فرزند می‌تواند به جای مرده قضاها را بخواند اما غیر از آن‌ها نمی‌توانند[[455]](#footnote-455)، و دلیل‌شان این است که فرزند انسان از کسب و عمل اوست و با مرگ انسان اعمال انسان هم قطع می‌شود، جز چند چیز که یکی از آن‌ها فرزند صالحی است که برای انسان دعا کند.

اما این دلیل قوی نمی‌باشد، چرا که امام بخاری / روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا آدَمُ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أُخْتِي قَدْ نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ، وَإِنَّهَا مَاتَتْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كَانَ عَلَيْهَا دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَهُ» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاقْضِ اللَّهَ، فَهُوَ أَحَقُّ بِالقَضَاءِ».[[456]](#footnote-456)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: فردی به نزد پیامبر ج آمد و گفت: خواهرم نذر کرده بود که به حج برود، اما قبل از ادای نذرش فوت کرد. پیامبر ج به او فرمود: «آیا اگر خواهرت قرضی از مردم بر عهده‌ی او بود تو به جایش قرض او را ادا می‌کردی؟ گفت: بله. فرمود: «پس حجش را انجام بده که قرض خدا حق‌تر است که ادا شود».

و در اینجا ما می‌بینیم که وی برادر میت است و نه فرزند او، لذا باید آن را عام بگیریم و شامل تمامی انسان‌ها بدانیم و به کسی تخصیص نزنیم.

و همچنین گفته‌اند: امامان عینی و قاضی عیاض و قرافی و ابن بطال رحمهم الله ادعای اجماع کرده‌اند که نمی‌توان به جای هیچ کس، نماز خواند و امام مالک / هم می‌گوید: از هیچیک از صحابه و تابعین نشنیده‌ام که می‌توان به جای میت نماز خواند و یا روزه گرفت[[457]](#footnote-457) و گفته‌اند که پیامبر ج می‌فرماید:

«لاَ يَصُومُ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ، وَلاَ يُصَلِّي أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ»[[458]](#footnote-458).

ترجمه: «هیچکس به جای کسی نماز و روزه نخواند».

اما باید بگوییم که این حدیث با هیچ سندی از پیامبر ج در کتب حدیثی نیامده است، اما امام نسایی به سند صحیح از ابن عباس ب روایت می‌کند که:

أنبأنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ وَهُوَ ابْنُ زُرَيْعٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ الْأَحْوَلُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُوسَى، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «لَا يَصُومُ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ، وَلَا يُصَلِّي أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ، وَلَكِنْ يُطْعِمُ عَنْهُ مَكَانَ كُلِّ يَوْمٍ مُدُ حِنْطَةٍ».[[459]](#footnote-459)

ترجمه: ابن عباس ب می‌گوید: «هیچکس به جای کسی نماز و روزه نخواند، اما به جای او در عوض هر روز یک مد گندم باید داده شود».

و از امام عبدالرزاق هم با سند صحیح از ابن عمر ب روایت کرده است که:

عبد الرزاق عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ، وَلَا يَصُومَنَّ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ وَلَكِنْ إِنْ كُنْتَ فَاعِلًا تَصَدَّقْتَ عَنْهُ أَوْ أَهْدَيْتَ».[[460]](#footnote-460)

ترجمه: «هیچکس به جای کسی نباید نماز و روزه بگیرد، اما اگر من بخواهم این کار را بکنم، در عوض آن صدقه می‌دهم».

حال که از این دو صحابه بزرگوار دو روایت مختلف آمده است، ما نباید بگوییم که آن‌ها از حرف خود برگشته‌اند و بعد از این قول آنان اجماع شده است، بلکه تا جایی که ممکن است باید روایات را باهم جمع نمود، و آنچه که معلوم شده این است که از رسول الله ج احادیث صحیح در مورد نیابت از عبادات به طور عام و خاص، برای بعد از مرگ داریم، اما روایتی دال بر منع نداریم. اما صحابه مختلف شده‌اند و مانند ابن‌عمر و ابن عباس ش سخنان متفاوتی زده‌اند که ظاهراً متضاد هستند، اما آنچه که به نظر من می‌آید این است که سخن این دو صحابه متضاد نمی‌باشد، بلکه روایات دال بر منع مربوط به زمانی است که فرد زنده باشد و از انجام آن عبادات عاجز باشد و به این خاطر گفته‌اند: به نیابت آن‌ها نماز و روزه نخوانید، اما صدقه بدهید و این را ما هم قبول داریم و امام ابن حجر / هم این دلیل را در فتح الباری آورده‌اند[[461]](#footnote-461)، و همچنین تأویل دیگری را آورده‌اند که منظور نهی ابن عمر ب و ابن عباس ب برای کسانی است که می‌خواهند به جای مرده‌ای نماز و روزه بخوانند که قرضی برعهده ندارد، اما اگر فرضی برعهده آن مرده‌ها باشد که انجام نداده‌اند اشکالی ندارد که به جای آن مرده نماز و روزه خوانده شود و در مصنف ابن ابی شیبه به سند صحیح آمده است که:

حَدَثَّنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ الْبُنَانِيِّ، عَنْ مَيْمُونٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَعَلَيْهِ نَذْرٌ، فَقَالَ: «يُصَامُ عَنْهُ النَّذْرُ».[[462]](#footnote-462)

ترجمه: از ابن عباس در مورد فردی که مرده است و نذری بر عهده‌ی او باقی مانده سئوال شد. ایشان گفتند: به جایش نذرش را انجام دهند.

و در اینجا به طور عام از ایشان سئوال شد و او هم به صورت عموم جواب دادند[[463]](#footnote-463) و باز هم امام ابن ابی شیبه / از ایشان با سند صحیح نقل کرده است که:

نا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي حُصَيْنٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ مَرَّةً: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: «إِذَا مَاتَ وَعَلَيْهِ نَذْرٌ قَضَى عَنْهُ وَلِيُّهُ».[[464]](#footnote-464)

ترجمه: سعید بن جبیر یک بار از ابن عباس ب روایت کرد که گفت: اگر فردی مُرد و نذری بر عهدۀ وی بود، پس ولی‌اش به جای او به نذرش وفا کند.

و در اینجا ابن عباس ب باز هم به صورت عموم این مطلب را بیان کردند.

و دلیل این حرف ما دو چیز است: اول اینکه از خود این دو بزگواران سخنانی مخالف این آمده است[[465]](#footnote-465). ثانیاً امام طحاوی / با سند صحیح روایت دیگری از ابن‌عباس ب نقل کرده است که:

«حدثنا الربيع المرادي قال حدثنا ابن وهب قال أخبرني عمرو بن الحارث أن بكيرا حدثه أن كريبا مولى ابن عباس حدثه أن ابن عباس قال: «يَفْتَدِي الْكَبِيرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ يُطِيقُ الصِّيَامَ».[[466]](#footnote-466)

ترجمه: «فردی که به علت سن زیاد نمی‌تواند روزه بگیرد، باید به جایش فدیه بدهد».

پس معلوم می‌شود منظور نهی ایشان انسان‌های زنده بوده که نهی کرده‌اند به جای وی روزه یا نماز و... انجام داد، اما اگر فرد بمیرد و بر وی قضای باشد، با توجه به احادیث و روایات دیگر اجازه داده‌اند.

و بعضی از فقها، سخنان متضاد آن‌ها را به جای اینکه باهم جمع کنند، می‌گویند از حرف خود برگشته‌اند و حتی فراتر رفته و ادعای اجماع می‌کنند و باید بگوییم من از این فقها بسیار تعجب می‌کنم که برای تقویت مذهب خود به هر ادله‌ای استناد می‌کنند و ادله‌ی مخالفان‌شان را با کوچکترین عیبی رد می‌کنند. چگونه ادعای اجماع می‌کنند، در حالی که گفتیم ابن عمر و ابن عباس ش به نمازخواندن نذری به جای میت فتوی داده‌اند[[467]](#footnote-467) و مذهب ظاهری[[468]](#footnote-468) اوزاعی، عطاء، اسحاق بن‌راهویه، محمد بن عبدالحکم و متأخرین شافعیه[[469]](#footnote-469) و حنابله[[470]](#footnote-470) هم بر این می‌باشد؟ و یا رسول الله ج در مورد روزه می‌فرمایند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَعْيَنَ، حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَمْرِو بْنِ الحَارِثِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ، حَدَّثَهُ عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَومٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ».[[471]](#footnote-471)

ترجمه: «کسی که بمیرد و روزه واجبی برعهده او باشد، پس ولی‌اش به جای او روزه بگیرد».

و یا آمده است که:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ، فَقَالَ: «اقْضِهِ عَنْهَا».[[472]](#footnote-472)

ترجمه: سعد بن عبادة س به رسول خدا ج گفت: ای رسول خدا! مادرم مرده است و نذری کرده است که هنوز آن را انجام نداده است؛ پیامبر ج فرمود: «به جای او نذرش را ادا کن».

و این مذهب ابن عباس ب، لیث بن سعد، ابن عبید، زهری، اسحاق بن راهویه، حماد بن ابی سلیمان، طاوس، قتاده رحمهم الله، و قول قدیم امام شافعی و اختیار امام نووی و حنابله و جمهور اهل علم هم می‌باشد[[473]](#footnote-473).

امام ابن حجر هم بر این اجماع ایراد وارد می‌کنند و آن را نقل چندان درستی نمی‌دانند[[474]](#footnote-474) و در مورد سخن امام مالک می‌گوید: مالک / نقل قولی در مورد خواندن نماز و روزه در مدینه نشنیده است؛ اما همشهری و شیخ او ابن شهاب زهری / در این مورد شنیده است و حتی آن را سنت و روش مردم آن زمان می‌داند، پس قول ایشان هم چندان صحیح نمی‌باشد[[475]](#footnote-475).

3-2 کفارۀ نذر

3-2-1 کفارۀ نذر تبرر (مطلق)

در مورد نذر تبرر فقهای شافعیه گفته‌اند: حتماً باید به نذرش عمل کند و نمی‌تواند کفاره دهد[[476]](#footnote-476) و حتی امام سبکی[[477]](#footnote-477) و امام ابن قدامة[[478]](#footnote-478) و امام ابن شهاب رملی[[479]](#footnote-479) و امام دمیاطی[[480]](#footnote-480) و امام نووی[[481]](#footnote-481) می‌گویند: هیچ خلافی نیست که در نذر تبرر کفاره واجب نمی‌باشد و فرد فقط باید به نذرش عمل کند و مذهب حنابله[[482]](#footnote-482) و حنفیه هم بر این می‌باشد[[483]](#footnote-483). البته در قولی از شافعیه[[484]](#footnote-484) و روایتی از امام شافعی[[485]](#footnote-485) و امام ابواسحاق و امام ابوبکر صیرفی رحمهم الله[[486]](#footnote-486) آمده است که منعقد نمی‌گردد و روایت شده که امام شافعی آن را نذر نمی‌داند، بلکه به عنوان یمین محسوب می‌کند[[487]](#footnote-487) و در روایتی دیگر از ایشان آمده که ایشان گفته‌اند: با دادن کفارۀ نذر از وی ساقط می‌گردد[[488]](#footnote-488) و دلیل‌شان این است که نذر در نزد عرب وعده‌دادن به شرط است و چون در اینجا شرطی نمی‌باشد، پس مشروطی هم نیست، همچنانکه اگر در بیوعات عوضی نباشد منعقد نمی‌گردند[[489]](#footnote-489) و می‌گویند که ابوعمرو غلام ثعلب می‌گوید: نذر در نزد عرب به معنی وعده‌دادن با شرط می‌باشد[[490]](#footnote-490).

اما امام ابن قدامة و ابن مفلح حنبلی نسبت این قول را به ابوعمرو درست نمی‌داند و می‌گویند: عرب، چیزی که انسان آن را بر خود ملزم کرده است را نذر می‌نامند، اگرچه بدون هیچ شرطی باشد و جعاله، وعده‌ای با شرط می‌باشد اگرچه نذر نمی‌باشد[[491]](#footnote-491).

و بعضی فقها هم این قول را پذیرفته‌اند و استنادشان علاوه بر بالا به اشعار عربی است که:

عنتره عبسی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «الشاتمي عرضى ولم اشتمهما |  | والناذرين إذا لم القهما دمى»[[492]](#footnote-492) |

به ناموس و آبرویم توهین کردند ولی من به ناموس‌شان اهانت نکردم و در حالی که آن‌ها را ملاقات نکرده‌ام قصد کشتن مرا کرده‌اند.

و جمیل هم می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «فليت رجالاً فيكِ قد نذروا دمى |  | وهموا بقتلي يا بثين لقوني»[[493]](#footnote-493) |

چه مردانی که به خاطر تو قصد ریختن خونم را کرده‌اند و می‌خواهند هرگاه که مرا دیدند مرا بکشند.

و این ابیات نشان می‌دهد که عرب، وعده‌دادن بدون شرط را هم نذر می‌نامند.

و این نزد ما راجح می‌باشد که نذر مطلق منعقد می‌گردد، اگرچه مشروطی در کار نباشد، مثلاً بگوید: «لله عليِّ نذر یومٍ» اما اگر فرد به آن عمل نکرد، کفاره‌اش کفاره یمین می‌باشد و دلیلش هم حدییث پیامبر ج می‌باشد که در صحیح مسلم / آمده است:

حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَأَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ يُونُسُ: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[494]](#footnote-494)

ترجمه: «کفارۀ نذر، همان کفاره یمین می‌باشد».

و ما این حدیث را بر همان عمومش حمل می‌کنیم و چیزی را به آن تخصیص نمی‌دهیم و می‌گوییم: هرجا که نذری منعقد گردید، در صورت عمل‌نکردن به آن، کفاره‌اش کفاره یمین می‌باشد.

ابن عباس[[495]](#footnote-495)، عمر، عائشه، ام سلمة، ابن عمر ش[[496]](#footnote-496)، عده‌ای از اهل حدیث[[497]](#footnote-497)، شعبی[[498]](#footnote-498)، مجاهد[[499]](#footnote-499) و حسن بصری رحمهم الله[[500]](#footnote-500) بر نذر، احکام یمین را جاری می‌کنند و به طور مطلق کفارۀ نذر را کفارۀ یمین می‌دانند، ولی از ابن عمر ب نقل شده که ایشان عتق را استثنا کرده و آن را واقع می‌داند[[501]](#footnote-501).

3-2-2 کفارۀ نذر مجازاة

امام ابن منذر / می‌گوید: اگر فردی بگوید: «إن شفى الله مريضاً، أو شفاني من علتي، أو ما أشبه ذلك» به اجماع باید به نذرش عمل کند[[502]](#footnote-502).

در نزد حنفیه نذر معلق به شرط و مطلق یکی است[[503]](#footnote-503) و مذهب‌شان بر این است که اگر فردی نذر مطلق یا معلق به شرطی نمود باید به آن حتماً عمل کند[[504]](#footnote-504) و گفته‌اند که امام ابوحنیفه از این قول رجوع کرده‌اند و گفته که ناذر می‌تواند کفاره یمین را بدهد و این قول امام حسن شیبانی[[505]](#footnote-505) و امام سرخسی و مشایخ و فقهای بلخ[[506]](#footnote-506) و امام زیلعی و قاضی مروزی[[507]](#footnote-507) و اختیار امام نووی رحمهم الله[[508]](#footnote-508) و اظهر نزد عراقیون از شافعیه[[509]](#footnote-509) می‌باشد، اما مذهب امام شافعی[[510]](#footnote-510) و حنابله[[511]](#footnote-511) بر این است که باید فرد به نذر خود وفا کند و نمی‌تواند کفاره بدهد و مذهب مالکیه قاعدۀ کلی گذاشته‌اند که باید به نذر مسمی عمل گردد و کفاره ندارد[[512]](#footnote-512). امامیه هم گفته‌اند که اگر فرد به صورت عمد و مختار به نذر منعقده‌اش عمل نکند، باید کفاره یمین بدهد[[513]](#footnote-513).

اما رأی راجح در نزد ما هم این است که اگر فردی خواست به نذر مجازاتش عمل نکند، می‌تواند به جای آن کفاره یمین بدهد و لازم نیست که حتماً به نذرش عمل کند، چرا که پیامبر ج می‌فرمایند: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ»[[514]](#footnote-514) «کفارۀ نذر، همان کفارۀ یمین می‌باشد».

و بازهم گفته‌ایم و می‌گوییم که این حدیث را بر همان عمومش حمل می‌کنیم و چیزی را به آن تخصیص نمی‌دهیم و هرجا که نذری منعقد گردید در صورت عمل‌نکردن به آن، کفاره‌اش کفارۀ یمین می‌باشد.

ابن عباس[[515]](#footnote-515)، عمر، عائشه، ام سلمة، ابن عمر ش[[516]](#footnote-516)، عده‌ای از اهل حدیث[[517]](#footnote-517) شعبی[[518]](#footnote-518)، مجاهد[[519]](#footnote-519) و حسن بصری رحمهم الله[[520]](#footnote-520) بر نذر، احکام یمین را جاری می‌کنند و به طور مطلق کفارۀ نذر را کفاره یمین می‌دانند؛ فقط از ابن عمر نقل شده که عتق را استثنا کرده و آن را واقع می‌داند[[521]](#footnote-521). اما شافعیان این حدیث را بر نذر لجاج حمل کرده‌اند[[522]](#footnote-522) و مالی که هم آن را بر نذر مبهم مانند «علیّ نذرٌ» حمل کرده‌اند[[523]](#footnote-523)، ولی نص شرعی از کتاب خدا یا سنت رسول الله دالِّ بر تخصیص این حدیث به نذر لجاج یا مبهم نمی‌باشد، پس اصل بر همان عموم می‌باشد.

3-2-3 کفارۀ نذر لجاج

شافعیه در قول أصح خود می‌گویند: ناذر در نذر لجاج بین کفاره و انجام آن مخیر است[[524]](#footnote-524)، و این نص امام شافعی هم می‌باشد[[525]](#footnote-525) و عده‌ای هم مانند بغوی، رویانی و ابراهیم مردوزی و ابن طاهر رحمهم الله گفته‌‌اند فقط کفاره لازم است[[526]](#footnote-526)، و عده‌ای دیگر هم گفته‌اند باید به نذرش وفا کند و کفاره ندارد[[527]](#footnote-527). مذهب حنابله[[528]](#footnote-528) و امام ابوحنیفه[[529]](#footnote-529) و مالکیه[[530]](#footnote-530) در قول مشهور خود می‌گویند: باید به نذر عمل کند و چیزی جز وفای به آن نیست. و در روایتی از امام ابوحنیفه / آمده که از این نظر خود برگشته‌اند و گفته که می‌توان به جای آن کفاره‌ی یمین هم داد[[531]](#footnote-531) و این قول دیگری از حنابله[[532]](#footnote-532) و مالکیه[[533]](#footnote-533) می‌باشد و این قول عمر، عائشه[[534]](#footnote-534)، حفصة[[535]](#footnote-535)، ابن‌عمر[[536]](#footnote-536)، ام سلمة[[537]](#footnote-537)، ابن عباس ش[[538]](#footnote-538)، عطاء ابن ابی رباح[[539]](#footnote-539)، لیث بن‌سعد[[540]](#footnote-540)، جابر بن‌زید، حسن بصری[[541]](#footnote-541)، طاووس[[542]](#footnote-542) و فتوی آخر امام حسن شیبانی -رحمهم الله- هم می‌باشد[[543]](#footnote-543). همچنین کسانی که نذر و یمین را شبیه به هم می‌دانند، مانند اهل حدیث[[544]](#footnote-544)، ... لفظ حدیث را عام می‌گیرند بر این نظر هستند. امام مالک / می‌گوید: اگر منذور مال بوده باشد، با دادن ثلث آن به نذرش وفا کرده است، اما در غیر آن فقط باید به نذرش عمل کند[[545]](#footnote-545). و از علی و ابن‌عباس ب نقل شده که گفته‌اند: فقط باید به نذرشان وفا کنند[[546]](#footnote-546).

اما آن‌هایی که گفته‌اند: می‌توان به جای آن کفاره هم داد به این حدیث پیامبر ج استناد کرده‌اند که:

حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَأَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ يُونُسُ: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[547]](#footnote-547)

ترجمه: «کفارۀ نذر، همان کفاره یمین می‌باشد».

و این حدیث چون عام است بر همان عموم گرفته شده است و امام نووی / می‌گوید: شافعیان این حدیث را بر نذر لجاج حمل کرده‌اند[[548]](#footnote-548).

و همچنین به این حدیث پیامبر ج استناد کرده‌اند که در سنن امام نسایی / آمده است:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بِشْرٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَنْظَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا نَذْرَ فِي غَضَبٍ، وَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[549]](#footnote-549)

ترجمه: عمران بن حصین س می‌گوید که پیامبر ج فرمودند: «در حالت غضب نذری نمی‌باشد و کفارۀ آن کفاره یمین است».

البته این حدیث واهی می‌باشد، چرا که مدار آن بر محمد بن الزبیر حنظلی می‌باشد که متروک الحدیث است[[550]](#footnote-550)، و از طرفی گاهی آن را از پدرش از عمران بن حصین س[[551]](#footnote-551) و گاهی هم از حصن بصری از عمران بن حصین[[552]](#footnote-552) روایت می‌کند که در طریق اولی، پدرش این حدیث را از عمران بن حصین س نشنیده است، بلکه از فردی شنیده که مبهم می‌باشد، و معلوم نیست که چه کسی است، چنانکه عبدالوارث بن سعید این حدیث را از او نقل می‌کند و آن را از پدرش از «رجلٌ» روایت می‌کند[[553]](#footnote-553)، و در طریق دوم هم خود محمد بن زبیر متروک الحدیث می‌باشد.

و همچنین دلیل آورده‌اند که نذر لجاج و غضب از آن جهت که التزام قربت است شبیه نذر و از آن جهت که هدف از آن همان هدف از یمین است شبیه به یمین است و چون نمی‌توان آن‌ها را با هم جمع و یا هردو را رد کرد، لذا باید بین آن دو تخییر کرد[[554]](#footnote-554).

اما باید بگوییم که هدف از تمامی نذور، اجبار و ملزم‌کردن خود بر انجام عملی می‌باشد که این در یمین هم وجود دارد، حال اگر کسی بیاید و در اینجا به این دلیل استناد کند باید، در تمامی نذور هم آن را بپذیرد که این همان قول ما در مورد عمومیت‌داشتن حدیث «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ» در مورد تمامی نذور می‌باشد، اما ما نمی‌گوییم که چون شبیه به هم هستند، پس کفاره آن‌ها هم برابر می‌باشد؛ بلکه از عموم لفظ حدیث رسول الله ج استفاده می‌کنیم.

و آن‌هایی که گفته‌اند: کفاره ندارد و باید حتماً به آن وفا شود، استناد کرده‌اند به اینکه در صحیح بخاری آمده است که:

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ المَلِكِ، عَنِ القَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ».[[555]](#footnote-555)

ترجمه: «کسی که نذر کند عمل طاعتی را انجام دهد پس به نذرش وفا کند و خدا را با انجام‌دادن آن اطاعت کند، اما اگر کسی نذر انجام عمل حرامی را کرد، به آن نذر وفا نکند».

و گفته‌اند: پیامبر ج به طور عام فرموده‌اند که اگر کسی نذری کرد باید به آن عمل کند و ایشان ج چیزی را تخصیص نداده‌اند.

و همچنین گفته‌اند که پیامبر ج فرموده‌اند که:

«مَنْ نَذَرَ وَسَمَّيَ فَعَلَيْهِ الوَفَاءُ بِمَا سَمَّيَ»[[556]](#footnote-556).

ترجمه: «کسی که انجام کاری یا چیز معلومی را نذر کند باید به آنچه که نام برده وفا کند».

و گفته‌اند که پیامبر ج در اینجا بازهم به طور عموم سخن خود را فرموده‌اند و لذا جز عمل به آن چیز دیگری ندارد.

اما باید در جواب بگوییم که حدیث «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ» نمی‌تواند مستند باشد، چرا که پیامبر ج در این حدیث بحث وجوب عمل به نذر را می‌کند و نه کفاره آن را، و می‌فرماید: «اگر کسی نذر طاعت کرد باید به آن عمل کند» و نمی‌فرماید که در صورت عمل‌نکردن کفاره‌ای ندارد و این دو چیز متفاوت می‌باشد، مثلاً خداوند أ می‌فرماید:

﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾ [المائدة: 89].

«و سوگندهای خود را حفظ کنید (و نشکنید)».

و این دلیل نمی‌شود که آیات و احادیث دیگری که در مورد کفاره آن آمده است را نادیده بگیریم و بگوییم که دیگر حق نداریم آن را بشکنیم و کفاره‌ای هم ندارد؛ بله اگر آیه و حدیثی در مورد کفارۀ سوگند نمی‌بود، ما هم می‌گفتیم: کفاره ندارد، اما وقتی که خداوند أ و پیامبر ج کفاره تعیین کرده‌اند، ما هم می‌گوییم پس کفاره دارد؛ و در مورد نذر هم اگر نمی‌فرمود ج «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ» ما هم می‌گفتیم: پس جز عمل‌کردن، کفاره و راهی ندارد، اما حال که خود فرموده‌اند دیگر سخنی برای گفتن نمانده است و باید این نکته را هم بگوییم که شریعت فقط از یک آیه یا حدیث گرفته نمی‌شود، و اگر بگوییم این حکم چون در این حدیث نیامده است، پس لازم نمی‌باشد، دیگر چیزی از شریعت باقی نمی‌ماند و لذا ما هم می‌گوییم کفارۀ نذر همان کفاره یمین است که شامل نذر لجاج هم می‌گردد و مصداق این قول رسول الله ج است که امام مسلم / روایت می‌کند:

حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَيْلِيُّ، وَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، وَأَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ يُونُسُ: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ».[[557]](#footnote-557)

ترجمه: «کفارۀ نذر همان کفاره یمین است»، که رأی راجح نزد ما هم می‌باشد.

و اما به حدیث «مَنْ نَذَرَ وَسَمَّيَ فَعَلَيْهِ الوَفَاءُ بِمَا سَمَّيَ» هم نمی‌توان استناد کرد، چرا که بعضی از فقها این حدیث را در کتب خود می‌آورند، اما اصلی ندارد و احتمالاً بعضی از آنان از حدیث ضعیف «مَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يُسَمِّهِ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ» مفهوم مخالف را برداشت کرده‌اند وعده‌ای دیگر هم از حدیث «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ» این مفهوم را به دست آورده‌اند و کم کم در پندار بعضی از آنان به صورت حدیث درآمده و در کتب فقهی نقل گردیده است؛ همچنانکه می‌توان احادیث بسیاری را بدون اینکه اصلی داشته باشد در کتب مذاهب ببینیم و فقط چون در افواه مردمان و فقها بوده است از آن به عنوان مستند استفاده کرده‌اند که این به خاطر عدم تعلیم علوم حدیث و آشنایی‌نداشتن آن فقها با قواعدش بوده است.

3-2-4 کفارۀ نذر مبهم

عبدالله بن عباس[[558]](#footnote-558)، عبدالله بن مسعود[[559]](#footnote-559)، جابر بن عبدالله ش[[560]](#footnote-560)، مجاهد[[561]](#footnote-561)، عکرمه[[562]](#footnote-562)، حماد بن ابی سلیمان[[563]](#footnote-563)، قتاده[[564]](#footnote-564)، حسن بصری[[565]](#footnote-565)، عطاء بن ابی رباح[[566]](#footnote-566)، سعید بن جبیر[[567]](#footnote-567)، ابراهیم نخعی[[568]](#footnote-568)، جابر بن زید[[569]](#footnote-569)، حکم بن عتبه[[570]](#footnote-570)، عائشه ل[[571]](#footnote-571)، طاووس، قاسم بن محمد[[572]](#footnote-572)، شعبی[[573]](#footnote-573)، سالم، سفیان ثوری[[574]](#footnote-574)، امام مالک[[575]](#footnote-575) قولی از امام شافعی، جمهور شافعیه[[576]](#footnote-576)، امام بغوی و ابراهیم مروذی[[577]](#footnote-577)، امام ابوحنیفه[[578]](#footnote-578)، امام حسن شیبانی[[579]](#footnote-579)، ابوثور رحمهم الله[[580]](#footnote-580)، ظاهریه[[581]](#footnote-581)، حنابله[[582]](#footnote-582)، زیدیه[[583]](#footnote-583) و قولی از اباضیه[[584]](#footnote-584) می‌گویند که نذر «لَم یُسَم» کفاره دارد و باید کفاره یمین داده شود. البته حنفیه تفصیل قائل شده‌اند و گفته‌اند که اگر ناذر نیتی نداشته باشد، باید کفاره یمین بدهد، اما اگر نیتی داشته باشد باید به نیتش عمل کند[[585]](#footnote-585).

عده‌ای دیگر هم گفته‌اند که کفاره ظهار دارد که خارج از نقل و سماع می‌باشد[[586]](#footnote-586). سعید بن مسیب / می‌گوید: اگر کسی نذر کرد و آن را نام نبرد بر وی نذری لازم می‌باشد[[587]](#footnote-587). و این قول را هم به جمهور علما و بسیاری از آنان نسبت داده‌اند[[588]](#footnote-588) که البته با نظراتی که گفتیم نسبت این قول به جمهور درست نمی‌باشد. و بعضی از شافعیه هم می‌گویند نذر مبهم منعقد نمی‌شود و کفاره هم ندارد[[589]](#footnote-589)، و این نص امام شافعی / می‌باشد[[590]](#footnote-590). امام ابن شهاب رملی / می‌گوید: در نذر مبهم فرد بین انجام‌دادن یکی از قرب و یا کفاره یمین مخیر می‌باشد[[591]](#footnote-591). امامیه هم می‌گویند: اگر فردی نذر کرد که تقربی را انجام دهد، اما آن را معین نکند، منعقد نمی‌گردد و فرد مخیر است بین اینکه روزه بگیرد و یا اینکه صدقه‌ای بدهد و یا دو رکعت نماز بخواند[[592]](#footnote-592) و دلیل‌شان این است که گفته‌اند: اقل آنچه که از قرب به آن اسم نذر تعلق می‌گیرد دو رکعت نماز یا روزه‌ی یک روز است[[593]](#footnote-593). و این قولی دیگر در مذهب اباضیه می‌باشد[[594]](#footnote-594).

دلیل آن‌ها که در نذر مبهم کفاره را واجب می‌دانند، حدیثی است که در سنن امام ترمذی / آمده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ، مَوْلَى المُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ حَدَّثَنِي كَعْبُ بْنُ عَلْقَمَةَ، عَنْ أَبِي الخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ إِذَا لَمْ يُسَمَّ كَفَّارَةُ يَمِينٍ».[[595]](#footnote-595)

ترجمه: «کفارۀ نذر مبهم، همان کفاره سوگند است».

اما در این حدیث لفظ «لم یسم» زیاده‌ای منکر می‌باشد و متن حدیث بدون این زیاده صحیح است، چرا که سند حدیث اینگونه می‌باشد که:

ابوالخیر مرثد بن عبدالله یزنی آن را از عقبة بن عامر و او هم از رسول الله ج این روایت را نقل می‌کند.

و از ابوالخیر هم، عبدالرحمن بن شماسه، و کعب بن علقمه

و از عبدالرحمن ابن شماسه، عبدالله بن بشر[[596]](#footnote-596)

و از کعب بن علقمه افرادی مثل:

عبدالله بن لهیعه[[597]](#footnote-597)

و یحیی بن ایوب[[598]](#footnote-598)

و عمرو بن الحارث[[599]](#footnote-599)

یحیی بن ایوب[[600]](#footnote-600)

و مولی مغیرة بن شعبة، محمد بن یزید بن ابی زیاد[[601]](#footnote-601) این حدیث را روایت کرده‌اند، اما تنها مولی مغیرة بن شعبة است که لفظ «لم یسم» را آورده است و در سایر روایات ثقات فقط متن «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ» آمده است و چون خود محمد بن یزید، مولی مغیرة مجهول الحال می‌باشد[[602]](#footnote-602)، لذا زیاده‌ای که در حدیث می‌آورد و یا مخالف سایر ثقات، حدیثی را نقل می‌کند، حکم منکر را پیدا می‌کند.

البته برای این حدیث دو شاهد واهی از عقبة و عائشه ب آمده است که از پیامبر ج نقل شده است:

حدثنا علي بن محمد حدثنا وكيع حدثنا إسماعيل بن رافع عن خالد بن يزيد عن عقبة بن عامر الجهني قالإ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يُسَمِّهِ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٌ».[[603]](#footnote-603)

ترجمه: «کسی که نذر مبهمی را کند برای کفاره‌اش کفاره یمین بدهد».

اما راوی حدیث عقبة بن عامر س، اسماعیل بن رافع بن عویمر انصاری می‌باشد که متروک می‌باشد و لذا قابل استناد نمی‌باشد[[604]](#footnote-604).

و راوی حدیث عائشه ل، غالب بن عبیدالله عقیلی می‌باشد که او نیز متروک می‌باشد[[605]](#footnote-605).

و به حدیث دیگری استناد کرده‌اند که امام ابوداود / روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُسَافِرٍ التِّنِّيسِيُّ، عَنِ ابْنِ أَبِي فُدَيْكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ يَحْيَى الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِنْدٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَشَجِّ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يُسَمِّهِ، فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ».[[606]](#footnote-606)

ترجمه: «کسی که نذر مبهمی کند کفاره‌اش کفارۀ نذر است».

اما این حدیث غیر محفوظ و منکر می‌باشد و اصح و محفوظ این است که قول ابن عباس است و نه فرمودۀ پیامبر ج چرا که سند حدیث اینطور است که:

کریب آن را از ابن عباس و او هم از رسول الله ج نقل می‌کند. و از کریب، بکیر بن عبدالله اشج و اسماعیل بن ابی عویمر این حدیث را نقل کرده‌اند.

و از اسماعیل بن ابی عویمر، ابراهیم بن محمد بن یحیی این حدیث را نقل کرده است[[607]](#footnote-607)، اما اسماعیل بن ابی عویمر[[608]](#footnote-608) و ابراهیم بن ابی یحیی[[609]](#footnote-609) هردو متروکند، لذا مورد استناد نمی‌توانند بشاند. و از بکیر بن عبدالله هم،

1. خارجة بن مصعب[[610]](#footnote-610)
2. عبدالله بن سعید بن ابی هند[[611]](#footnote-611)
3. ثور بن زید یدلی[[612]](#footnote-612)
4. داود بن حصین قریشی[[613]](#footnote-613)
5. طلحة بن یحیی انصاری[[614]](#footnote-614)
6. موسی بن مسیرة[[615]](#footnote-615) به نقل این حدیث پرداخته‌اند.

اما این طرق معلول و یا ضعیف می‌باشند، چرا که:

در طریق اول خارجة بن مصعب می‌باشد که متروک می‌باشد[[616]](#footnote-616).

و اما طریق دوم که عبدالله بن سعید است، از او افرادی مانند:

1. وکیع بن جراح[[617]](#footnote-617)
2. ضحاک بن عثمان[[618]](#footnote-618)
3. عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح[[619]](#footnote-619) روایت کرده‌اند، اما وکیع بن جراح این حدیث را وقف بر این عباس کرده، اما ابن جریح و ضحاک بن عثمان آن را رفع داده‌اند. و در اینگونه مواقع قاعده این است که سخن فردِ حافظ و اوثق یا تعداد زیادتر حفاظ را برمی‌گزینیم. اما می‌بینیم که در یکی از طریق، ابن جریح است که او مدلس می‌باشد و عنعنه کرده است و عنعنه او از بدترین نوع تدلیس می‌باشد و امام دارقطنی / می‌گوید: تدلیس ابن جریح از قبیح‌ترین انواع تدلیس است و جز از انسان‌های مجروح مثل ابراهیم بن محمد بن یحیی و موسی بن عبیده تدلیس نمی‌کند[[620]](#footnote-620) و در مصنف عبدالرزاق[[621]](#footnote-621) آمده است که این حدیث را از اسماعیل بن عویمر، ابراهیم بن محمد بن یحیی روایت می‌کند و ابراهیم بن محمد بن یحیی متروک[[622]](#footnote-622) می‌باشد.

و راوی ضحاک بن عثمان، طلحة بن یحیی انصاری است که او فرد صدوق و حسن الحدیثی می‌باشد که دارای غلط‌هایی نیز می‌باشد[[623]](#footnote-623)، لذا زیاده‌ای که در حدیثِ ثقات می‌آورد و یا اینکه مخالف سایر ثقات، حدیثی را نقل می‌کند، حکم منکر را پیدا می‌کند، مخصوصاً که در اینجا مخالف امام حافظ وکیع بن الجراح حدیث را رفع داده است و لذا در این طریق اصح وقف آن می‌باشد.

اما راویِ طریق موسی بن میسرة و ثور بن زید و داود بن حصین، ابو اویس عبدالله بن عبدالله مدنی می‌باشد[[624]](#footnote-624) که او هم در حفظ همانند طلحة بن یحیی می‌باشد و تفرد مخالفِ ثقات از او مقبول نمی‌گردد، و چون مخالف وکیع رفع داده لذا مقبول نمی‌گردد و این سخن و فتوای ابن عباس ب می‌باشد و نه سخن پیامبر ج.

و همچنین می‌گویند که ابن عباس، عائشه و عده‌ای دیگر از صحابه ش به این قول فتوی داده‌اند و مخالفی هم نداشته است لذا اجماع می‌باشد[[625]](#footnote-625).

اما اینکه می‌گویند: صحابه به این فتوی داده‌اند و مخالفی هم نبوده، لذا حکم اجماع را دارد، پذیرفته نمی‌باشد، چرا که اول کسانی که مخالف اجماع سکوتی بوده‌اند خود صحابه بوده‌اند، مثال واضح برای این سخن در مورد حد کسی است که مشروب می‌نوشد، همه می‌دانیم که در زمان ابوبکر س حدّ آن، چهل ضربه بود و کسی هم مخالفتی نکرد و در زمان عمر س با نظر بعضی از صحابه و پیشنهاد علی س هشتاد ضربه شد و تا پایان خلافت عثمان س همین مقدار بود، اما در زمان خلافت علی دوباره همان چهل ضربه زمان ابوبکر س شد و در این چند دوره زمانی هیچ مخالفی دیده نمی‌شود، حال اگر اجماع سکوتی حجت داشت، چرا عمر س مخالف اجماع سکوتی زمان ابوبکر س عمل کرد و چرا علی س هم مخالف پیشنهاد خودش و اجماع سکوتی زمان عمر و عثمان شد؟ پس نمی‌توان برای احکام شرعی بدینگونه دلایل استناد نمود.

ممکن است کسی بگوید: شاید در این زمان‌ها مخالفی باشد اما به ما نرسیده است. ما هم در جواب می‌گوییم: از کجا می‌دانید که در مورد کفارۀ نذر مبهم اجماع سکوتی شده است؟ شاید نظر مخالفی باشد، ولی به ما نرسیده باشد؟ پس ما هم از آوردن دلیلی همانند دلیل آن‌ها عاجز نمی‌باشیم.

مالکیه هم به حدیث «كَفَّارَةُ النَّذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ» استناد کرده‌اند و آن را بر نذر مطلق مانند «عليّ نذرٌ» حمل کرده‌اند[[626]](#footnote-626) که البته مستند قوی هم ندارند. اما معقول این هست که نذر مبهم، کفاره نداشته باشد؛ چرا که وقتی فرد می‌گوید:

بر من چیزی برای خدا لازم باشد، و از طرفی گفتیم که نذر در واجبات هم منعقد می‌گردد، پس ما آن چیز مبهم را به یکی از واجباتی که دارد حمل می‌کنیم، مانند: ایمان، نماز، روزه، ... پس هیچگاه نذرش را ترک نمی‌کند و همواره به آن وفا می‌کند، در واقع حنثی روی نمی‌دهد که کفاره‌‌ای لازم باشد و لذا با دلایلی که گفتیم، ما این قول را ترجیح می‌دهیم که نذر مبهم کفاره‌ای ندارد و در واقع همواره یک انسان مسلمان به نذر مبهم خود وفا نموده است.

فصل چهارم:
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اما آنچه که ما در طی این تحقیق و بررسی به آن آگاهی یافتیم، این است که نذر و یمین از نظر احکام و معنی، بسیار به هم نزدیک می‌باشند و البته تفاوت‌های اندکی هم با یکدیگر دارند، مثلاً: از آنجا که در هردو الزام و قطعیتی وجود دارد و هردو در بعضی جاها دارای کفاره می‌باشند و کفارۀ نذر همچنانکه بیان کردیم، همان کفارۀ یمین می‌باشد و از نظر نوع کفاره هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و پیشینۀ تاریخی و دینی هم در اقوام و ملل گذشته دارند، به هم شبیه می‌باشند و از آنجا که یمین جز به اسماء و صفات خداوند منعقد نمی‌گردد، اما نذر با لفظ که دال بر لزوم و قطعیت باشد که همان «نذر» می‌باشد، منعقد می‌گردد و از طرفی در بعضی جاها، یمین منعقد می‌گردد، اما نذر منعقد نمی‌گردد، مثلاً در مباحات نذر منعقد نمی‌گردد، اما اگر فردی سوگند خورد که عمل مباحی را انجام دهد باید به سوگندش وفا کند و گرنه باید کفاره دهد و با یکدیگر تفاوت دارند.

«اما دو نکتۀ اساسی و کلی که برای ما در این نذر بسیار مهم بود و یکی از ارکان اصلی این تحقیق را هم شامل می‌شد، یکی: برابر بودن کفارۀ نذر و یمین می‌باشد و اینکه هر جایی که فرد برای نذرش باید کفاره بدهد، با دادن کفارۀ یمین از عهدۀ نذرش بری شده است و روز قیامت عقاب و حسابی نمی‌گردد؛ و نکته دیگر: این می‌باشد که اگر فردی نذری کرد، می‌تواند به نذرش عمل نکند و در عوض آن کفاره یمین بدهد؛ درست همانند یمین که اگر فردی سوگند خورد عملی را انجام دهد یا کاری را ترک کند، با دادن کفاره از عهدۀ آن بری می‌گردد».

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْـحَمْدُ لِلَّـهِ رَبِّ الْعَالَـمِيْنَ

منابع و مآخذ

1. الآبی الأزهری، صالح بن عبدالسمیع، الثمر الداني في تقریب المعاني شرح رسالة ابي زید القیروانی، بیروت، المکتبة الثقافیة، بی تا.
2. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن ابوحاتم محمد بن ادریس رازی، الجرح والتعدیل، بیروت، دار أحیاء التراث العربي، الطبعة الأولی، 1371 هـ.
3. ابن ابی شیبه، عبدالله بن محمد بن أبي شیبة، المصنف، تعلیق: سعید اللحام، بیروت، دارالفکر، 1409 هـ.
4. ابن اثیر، مبارک بن محمد بن الجزری، الکامل في التاریخ، تحقیق: عبدالله القاضی، دارالکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، 1415 هـ.
5. ابن اثیر، مبارک بن محمد بن الجزری، النهایة في غریب الحدیث والأثر، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد الطناحی، بیروت، المکتبة العلیمة، 1399 هـ.
6. ابن اعرابی، ابوسعید احمد بن محمد بن زیاد بن بشر، المعجم، تحقیق: عبد المحسن بن ابراهیم بن احمد، جدة، دار ابن جوزی، 1418 هـ.
7. ابن بابویة، محمد بن علی بن حسین، المقنع، تحقیق: لجنة التحقیق التابعة لمؤسسة الامام الهادی، قم، مؤسسة الامام الهادی، 1415 هـ.
8. ابن بطال، أبو الحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطال البکری القرطبی، شرح صحیح البخاري، الریاض، مکتبة الرشد، تحقیق: أبو تمیم یاسر بن إبراهیم، الطبعة الثانیة، 1423 هـ.
9. ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، تحقیق: انور الباز و عامر الجزار، دارالوفاء، الطبعة الثالثة، 1426 هـ.
10. ابن جارود، عبدالله بن علی بن الجارود النیشابوری، المنتقي من السنن المسنده، تحقیق: عبدالله عمر البارودی، بیروت، مؤسسة الکتاب الثقافیه، الطبعة الأولی، 1386 هـ.
11. ابن جوزی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزي، التحقیق في أحادیث الخلاف، تحقیق: مسعد عبد الحمید محمد السعدنی، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1415 هـ.
12. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد البستي، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبلان، تحقیق: شعیب ارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانیة، 1414 هـ.
13. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد البستي، الثقات، تحقیق: سید شرف الدین أحمد، دارالفکر، الطبعة الأولی، 1395 هـ.
14. ابن حجر، شهاب الدین أحمد بن حجر، تحفة المحتاج بشرح المنهاج، مع حواشي شیخ عبدالحمید الشرواني و شیخ أحمد بن قاسم العبادي، دارالفکر، بی‌تا.
15. ابن حجر، أحمد بن علی بن محمد بن حجر العسقلاني، تهذیب التهذیب، هند، دائرة المعارف النظامیه، الطبعة الأولی، 1326 هـ.
16. ابن حجر، أحمد بن علی بن محمد بن حجر العسقلاني، فتح الباري، تحقیق: عبد العزیز بن عبد الله بن باز و محب الدین الخطیب، دارالفکر (مصور عن الطبعة السلفیة)، بی تا.
17. ابن حزم، علی بن احمد بن سعید، المحلي، بیروت، دارالفکر، بی تا.
18. ابن حزم، علی بن احمد بن سعید، مراتب الإجماع مع اضافات ابن تیمیه، بیروت، دارالکتب العلیمة، بی تا.
19. ابن حیان، عبدالله بن محمد بن جعفر انصاری، طبقات المحدثین بأصبهان، تحقیق: عبدالغفور عبدالحق حسین بلوشي، بیروت، مؤسسة الرسالة، 1412 هـ.
20. ابن حیان، عبدالله بن محمد بن جعفر انصاری، الجزء فیه أحادیث ابي الزبیر عن غیر جابر، تحقیق: بدر بن عبدالله البدر، الریاض، مکتبة الرشید، الطبعة الأولی، 1996 م.
21. ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، صحیح، تحقیق: محمد مصطفی اعظمی، بیروت، المکتب الإسلامي، 1390 هـ.
22. ابن دقیق، محمد بن علی بن وهب القشیري، إحکام الأحکام شرح عمدة الأحکام، تحقیق: حسن أحمد اسبر، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، 1423 هـ.
23. ابن راهویه، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلي، المسند، تحقیق: عبدالغفور بن عبدالحق البلوشی، المدینه، مکتبة الإیمان، الطبعة الأولی، 1412 هـ.
24. ابن رشد، محمد بن أحمد بن رشد، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، تصحیح: خالد العطار، دارالفر، 1415 هـ.
25. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع، طبقات الکبری، تحقیق: احسان عباس، بیروت، دار صادر، 1968 م.
26. ابن السنی، احمد بن محمد الدینوري الشافعي، عمل الیوم واللیلة، تحقیق: کوثر البرنی، جدة – بیروت، دارالقبلة للثقافة الإسلامية و مؤسسة علوم القرآن، بی تا.
27. ابن شاهین، ابوحفص عمر بن احمد بن عثمان، الترغیب في فضائل الأعمال و ثواب ذلک، تحقیق: محمد حسن اسماعیل، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1424 هـ.
28. ابن شهاب رملی، شمس الدین محمد بن ابی العباس أحمد بن حمزه رملی، نهایة المحتاج إلی شرح المنهاج، بیروت، دارالفکر، 1404 هـ.
29. ابن عابدین، محمد أمین، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار في فقه مذهب الإمام ابي حنیفه النعمان و یلیه تکمله ابن عابدین لنجل المولف، بیروت، دارالفکر، 1415 هـ.
30. ابن عبد الهادی، شمس الدین محمد بن أحمد، تنقیح تحقیق أحادیث التعلیق، تحقیق: أیمن صالح شعبان، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1998 م.
31. ابن عبد البر، ابو عمر یوسف بن عبد الله القرطبي، الکافي في فقه أهل المدینة، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1407 هـ.
32. ابن عدی، عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد الجرجاني، الکامل في ضعفاء الرجال، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانیة، 1409 هـ.
33. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ دمشق، بیروت، دارالفکر، الطبعة الأولی، 1419 هـ.
34. ابن عساکر، علی بن حسن، معجم الشیوخ، تحقیق: وفاء تقی الدین، دمشق، دارالبشائر، بی تا.
35. ابن فارس، أحمد بن فارس بن زکریا، مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، اتحاد الکتاب العرب، بی تا.
36. ابن فضیل الضبی، محمد، الدعاء، تحقیق: عبدالعزیز بن سلیمان بن ابراهیم، ریاض، مکتبة الرشد، 1419 هـ.
37. ابن قدامه، عبدالرحمن، الشرح الکبیر، دارالکتاب العربي، بی تا.
38. ابن قدامه، عبدالله بن أحمد بن قدامة المقدسي أبو محمد، المغني في فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی بیروت، دارالفکر، الطبعة الأولی، 1405 هـ.
39. ابن قدامه مقدسی، عبدالله، الکافي في فقه الإمام المجبل احمد بن حنبل، بیروت، المکتب الإسلامي، بی تا.
40. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر بن کثیر القرشي، البدایة والنهایة، بیروت، مکتبة المعارف، بی تا.
41. ابن ماجه، محمد بن یزید القزویني، سنن، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
42. ابن مبارک، عبدالله بن مبارک بن واضح ابوعبدالله، الزهد، تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
43. ابن المرتضی، احمد بن یحیی، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار وبهامشه کتاب جواهر الأخبار و الآثار لمحمد بن یحیی بهران الصعدي، تحقیق: محمد محمد تامر، بیروت، دارالکتب العلمیة، 1422 هـ.
44. ابن مفلح، ابراهیم بن محمد بن عبدالله، المبدع في شرح المقنع، بیروت، المکتب الإسلامي، 1400 هـ.
45. ابن منذر، ابوبکر محمد بن ابراهیم، الأشراف علی مذاهب العلماء، تحقیق: ابوحماد صغیر احمد الأنصاری، مکتبة مکة الثقافیة، الطبعة الأولی، 1425 هـ.
46. ابن منظور، محمد بن مکرم الأفریقي المصري، لسان العرب، بیروت، دار صادر، الطبعة الاول، بی تا.
47. ابن نجیم، زین الدین، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
48. ابن هبیره، یحیی بن محمد، إختلاف الدئمة العلماء، تحقیق سید یوسف أحمد، بیروت، دارالکتب العلیمة، 1423 هـ.
49. ابن همام سیواسي، کمال الدین محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدیر، بیروت، دارالفکر، بی تا.
50. ابوداود، سلیمان بن اشعث سجستاني، سنن، بیرون، دارالکتب العربي، بی تا.
51. ابوالشیخ الإصفهانی، محمد بن عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان، الأمثال في الحدیث النبوی، تحقیق: عبدالعلی عبدالحمید حامد، الدار السلفیه – بومبای الهند، الطبعة الثانیة، 1987.
52. ابوعلی طوسی، حسن بن علی بن نصر، مختصر الأحکام مستخرج الطوسی علی جامع الأحکام، تحقیق: انیس بن احمد طاهر اندونوسی، مدینه، مکتبة الغربا الأثریه، 1415 هـ.
53. ابوعوانة، یعقوب بن اسحاق اسفرائینی، المسند، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
54. ابونعیم، أحمد بن عبدالله إصفهاني، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، بیروت، دارالکتاب العربي، 1405 هـ.
55. ابویعلی، أحمد بن علی بن المثنی الموصلي، المسند، تحقیق: حسین سلیم أسد، دمشق، دارالمأمون للتراث، الطبعة الأولی، 1404.
56. أحمد حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشیباني، المسند، تحقیق: شعیب الأرنؤوط وآخرون، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانیة، 1420 هـ.
57. أحمد حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشیبانی، العلل و معرفة الرجال، تحقیق: وحي الله بن محمد عباس، بیروت – ریاض، المکتب الإسلامي – دارخاني، الطبعة الأولی، 1408 هـ.
58. ازرقی، محمد بن عبدالله بن احمد، اخبار مکة وما جاء فیها من الآثار، تحقیق: علی عمر، مکتبة الثقافة الدینیه، الطبعة الأولی، بی تا.
59. ازهری، محمد بن أحمد، تهذیب اللغة، تحقیق: محمد عوض مرعب، دار أحیاء التراث العربي، الطبعة الأولی، 2001 م.
60. اسماعیل القاضي، اسماعیل بن اسحاق الجهضمي، فضل الصلاة علی النبي، تحقیق: ناصر الدین الألباني، مدینة، المکتب الإسلامي، بی تا.
61. أفندی، علاء الدین، حاشیة قرة عیون الأخبار تکملة رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دار الفکر، 1415 هـ.
62. انصاری، زکریا، أسنی المطالب في شرح روض الطالب، تحقیق: محمد محمد تامر، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولی، 1422 هـ.
63. بخاری، محمد بن اسماعیل، الأدب المفرد، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار البشائر الإسلامية، 1409 هـ.
64. بخاری، محمد بن اسماعیل، التاریخ الکبیر، تحقق: سید هاشم ندوی، دارالفکر، بی‌تا.
65. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع المسند الصحیح، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاه، الطبعة الأولی، 1422 هـ.
66. بزار، ابوبکر أحمد بن عمرو بن عبدالخالق، المسند، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، بیروت – المدینة، المؤسسة علوم القرآن ومکتبة العلوم و الحکم، 1409 هـ.
67. بیهقی، ابوبکر أحمد بن الحسین، السنن الکبری وفي ذیله الجوهر النقی، حیدرآباد هند، مجلس دائرة المعارف النظامیه الکائنه، الطبعة الأولی، 1344 هـ.
68. بیهقی، ابوبکر أحمد بن الحسین، شعب الإیمان، تحقیق: محمد السعید بسیونی زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولی، 1410 هـ.
69. بیهقی، ابوبکر أحمد بن الحسین، معرفة السنن والآثار، تحقیق: عبدالمعطی أمین قلعجی، دارالوعی – دارالوفاء – دار قتیبه – جامع الدراسات الإسلامية، الطبعة الأولی، 1412 هـ.
70. البهوتی، منصور بن یونس، کشاف القناع عن متن الإقناع، تحقیق: هلال مصیلحی و مصطفی هلال، دارالفکر، بی تا.
71. ترمذی، محمد بن عیسی الترمذي، الجامع الصحیح السنن، تحقیق: أحمد محمد شاکر و آخرون، بیروت، دار إحیاء التراث العربي، بی تا.
72. تهانوی، ظفر احمد، إعلاء السنن، کراتشی، ادارة القرآن و العلوم الإسلامية، الطبعة الثالثة، 1415 هـ.
73. الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الأربعة، دار الفکر، 1424 هـ.
74. جزیری و محمد غروی و یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت، بیروت، دار الثقلین، 1419 هـ.
75. جوهری، الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربيه، اسماعیل بن حماد، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الرابعة، 1990 م.
76. حاکم النیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولی، 1411 هـ.
77. الحصنی، تقي الدین، کفایة الأخیار، دارالخیر، تحقیق: علی عبدالحمید ابوالخیر و محمد وهبی سلمان، الطبعة الأولی، 1426 هـ.
78. حلبی، حمزة بن علی بن زهرة، غنیة النزوع، تحقیق: ابراهیم البهادري، قم، اعتماد، 1417 هـ.
79. حلّی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، معلق: صادق شیرازی، تهران، نشر استقلال، الطبعة الثانیة، 1409 هـ.
80. خرمدل، مصطفی، تفسیر نور، تهران، نشر احسان، چاپ ششم، 1378 شـ.
81. خلیل، خلیل بن احمد الفراهیدی، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، دار و مکتبة الهلال، بی تا.
82. خطیب بغدادی، ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت، المتفق و المفترق، تحقیق: محمد صادق الحامدی، دمشق، دارالقاري، 1408 هـ.
83. خطیب بغدادی، ابوبکر أحمد بن علی بن ثابت، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
84. دار قطنی، علی بن عمر البغدادی، السنن، تحقیق: سید عبدالله هاشم یمان، بیروت، دارالمعرفة، 1386 هـ.
85. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن، تحقیق: فواز أحمد زمرلی و خالد السبع العلمی، بیروت، دارالکتاب العربي، الطبعة الأولی، 1407 هـ.
86. دردیر، احمد بن محمد، اقرب المسالک الی مذهب الإمام مالک، کانو، مکتبة ایوب، 1420 هـ.
87. دسوقی، محمد عرفة، حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر، تحقیق: محمد علیش، بیروت، دارالفکر، بی تا.
88. دمیاطی، أبی بکر المشهور بالسید البکري ابن السید محمد شطا الدمیاطي، اعانة الطالبین، دارالفکر، الطبعة الأولی، 1418 هـ.
89. دینوری، احمد بن مروان بن محمد القاضي المالکي، المجالسه وجواهر العلم، تحقیق: ابوعبیده مشهور بن آل سلمان، دار ابن حزم في البیروت وجمعیة التربیة الإسلامية في البحرین، 1419 هـ.
90. ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، سیر أعلام النبلاء، تحقیق: مجموعه محققین بإشراف شعیب الإرناؤوط، مؤسسة الرسالة، بی تا.
91. راغب اصفهانی، المفردات في غریب القرآن، حسین بن محمد بن المفضل، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق – بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، 1412 هـ.
92. رویانی، ابوبکر محمد بن هارون، المسند، تحقیق: ایمن علی ابو یمانی، قاهرة، مؤسسة قرطبة، 1416 هـ.
93. رویانی، الوبالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل، بحر المذهب، تحقیق: احمد عزّوعنایة، بیروت، دار أحیاء التراث العربي، 1423 هـ.
94. زحیلی، وهبة، الفقة الإسلامي وأدلته، دمشق، دار الفکر، الطبعة الأول، بی تا.
95. زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغة، تحقیق: محمود محمد شاکر، قاهره، مطبعة المدنی، 1991 م.
96. زیدان، عبدالکریم، المفصل في أحکام المرأة والبیت المسلم، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، 1413 م.
97. زیدان، عبدالکریم، الوجیز في أصول الفقه، طهران، احسان، الطبعة الأولی، بی تا.
98. زیلعی، فخر الدین عثمان بن علی، تبین الحقائق شرح کنز الدقائق، قاهرة، دار الکتب الإسلامي، 1313 هـ.
99. سبکی، تقی الدین علی بن عبد الکافي، فتاوی السبکي، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
100. سرخسی، شمس الدین محمد بن ابی سهل، المبسوط، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
101. سعید بن منصور، سعید بن منصور بن شعبة الخراسانی، السنن، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمط، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
102. سمرقندی، علاء الدین، تحفة الفقهاء، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، 1414 هـ.
103. سید سابق، فقه السنة، دار الکتاب العربي، بی تا.
104. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابي بکر، الحاوي للفتاوی، تحقیق: عبداللطیف حسن عبدالرحمن، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1421 هـ.
105. شاشی، هیثم بن کلیب، المسند، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، مدینه، مکتب العلوم والحکم، 1410 هـ.
106. شافعی، محمد بن ادریس، الاُمّ، تحقیق: علی محمد و عادل احمد، بیروت، دار الأحیاء التراث العربي، 1422 هـ.
107. شافعی، محمد بن ادریس، المسند، بیروت، دارالکتب العلیمة، بی تا.
108. شافعی، ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم، الفوائد (الغیلانیات)، تحقیق: حلمی کامل أسعد عبدالهادي، ریاض، دار ابن جوزی، 1417 هـ.
109. شربینی، شمس الدین محمد بن محمد، الإقناع في حل ألفاظ أبي شجاع، بیروت، دار الفکر، 1415 هـ.
110. شربینی، شمس الدین محمد بن محمد، مغنی المحتاج إلی معرفة معانی ألفاظ المنهاج، تحقیق: علی محمد عوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دار الکتب العلیمة، الطبعة الأولی، 1427 هـ.
111. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، بی تا.
112. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار من أسرار منتقط الأخبار، تخریج: ابراهیم زهوه، بیروت، دارالکتاب العلمیة، الطبعة الأولی، 1424 هـ.
113. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار من أسرار منتقی الأخبار، اداره الطباعة المنیریه، بی تا.
114. شیخی‌زاده، عبدالرحمن بن محمد بن سلیمان الکلیبولی، مجمع الانهار في شرح ملتقی الأبحار، تحقیق: خلیل عمران المنصور، بیروت، دار الکتب العلیمة، 1419 هـ.
115. صنعانی، محمد بن اسماعیل، سبل السلام شرح بلوغ المرام، تعلیق: المحدث الشیخ الألبانی، ریاض، مکتبة المعارف للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، 1427 هـ.
116. الصیداوی، محمد بن احمد بن الجمیع، معجم الشیوخ، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت – ترابلس، مؤسسة الرسالة – دارالإیمان، 1405 هـ.
117. ضیاء المقدسي، محمد بن عبدالواحد بن أحمد، أحادیث المختاره، تحقیق: عبدالملک بن عبدالله بن دهیش، بیروت، دارخضر، الطبعة الثانیة، 1420 هـ.
118. طالقانی، اسماعیل بن عباد بن العباس بن أحمد بن إدریس، المحیط في اللغة، تحقیق: الشیخ محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتاب، الطبعة الأولی، 1414 هـ.
119. طبرانی، سلیمان بن احمد، الدعاء، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأول، 1413 هـ.
120. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهیم الحسیني، القاهره، دار الحرمین، 1414 هـ.
121. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر، تحقیق: محمد شکور و محمود الحاج أمریر، بیروت، دار عمار و المکتب الإسلامي، الطبعة الأولی، 1405 هـ.
122. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، الموصل، مکتبة العلوم و الحکم، الطبعة الثانیة، 1404 هـ.
123. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم والرسل والملوک، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولی، 1407 هـ.
124. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان في تأویل القرآن، تحقیق: احمد محمد شاکر، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، 1420 هـ.
125. طحاوی، أحمد بن محمد بن سلامة بن عبدالملک بن سلمه، شرح مشکل الآثار، تحقیق: شعیب ارنووط، دار نشر، بی تا.
126. طحاوی، أحمد بن محمد بن سلامه بن عبدالملک بن سلمه، شرح معاني الأثار، تحقیق: محمد زهری النجار، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، 1399 هـ.
127. طوسی، محمد بن حسن طوسی، الخلاف، تحقیق: سید علی خراسانی و سید جواد شهرستانی و شیخ محمد مهدی نجف، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1407 هـ.
128. طوسی، محمد بن حسن طوسی، المبسوط في فقة الإمامیه، تعلیق: سید محمد نقی کشفی، المکتبة المرتضویه، بی تا.
129. طیالیسی، سلیمان بن داود بن الجارود، المسند، تحقیق: محمد بن عبدالمحسن ترکی، دار هجر، الطبعة الأولی، 1419 هـ.
130. عبدالرزاق، ابوبکر بن عبدالرزاق بن همام الصنعاني، مصنف، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمي، بیروت، المکتب الإسلامي، الطبعة الثانیة، 1403 هـ.
131. عثیمین، محمد بن صالح بن محمد، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، دار ابن جوزی، الطبعة الأولی، 1422 هـ.
132. عراقی، زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن الحسین، ذیل میزان الاعتدال، تحقیق: علی محمد عوض و عادل أحمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلیمة، 1416 هـ.
133. عراقی، زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن الحسین، طرح الثریب في شرح التقریب، دار أحیاء التراث العربي، بی تا.
134. عظیم آبادی، ابو الطیب محمد شمس الحق، عون المعبود في شرح سنن أبو داود، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1416 هـ.
135. عقیلی، الضعفاء الکبیر، محمد بن عمر بن موسی، تحقیق: عبدالمعطي امین قلعجي، بیروت، دار المکتبة العلیمة، الطبعة الأولی، 1404 هـ.
136. عمرانی، ابوالحسین یحیی بن ابي الخیر بن سالم العمراني، البیان في مذهب الشافعي، إعتنی به: قاسم محمد نوری، بیروت، دار المنهاج، الطبعة الأولی، 1421 هـ.
137. غزالی، محمد بن محمد بن محمد، الوسیط في المذهب، تحقیق: احمد محمود إبراهیم و محمد محمد تامر، قاهره، دار السلام، 1417 هـ.
138. الفسوی، یعقوب بن سفیان، المعرفة و التاریخ، تحقیق: اکرم العمری، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، 1981 م.
139. الفیومي المقري، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، تحقیق یوسف الشیخ محمد، المکتبة العصریه، بی تا.
140. قاضی عیاض، عیاض بن موسی بن عیاض السبتي المالکط، مشارق الأنوار علی صحاح الآثار، المکتبة العیقه و دار التراث، بی تا.
141. قاضي المغربي، حسن محمد، البدر التمام، تحقیق: محمد شحود خرفان، دار الوفاء، الطبعة الثانیة، 1426 هـ.
142. قرافی، شهاب الدین، احمد بن ادریس، الذخیرة، تحقیق: محمد حجی، دار الغرب الإسلامي، 1994 م.
143. قلیوبی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن سلامة، حاشیتان قلیوبي علی شرح جلال الدین المحلي علی منهاج الطالبین، تحقیق: مکتب البحوث والدرسات، بیروت، دارالفکر، 1419 هـ.
144. قمی، علی بن محمد بن محمد، جامع الخلاف و الوفاق بین الإمامیة و بین الأئمة الحجاز و العراق، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی، قم، زمینه‌سازان ظهور امام زمان، 1379 شـ.
145. قیروانی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن، النوادر و الزیادات علی ما في المدونة من غیرها من الأمهات، تحقیق: محمد امین بوخبزة، دار الغرب الإسلامي، بی تا.
146. کاسانی، علاء الدین الکاسانی، بدائع الصنائع في ترتیب الشرائع، بیروت، دار الکتاب العربي، 1402 هـ.
147. مالک بن أنس، الموطأ، روایت یحیی اللیثي، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، مصر، دار إحیاء التراث العربي، بی تا.
148. مالک بن أنس، الموطأ، روایت یحیی اللیثي، تحقیق: محمد مصطفی الأعظمی، مؤسسة زاید بن سلطان آل نهیان، الطبعة الأولی، 1425 هـ.
149. مالک بن أنس، الموطأ، روایت حسن الشیبانط، تحقیق: تقی الدین ندوی، دمشق، دار القلم، الطبعة الأولی، 1413 هـ.
150. الماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأول، 1414 هـ.
151. المحاملی، حسین بن اسماعیل الضبط، أمالي بروایة ابن یحیی البیع، تحقیق: ابراهیم القیسی، عمان، المکتبة الإسلامية – دار ابن قیم، 1412 هـ.
152. محمد النجار و حامد عبدالقادر و أحمد الزیات و ابراهیم مصطفی، المعجم الوسیط، تحقیق: مجمع اللغة العربيه، دار الدعوة، بی تا.
153. مرداوی، علی بن سلیمان، الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف، تحقیق: محمد حامد الفقی، دار إحیاء التراث العربي، بی تا.
154. مرغینانی، علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل الرشداني، الهدایة شرح بدایة المبتدی، المکتبة الإسلامية، بی تا.
155. مروزی، محمد بن نصر بن الحجاج، تعظیم قدر الصلاة، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالجبار الفریوائی، المدینة، مکتبة الدار، 1406 هـ.
156. مسلم، مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیري، الجامع الصحیح، بیروت، دار الجیل و دار الآفاق الجدیده، بی تا.
157. مصطفی خن و مصطفی بغا و علی شربجی، الفقه المنهجي علی مذهب الإمام الشافعي، طهران، احسان، 1421 هـ.
158. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجمعة المدرسین، 1410 هـ.
159. مقدسی، عبدالغني بن عبدالواحد، الترغیب في الدعائ، تحقیق فواز احمد مرلی، بیروت، دار ابن حزم، 1416 هـ.
160. منجی، علی بن زکریا، اللباب في الجمع بین السنة و الکتاب، تحقیق: محمد فضل عبدالعزیز المراد، دمشق، دارالقلم، الطبعة الثانیة، 1414 هـ.
161. الموصلی، عبدالله بن محمود بن مودود، اختیار لتعلیل المختار، تحقیق: عبداللطیف محمد عبدالرحمن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبع الثانیة، 1426 هـ.
162. مهروانی، ابوالقاسم یوسف بن محمد، الفوائد المنتخبیة الصحاح و الغرائب (المهروانیات)، تحقیق: خلیل بن محمد العربي، ریاض، دار الرایة للنشر و التوزیع، 1419 هـ.
163. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، تحقیق: محمود القوچانی، بیروت، دار احیاء التراث العربي، 1981 م.
164. نسایی، أحمد بن شعیب، المجتبي من السنن، تحقیق: عبدالفتاح ابو غدة، حلب، مکتب المطبوعات الإسلامية، الطبعة الثانیة، 1406 هـ.
165. نسایی، أحمد بن شعیب، سنن کبری، تحقیق: عبدالغفار سلیمان البنداری و سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، 1411 هـ.
166. نظام و جماعه من علماء الهند، الفتاوی الهندیة في مذهب الإمام أبی حنیفة، دار الفکر، 1411 هـ.
167. نووی، یحیی بن شرف بن مری، روضة الطالبین، تحقیق: علی محمد عوض و عادل احمد عبدالموجود، دار الکتب العلمیة، بی تا.
168. نووی، یحیی بن شرف بن مری، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت، دار احیاء التراث العربي، الطبعة الثانیة، 1392 هـ.
169. نووی، یحیی بن شرف بن مری، المجموع شرح المهذب، دار الفکر، بی تا.
170. وزارة الأوقاف و الشئون الإسلامية، الموسوعة الفقهیة الکویتیة، الاجزاء 1-23 الطبعة الثانیة دار السلاسل في الکویت و الجزاء 24-38 الطبعة الأولی مطابع دار الصفوة في مصر و الاجزاء 39-45 الطبعة الثانیة طبع الوزارة، (1404-1427 هـ).
171. هیثمی، نور الدین، بغیة الحارث عن زوائد مسند الحارث، مدینة، مرکز خدمة السنة والسیرة النبویة، تحقیق: حسین احمد صالح الباکری، الطبعة الأولی، 1413 هـ.
172. یوسف اطفیش، محمد بن یوسف، شرح کتاب النیل و شفاء العلیل، جدّة، مکتبة الارشاد، 1405 هـ DVD المکتبة الشاملة.
1. - ابن منظور، لسان العرب (ج 5 ص 200) / زمخشری، أساس البلاغة (ج 2 ص 422) / زبیدی، تاج العروس (ج 14 ص 197) / ازهری، تهذیب اللغة (ج 14 ص 302) ابوالقاسم طالقانی، المحیط في اللغة (ج 10 ص 71) / ابن فارس، مقاییس اللغة (ج 5 ص 331) / خلیل ابن احمد، العین (ج 14 ص 180) / راغب، مفردات الفاظ القرآن (ص 797). [↑](#footnote-ref-1)
2. - ابوالقاسم طالقانی، المحیط في اللغة (ج 10 ص 71) / فیومی، مصباح المنیر (ص 308) / مؤلفین، المعجم الوسیط (ج 2 ص 912) / زبیدی، تاج العروس (ج 14 ص 203). [↑](#footnote-ref-2)
3. - زبیدی، تاج العروس (ج 14 ص 203) / جوهری، الصحاح (ج 2 ص 825) / ابوالقاسم طالقانی، المحیط في اللغة (ج 10 ص 71-72) / مؤلفین، المعجم الوسط (ج 2 ص 912) ابن فارس، مقاییس اللغة (ج 5 ص 331) / خلیل ابن احمد، العین (ج 14 ص 180). [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 409) / جوهری، الصحاح (ج 2 ص 825). [↑](#footnote-ref-4)
5. - قاضی عیاض، مشارق الأنوار (ج 2 ص 8). [↑](#footnote-ref-5)
6. - مسلم (ش: 4333) / ابوداود (ش: 3276-3290-3292-3294) / ابن ماجه (ش: 2125-2124) ترمذی (ش: 1525-1524) / نسایی (ش: 3792-3812-3833-3834-3835-3836-3837-3838-3839-3840). [↑](#footnote-ref-6)
7. - حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 36). [↑](#footnote-ref-7)
8. - فیومی، مصباح المنیر (ص 308) / جوهری، الصحاح (ج 2 ص 825) / زبیدی، تاج العروس (ج 14 ص 200) / ازهری، تهذیب اللغة (ج 14 ص 304) مؤلفین، المعجم الوسیط (ج 2 ص 912) / صنعانی، سبل السّلام (ج 5 ص 341) ابن فارس، مقاییس اللغة (ج 5 ص 331). [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابن فارس، مقاییس اللغة (ج 5 ص 331) / زبیدی، تاج العروس (ج 14 ص 200) / مؤلفین، المعجم الوسیط (ج 2 ص 912) / مؤلفین، مصباح المنیر (ص 308). [↑](#footnote-ref-9)
10. - راغب، مفردات ألفاظ القرآن (ص 798). [↑](#footnote-ref-10)
11. - ابن اثیر، النهایة في غریب الحدیث (ج 5 ص 39). [↑](#footnote-ref-11)
12. - ابن منظور، لسان العرب (ج 5 ص 200) / زبیدی، تاج العروس (ج 14 ص 197)/ ازهری، تهذیب اللغة (ج 14 ص 302). [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابن اثیر، النهایة (ج 539) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 57) / زمخشری، أساس البلاغة (ج 2 ص 422). [↑](#footnote-ref-13)
14. - ابن اثیر، النهایة في غریب الحدیث (ج 5 ص 39) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 56-57). [↑](#footnote-ref-14)
15. - ابن عدی، الکامل (ج 7 ص 258). [↑](#footnote-ref-15)
16. - ابن ابي شیبة (ج 6 ص 282). [↑](#footnote-ref-16)
17. - شافعی، المسند (ش: 1143 و 1148) / بیهقی، سنن کبری (ش: 16632 و 16636). [↑](#footnote-ref-17)
18. - خطیب، تاریخ بغداد (ج 11 ص 223) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 65 ص 265 و 266) / احمد، العلل ومعرفة الرجال (ج 2 ص 215). [↑](#footnote-ref-18)
19. - عبدالرزاق (ج 9 ص 313) / ابن ابي شیبة (ج 6 ص 282) / شافعی، المسند (ش: 1143 و 1148) / بیهقی، سنن کبری (ش: 16632 و 16636) ابن عدی، الکامل (ج 7 ص 258) / خطیب، تاریخ بغداد (ج 11 ص 223) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 65 ص 265 و 266) / احمد، العلل ومعرفة الرجال (ج 2 ص 215). [↑](#footnote-ref-19)
20. - ابن حزم، المحلى (ج 5 ص 126) / ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 4 ص 87). [↑](#footnote-ref-20)
21. - حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 56-57). [↑](#footnote-ref-21)
22. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 343) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 467). [↑](#footnote-ref-22)
23. - قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 71). [↑](#footnote-ref-23)
24. - ابن مفلح، المبدع شرح المقنع (ج 9 ص 322) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 343). [↑](#footnote-ref-24)
25. - انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / تقي الدین الحصني، کفایة الأخیار (ص 651) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 463) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 36) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 363) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 67) / شربینی، الإقناع (ج 2 ص 607) / رویانی، بحر المذهب (ج 11 ص 69). [↑](#footnote-ref-25)
26. - ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 463) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 71). [↑](#footnote-ref-26)
27. - قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 71). [↑](#footnote-ref-27)
28. - ابن اثیر، النهایة (ج 5 ص 39) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 136) / الجزیری، الفقه على المذاهب الأربعة (ج 2 ص 107) / تقي الدین الحصني، كفاية الأخيار (ص 651) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 409) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 273) / کاسانی، البدائع والصنایع (ج 5 ص 82) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 363) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 428) / قاضی عیاض، مشارق الأنوار (ج 2 ص 8). [↑](#footnote-ref-28)
29. - ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 463) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 409) / رویانی، بحر المذهب (ج 11 ص 69). [↑](#footnote-ref-29)
30. - مسلم (ش: 4333) / ابوداود (ش: 3276-3290-3292-3294) / ابن ماجه (ش: 2125-2124) / ترمذی (ش: 1525-1524) / نسایی (ش: 3792-3812-3834-3835-3836-3837-3838-3839-3840). [↑](#footnote-ref-30)
31. - انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / تقی الدین الحصني، كفاية الأخيار (ص 651) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68) / شربینی، الإقناع (ج 2 ص 607) / رویانی، بحر المذهب (ج 11 ص 69). [↑](#footnote-ref-31)
32. - طبری، جامع البیان في تأویل القرآن (ج 21 ص 74). [↑](#footnote-ref-32)
33. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 1 ص 212). [↑](#footnote-ref-33)
34. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 1 ص 313). [↑](#footnote-ref-34)
35. - سید سابق، فقه السنّه (ج 3 ص 34). [↑](#footnote-ref-35)
36. - بخاری (ش: 2032-6697) / مسلم (ش: 4382) / ابوداود (ش: 3327-3327) / ترمذی (ش: 1539) / نسایی، سنن کبری (ش: 3349-3350). [↑](#footnote-ref-36)
37. - طبری، تاریخ الأمم والرسل والملوک (ج 1 ص 497) / ابن کثیر، البدایة والنهایة (ج 2 ص 248) / ابن اثیر، الکامل في التاریخ (ج 1 ص 552) / ابن سعد، الطبقات الکبری (ج 1 ص 84 و 88) / مستدرک (ش 4036) / ازرقی، اخبار مکة (ج 2 ص 43) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 5 ص 201). [↑](#footnote-ref-37)
38. - ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 331) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / سرخسی، المبسوط (ج 8 ص 140) / شوکانی، السیل الجرار (ص 696) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 137) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 273) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / مرداوی: الإنصاف (ج 11 ص 117) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) رویانی، بحر المذهب (ج 11 ص 67) / ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 409) / جزیری و غروی و مازح، الفقه على المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 356). [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140). [↑](#footnote-ref-39)
40. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 138) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 4 ص 309) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-40)
41. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406). [↑](#footnote-ref-41)
42. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 138). [↑](#footnote-ref-42)
43. - ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-43)
44. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 4 ص 309) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-44)
45. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406). [↑](#footnote-ref-45)
46. - قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن دقیق العید، إحکام الأحکام شرح عمدة الأحکام (ص 904) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 4 ص 39) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-46)
47. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / الجزیری، الفقه على المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / دردیر، أقرب المسالك لمذهب الإمام مالك (ص 53) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 162) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116). [↑](#footnote-ref-47)
48. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-48)
49. - الجزیری، الفقه على المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 138). [↑](#footnote-ref-49)
50. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 140) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 67). [↑](#footnote-ref-50)
51. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-51)
52. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-52)
53. - الجزیری، الفقه على المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140). [↑](#footnote-ref-53)
54. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 579) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-54)
55. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117). [↑](#footnote-ref-55)
56. - ابن اثیر، النهایة (ج 5 ص 39). [↑](#footnote-ref-56)
57. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 363). [↑](#footnote-ref-57)
58. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 363). [↑](#footnote-ref-58)
59. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364). [↑](#footnote-ref-59)
60. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696). [↑](#footnote-ref-60)
61. - قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632). [↑](#footnote-ref-61)
62. - حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 162) / حاشیة الصاوي علی الشرح الصغیر (ج 4 ص 271) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139). [↑](#footnote-ref-62)
63. - الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-63)
64. - زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116). [↑](#footnote-ref-64)
65. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 409) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 39) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-65)
66. - نووی، المجموعه (ج 8 ص 450). [↑](#footnote-ref-66)
67. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-67)
68. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 138) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 4 ص 39) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106). [↑](#footnote-ref-68)
69. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 574) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 138) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / شربینی، الإقناع (ج 2 ص 607). [↑](#footnote-ref-69)
70. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 2). [↑](#footnote-ref-70)
71. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / الجزیری، الفقه على المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / دردیر، أقرب المسالك لمذهب الإمام مالك (ص 53) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 162) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116). [↑](#footnote-ref-71)
72. - قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-72)
73. - حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 162) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 139) / حاشیة الصاوي علی الشرح الصغیر (ج 4 ص 271) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116). [↑](#footnote-ref-73)
74. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-74)
75. - حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 39). [↑](#footnote-ref-75)
76. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / الجزیری، الفقه على المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 116) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 331) / بهوتی، کشاف القناع عن متن الإقناع (ج 6 ص 273) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-76)
77. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106). [↑](#footnote-ref-77)
78. - نووی، المجموع (ج 8 ص 450) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ترمذی (ش: 1538) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-78)
79. - صنعانی، سبل السّلامی (ج 4 ص 364) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106). [↑](#footnote-ref-79)
80. - ابن ابي شیبة (ج 3 ص 494) / عبدالرزاق (ج 8 ص 443). [↑](#footnote-ref-80)
81. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 9 ص 341). [↑](#footnote-ref-81)
82. - ذهبی، سير أعلام النبلاء (ج 11 ص 392). [↑](#footnote-ref-82)
83. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 3 ص 469). [↑](#footnote-ref-83)
84. - ذهبی، سير أعلام النبلاء (ج 9 ص 250) / ذهبی، میزان الإعتدال (ج 2 ص 139). [↑](#footnote-ref-84)
85. - مسلم (ش: 4329) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3805). [↑](#footnote-ref-85)
86. - بخاری (ش: 6608) / مسلم (ش: 4327-4330) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3801) / ابن ماجه (2122). [↑](#footnote-ref-86)
87. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140). [↑](#footnote-ref-87)
88. - بخاری (ش: 6694). [↑](#footnote-ref-88)
89. - بخاری (ش: 6502). [↑](#footnote-ref-89)
90. - بخاری (ش: 6694) / ابوداود (ش: 3290). [↑](#footnote-ref-90)
91. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406). [↑](#footnote-ref-91)
92. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 273) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-92)
93. - قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن دقیق العید، إحكام الأحكام شرح عمدة الأحكام (ص 904) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 4 ص 39). [↑](#footnote-ref-93)
94. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-94)
95. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / ابن عثیمین، الشرح الممتع (ج 15 ص 207) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 278). [↑](#footnote-ref-95)
96. - ابن عثیمین، الشرح الممتع (ج 15 ص 207). [↑](#footnote-ref-96)
97. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364). [↑](#footnote-ref-97)
98. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 106) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 578). [↑](#footnote-ref-98)
99. - مسلم (ش: 4329) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3805). [↑](#footnote-ref-99)
100. - بخاری (ش: 6608) / مسلم (ش: 4327-4330) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3801) / ابن ماجه (2122). [↑](#footnote-ref-100)
101. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364). [↑](#footnote-ref-101)
102. - بخاری (ش: 6608) / مسلم (ش: 4327-4330) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3801) / ابن ماجه (2122). [↑](#footnote-ref-102)
103. - بخاری (ش: 6694) / ابوداود (ش: 3290). [↑](#footnote-ref-103)
104. - ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 331) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / سرخسی، المبسوط (ج 8 ص 140) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 137) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 273) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) رویانی، بحر المذهب (ج 11 ص 67) / ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 409). [↑](#footnote-ref-104)
105. - مسلم (ش: 4329) / ابوداود (3289) / نسایی (ش: 3805). [↑](#footnote-ref-105)
106. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364). [↑](#footnote-ref-106)
107. - بخاری (ش: 6473-7292) / مسلم (ش: 4583). [↑](#footnote-ref-107)
108. - ابن خزیمه (ش: 208) / ابن حبان (ش: 5555) / احمد (ش: 8718) / بیهقی، سنن کبری (ش: 11674) / و مسلم هم آن را به این معنی روایت کرده است (ش: 4580). [↑](#footnote-ref-108)
109. - نووی، شرح صحیح مسلم (ج 12 ص 12). [↑](#footnote-ref-109)
110. - مسلم (ش: 4327) / نسایی (ش: 3801). [↑](#footnote-ref-110)
111. - مسلم (ش: 4329) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3805). [↑](#footnote-ref-111)
112. - ابن عثیمین، شرح الممتع (ج 15 ص 207). [↑](#footnote-ref-112)
113. - ابن عثیمین، شرح الممتع (ج 15 ص 208). [↑](#footnote-ref-113)
114. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364-365). [↑](#footnote-ref-114)
115. - طبری، جامع البیان (ج 24 ص 95). [↑](#footnote-ref-115)
116. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632). [↑](#footnote-ref-116)
117. - بخاری (ش: 6696-6700) موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-117)
118. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218). [↑](#footnote-ref-118)
119. - ابن دقیق العید، إحكام الأحكام شرح عمدة الأحكام (ص 903-904). [↑](#footnote-ref-119)
120. - الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90) / زحیلی، الفقة الإسلامی و ادلته (ج 4 ص 118). [↑](#footnote-ref-120)
121. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 140). [↑](#footnote-ref-121)
122. - مسلم (ش: 4329) / ابوداود (ش: 3289) / نسایی (ش: 3805). [↑](#footnote-ref-122)
123. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406). [↑](#footnote-ref-123)
124. - مستدرک (ش: 2015) / معجم الکبیر (2885 ش) / ترمذی (ش: 3546) / شعب الإیمان (ش: 1565-1566-1567-1568) / ابن حبان (ش: 909) / ابویعلی (ش: 6776) / ابن ابي شیبة (ج 2 ص 292) / بزار (ج 4 ص 185) / ابن سنی، عمل الیوم والیلة (ص 337) / ابوبکر شافعی، فوائد (ش: 81) / تاریخ دمشق (ج 49 ص 326) / الکامل (ج 3 ص 35) / دینوری، المجالسة وجواهر العلم (ش: 1048) / بخاری، تاریخ الکبیر (ج 5 ص 148) / خطیب بغدادی، المتفق والمفترق (ج 2 ص 88) / اسماعیل القاضی، فضل الصلاة علی النبی (ص 17-18-19). [↑](#footnote-ref-124)
125. - معجم الأوسط (ش: 5991-3392) / معجم الکبیر (ش: 1334-1660-1667) / معجم الصغیر (ش: 335) / طبرانی، الدعاء (ش: 60-61) / شعب الإیمان (ش: 8767) / ابوشیخ، الأمثال في الحدیث النبوي (ش: 247) / مقدسی، الترغیب في الدعاء (ص 55) / ابن شاهین، الترغیب في فضائل الأعمال (ش: 492-488) / ابن فضیل، الدعاء (ص 220). [↑](#footnote-ref-125)
126. - ابن حبان، الثقات (ج 8 ص 251) / ابوحاتم رازی، الجرح والتعدیل (ج 3 ص 561) / حافظ عراقی، ذیل میزان الإعتدال (ص 109). [↑](#footnote-ref-126)
127. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 579). [↑](#footnote-ref-127)
128. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 579) / حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 36-38). [↑](#footnote-ref-128)
129. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 579) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 107). [↑](#footnote-ref-129)
130. - ابن اثیر، النهایة (ج 5 ص 39). [↑](#footnote-ref-130)
131. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 363) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632). [↑](#footnote-ref-131)
132. - مسلم (ش: 4327) / نسایی (ش: 3801). [↑](#footnote-ref-132)
133. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 364) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1632). [↑](#footnote-ref-133)
134. - حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 37). [↑](#footnote-ref-134)
135. - رازی، مختار الصحاح (ص 73) / جوهری، الصحاح (ج 2 ص 589). [↑](#footnote-ref-135)
136. - زبیدی، تاج العروس (ج 10 ص 151). [↑](#footnote-ref-136)
137. - ازهری، تهذیب اللغة (ج 15 ص 134). [↑](#footnote-ref-137)
138. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 411) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 220) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 466) ابن مفلح، المبدع شرح المقنع (ج 9 ص 322) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 119) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص575) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 118) / بهوتی، کشاف القناع (ج6 ص274) / نووی، المجموع (ج 8 ص 459) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج10 ص70). [↑](#footnote-ref-138)
139. - رازی، مختار الصحاح (ص 119). [↑](#footnote-ref-139)
140. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 411) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 411) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 560) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 142) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 464) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 651) / نووی، المجموع (ج 8 ص 459). [↑](#footnote-ref-140)
141. - جوهری، الصحاح (ج 1 ص 338) / رازی، مختار الصحاح (ص 612) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 219). [↑](#footnote-ref-141)
142. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / حاشیة الدسوقي (ج 2 ص 161) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 219) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274) / ابن قدامة، الکافي (ج 5 ص 417) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 119) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 334) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 560) / انصاری. أسنی المطالب (ج 1 ص 575) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 118) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / نووی، المجموع (ج 8 ص 459) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-142)
143. - ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 71) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 563). [↑](#footnote-ref-143)
144. - الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 158) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 129) / حاشیة الصاوي علی الشرح الصغیر (ج 4 ص 184) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 418). [↑](#footnote-ref-144)
145. - حافظ عراقی، طرح التثریب (ج 6 ص 56-57). [↑](#footnote-ref-145)
146. - مسلم (ش: 4342) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-146)
147. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-147)
148. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 110) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587). [↑](#footnote-ref-148)
149. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 442). [↑](#footnote-ref-149)
150. - صحیح است، به جز (ثُمِّ تُكَفِّر يَمِيْنَهَا) که منکر است، ابوداود (ش: 3297) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20615) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / ابن حبان (ش: 4383) / ابویعلی (ش: 2443) / احمد (ش: 2828). [↑](#footnote-ref-150)
151. - سنن کبری، بیهقی (ش: 20609-20610-20611-20612-20613) / معجم الکبیر (ش: 11949-11828-745) / ابوداود (ش: 3298-3299-3305) / دارمی (ش: 2335) / ابویعلی (ش: 2737) / ابن الجارود (ش: 936) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 131) / ابن خزیمه (ش: 3045) / احمد (ش: 2134-2139-2834). [↑](#footnote-ref-151)
152. - طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20615). [↑](#footnote-ref-152)
153. - معجم الکبیر (ش: 745) / ابن جارود، المنتقي (ش: 936). [↑](#footnote-ref-153)
154. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20614) / احمد (ش: 17793-2134-2139-2834) / ابن خزیمه (ش: 3045) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 131) / معجم الأوسط (ش: 9380). [↑](#footnote-ref-154)
155. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20616) / معجم الکبیر (ش: 893-894) / ابویعلی (ش: 1753) / ترمذی (ش: 1544) / نسایی، سنن کبری (ش: 4757) / ابوداود (ش: 3295) / دارمی (ش: 2334) / احمد (ش: 17291-17306-17348-17375) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 492) / عبدالرزاق (ج 8 ص 450) / ابن ماجه (ش: 2134) / نسایی (ش: 3815). [↑](#footnote-ref-155)
156. - بخاری (ش: 1855) / مسلم (ش: 4339-4340-4341) / مهروانی، الفوائد المنتخبة (ج 1 ص 115) / محاملی، أمالی (ج 1 ص 70) / ابن جارود، المنتقي (ش: 937) / ابوداود (ش: 3301) / نسایی، سنن کبری (ش: 4756) / معجم الکبیر (ش: 750-751) / عبدالرزاق (ج 8 ص 451) / ابوعوانه (ش: 3151-3152-3153-5865-5868). [↑](#footnote-ref-156)
157. - معجم الکبیر (ش: 886) / شرح معاني الآثار (ج 3 ص 129). [↑](#footnote-ref-157)
158. - معجم الکبیر (ش: 896). [↑](#footnote-ref-158)
159. - عبدالرزاق (ج 8 ص 451). [↑](#footnote-ref-159)
160. - طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / ابوعوانه (ش: 5869). [↑](#footnote-ref-160)
161. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 4 ص 333). [↑](#footnote-ref-161)
162. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 5 ص 382). [↑](#footnote-ref-162)
163. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 7 ص 12). [↑](#footnote-ref-163)
164. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 3 ص 72). [↑](#footnote-ref-164)
165. - ابن ماجه (ش: 2134) / نسایی (ش: 3815) / معجم الکبیر (ش: 893-894) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 492) / احمد (ش: 17291-17306-17375) / ترمذی (ش: 1544) / ابوداود (ش: 3295). [↑](#footnote-ref-165)
166. - عبدالرزاق (ج 8 ص 451). [↑](#footnote-ref-166)
167. - بخاری (ش: 1866) / مسلم (ش: 4339-4340-4341) / سنن کبری، بیهقی (ش: 20609-20610-20611-20612-20613-20614-20615-20616) / ابوداود (ش: 3297-3298-3300-3295-3296-3299-3305-3301) / ترمذی (ش: 1544-1536) / معجم الکبیر (ش: 11828-886-896-745-11949-750-751-849-893) / معجم الأوسط (ش: 9380) / دارمی (ش: 2335-2334) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 129- ج 3 ص 130-ج3ص131) / ابویعلی (ش: 2443-173-2737) / احمد (ش: 2828-2278-2134-2139-2135-17348-17306-7491-17793-2834-17375) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 296 – ج 3 ص 492) / عبدالرزاق (ج 8 ص 451 – ج 8 ص 450) / ابن جارود، المنتقي (ش: 936-937) / ابوعوانه (ش: 3151-3152-3153-5865-5868-5869) / مهروانی، الفوائد المنتخبة (ج 1 ص 115) / محاملی، أمالی (ج 1 ص 70) / نسایی، سنن کبری (ش: 4756-4757) / ابن ماجه (ش: 2134) / ابن خزیمه (ش: 3045). [↑](#footnote-ref-167)
168. - با این لفظ این حدیث را نیافتم، بلکه آمده است که «إنما النذرُ يمينٌ» و این روایت منکر می‌باشد، معجم الکبیر (ش: 1744-17319) / احمد (ش: 17340). [↑](#footnote-ref-168)
169. - معجم الکبیر (ش: 748). [↑](#footnote-ref-169)
170. - احمد (ش: 17320-17319-17423) / معجم الکبیر (ش: 746-866-1744-17319) / رویانی، المسند (ج 1 ص 191) / ابویعلی (ش: 1744). [↑](#footnote-ref-170)
171. - احمد (ش: 17325) / معجم الکبیر (ش: 865) / رویانی، المسند (ج 1 ص 165). [↑](#footnote-ref-171)
172. - مسلم (ش: 4342) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20544) / معجم الکبیر (ش: 747) نسایی (ش: 3832) / نسایی، سنن کبری (ش: 4773) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / ابوعوانه (ش: 5863) / ابن عساکر، المعجم (ج 1 ص 89). [↑](#footnote-ref-172)
173. - ترمذی (ش: 1528) / ابوداود (ش: 3325) / احمد (ش: 17301) / رویانی، المسند (ج 1 ص 158) / معجم الکبیر (ش: 749). [↑](#footnote-ref-173)
174. - معجم الکبیر (ش: 746). [↑](#footnote-ref-174)
175. - ابویعلی (ش: 1744). [↑](#footnote-ref-175)
176. - احمد (ش: 17319). [↑](#footnote-ref-176)
177. - احمد (ش: 17423). [↑](#footnote-ref-177)
178. - رویانی، المسند (ج 1 ص 191). [↑](#footnote-ref-178)
179. - معجم الکبیر (ش: 1744-866-17319). [↑](#footnote-ref-179)
180. - احمد (ش: 17340). [↑](#footnote-ref-180)
181. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 5 ص 373). [↑](#footnote-ref-181)
182. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 441). [↑](#footnote-ref-182)
183. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 442). [↑](#footnote-ref-183)
184. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 443). [↑](#footnote-ref-184)
185. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 445). [↑](#footnote-ref-185)
186. - ابن قدامة (ج 11 ص 333-332) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-186)
187. - بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274). [↑](#footnote-ref-187)
188. - بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274). [↑](#footnote-ref-188)
189. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 1 ص 81). [↑](#footnote-ref-189)
190. - مسلم (ش: 4342) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-190)
191. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 559) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 575) غزالی، الوسیط (7 ص 259) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-191)
192. - نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 559) / نووی، المجموع (ج 8 ص 449-450) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 81-82) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 161) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 259) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) / جزیری و غروی و مازح. الفقه على المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 36 ص 356) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 471) / ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 411). [↑](#footnote-ref-192)
193. - ابوداود (ش: 4400-4403-4404-4405) / ترمذی (1423) / ابن ماجه (ش: 2041) / نسایی (ش: 3432) / دارمی (ش: 2296) / ابن حبان (ش: 142-143) / ابن خزیمه (ش: 1003) / نسایی، سنن کبری (ش: 5625-7343-7344-7345-7346-7347) / ابن الجارود، المنتقي (ش: 148) / ابن راهویه، المسند (ش: 1713) / ابویعلی (ش: 578-4400) / احمد (ش: 940-956-1183-1362-24694) / دارقطنی (ج 3 ص 138) / ابن ابي شیبة (ج 4 ص 180 – ج 4 ص 194) / تاریخ دمشق (ج 52 ص 7) / شعب الإیمان (ش: 87) شرح معاني الآثار (ش: 3028) / معجم الأوسط (ش: 3403) / معجم الکبیر (ش: 11141) / شاشی، المسند (ج 3 ص 417) / مستدرک (ش: 949-2350-2351-8170-8171) / ابن منذر، الأوسط (ج 5 ص 318 – ج 7 ص 197) / طیالیسی (ش: 91-1485) / ابن حیان، طبقات المحدثین (ج 4 ص 245) / سير أعلام النبلاء (ج 25 ص 248) / ضیاء المقدسی، أحادیث المختاره (ش: 415-608) / بیهقی، سنن کبری (ش: 5292-8566-8874-11641-11786-15504). [↑](#footnote-ref-193)
194. - شوکانی، السیل الجرار (ص 696). [↑](#footnote-ref-194)
195. - نووی، المجموع (ج 8 ص 449). [↑](#footnote-ref-195)
196. - نووی، المجموع (ج 8 ص 449-450). [↑](#footnote-ref-196)
197. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / حاشیتا قلیوبی (ج 4 ص 289) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406). [↑](#footnote-ref-197)
198. - نووی، المجموع (ج 8 ص 449-450). [↑](#footnote-ref-198)
199. - زیدان، الوجیز في أصول الفقه (ص 128). [↑](#footnote-ref-199)
200. - زیدان، الوجیز في أصول الفقه (ص 128). [↑](#footnote-ref-200)
201. - ابوداود (ش: 4400-4403-4404-4405) / ترمذی (ش: 1423) / ابن ماجه (ش: 2041) / نسایی (ش: 3432) / دارمی (ش: 2296) / ابن حبان (ش: 142-143) / ابن خزیمه (ش: 1003) / نسایی، سنن کبری (ش: 5625-7343-7344-7345-7346-7347) / ابن الجارود، المنتقي (ش: 148) / ابن راهویه، المسند (ش: 1713) / ابویعلی (ش: 587-4400) احمد (ش: 940-9560-1183-1362-24694) / دارقطنی (ج 3 ص 138) / ابن ابي شیبة (ج 4 ص 180 – ج 4 ص 194) / تاریخ دمشق (ج 52 ص 7) / شعب الإیمان (ش: 87) / شرح معاني الآثار (ش: 3028) / معجم الأوسط (ش: 3403) / معجم الکبیر (ش: 11141) / شاشی، المسند (ج 3 ص 417) / مستدرک (ش: 949-2350-2351-8170-8171) / ابن منذر، الأوسط (ج 5 ص 318 – ج 7 ص 197) / طیالیسی (ش: 91-1485) / ابن حیان، طبقات المحدثین (ج 4 ص 245) / سير أعلام النبلاء (ج 25 ص 248) / ضیاء المقدسی، أحادیث المختاره (ش: 415-608) / بیهقی، سنن کبیر (ش: 5292-8566-8874-11641-11786-15504). [↑](#footnote-ref-201)
202. - زیدان، الوجیز في أصول الفقه (ص 130-131). [↑](#footnote-ref-202)
203. - نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 559) / نووی، المجموع (ج 8 ص 449-450) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 81-82) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 161) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 259) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68) / طوسی، مبسوط (ج 1 ص 266) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 356) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 471). [↑](#footnote-ref-203)
204. - ابوداود (ش: 4400-4403-4404-4405) / ترمذی (ش: 1423) / ابن ماجه (ش: 2041) / نسایی (ش: 3432) / دارمی (ش: 2296) / ابن حبان (ش: 142-143) / ابن خزیمه (ش: 1003) / نسایی، سنن کبری (ش: 5625-7343-7344-7345-7346-7347) / ابن الجارود، المنتقي (ش: 148) / ابن راهویه، المسند (ش: 1713) / ابویعلی (ش: 587-4400) / احمد (ش: 940-956-1183-1362-24694) / دارقطنی (ج 3 ص 138) / ابن ابي شیبة (ج 4 ص 180 – ج 4 ص 194) / تاریخ دمشق (ج 52 ص 7) / شعب الإیمان (ش: 87) / شرح معاني الآثار (ش: 3028) / معجم الأوسط (ش: 3403) / معجم الکبیر (ش: 11141) / شاشی، المسند (ج 3 ص 417) / مستدرک (ش: 949-2350-2351-8170-8171) / ابن منذر، الأوسط (ج 5 ص 318 ج 8 ص 197) / طیالیسی (ش: 91-1485) / ابن حیان، طبقات المحدثین (ج 4 ص 245) / سير أعلام النبلاء (ج 25 ص 248) / ضیاء المقدسی، احادیث المختاره (ش: 415-608) / بیهقی، سنن کبری (ش: 5292-8566-8874-11641-11786-15504). [↑](#footnote-ref-204)
205. - نووی، المجموع (ج 8 ص 449). [↑](#footnote-ref-205)
206. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1637) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 374) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 559) / نووی، المجموع (ج 8 ص 449-450) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 81-82) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 161) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696) / حلی، شرائع الإسلام (ج 3 ص 428) / ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 411) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72). [↑](#footnote-ref-206)
207. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 559) / نووی، المجموع (ج 8 ص 499) / حاشیتا قلیوبی (ج 4 ص 289) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / قفال شاشی، حلیة العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء (ج 3 ص 131) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / سیوطی، الحاوي للفتاوی (ج 1 ص 31-32) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 259) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 323) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 471). [↑](#footnote-ref-207)
208. - نووی، المجموع (ج 8 ص 449). [↑](#footnote-ref-208)
209. - کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 81-82) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 323). [↑](#footnote-ref-209)
210. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 26) / حاشیة الصاوي علی الشرح الصغیر (ج 4 ص 266) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 161) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 323) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72). [↑](#footnote-ref-210)
211. - حلی، شرائع الإسلام (ج 3 ص 428) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 356). [↑](#footnote-ref-211)
212. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 411). [↑](#footnote-ref-212)
213. - یوسف اطفیش، شرح النیل وشفاء العلیل (ج 4 ص 424). [↑](#footnote-ref-213)
214. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 117) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 323). [↑](#footnote-ref-214)
215. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 25). [↑](#footnote-ref-215)
216. - سیوطی، الحاوي للفتاوی (ج 1 ص 31-32) / نووی، المجموع (ج 8 ص 449) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1637) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 374) / قفال شاشی، حلیة العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء (ج 3 ص 131) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 471). [↑](#footnote-ref-216)
217. - شوکانی، سیل الجرار (ص 697). [↑](#footnote-ref-217)
218. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 26). [↑](#footnote-ref-218)
219. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 374). [↑](#footnote-ref-219)
220. - یوسف اطفیش، شرح النیل وشفاء العلیل (ج 4 ص 424). [↑](#footnote-ref-220)
221. - بخاری (ش: 2032-6697) / مسلم (ش: 4382) / ابوداود (ش: 3327-3327) / ترمذی (ش: 1539) / نسایی، سنن کبری (ش: 3349-3350). [↑](#footnote-ref-221)
222. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 323). [↑](#footnote-ref-222)
223. - نووی، المجموع (ج 8 ص 449). [↑](#footnote-ref-223)
224. - کاسانی، بدائع الصنائع (ج 5 ص 82) / خن، شربجی و دیب البغا، الفقه المنهجي (ج 1 ص 460). [↑](#footnote-ref-224)
225. - بخاری (ش: 6921) / مسلم (ش: 333-334) / ابن ماجه (ش: 4242). [↑](#footnote-ref-225)
226. - بیهقی، سنن کبری (18753) / احمد (ش: 17777-17813-17827) / هیثمی، بغیة الباحث في زوائد مسند الحارث (1029) / ابن سعد، طبقات (ج 4 ص 286) / ابن ابی خیثمه، التاریخ الکبیر (ج 2 ص 630) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج 2 ص 31) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 46 ص 129 و 60 – ج 16 ص 228 – ج 29 ص 36-) / و امام مسلم با لفظ (یهدم ما کان قبله) این حدیث را آورده است [مسلم (ش: 336)]. [↑](#footnote-ref-226)
227. - نسایی (ش: 2436) / معجم الکبیر (ش: 1036) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج 10 ص 11) / ابن حبان (ش: 160) / رویانی، المسند (ج 2 ص 11 و 112) / احمد (ش: 20022-20037-20043) / ابن المبارک، الزهد (ش: 987) / مروزی، تعظیم قدر الصلاة (ش: 401-402-403-404) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 1 ص 177). [↑](#footnote-ref-227)
228. - غزالی، الوسیط (ج 7 ص 259). [↑](#footnote-ref-228)
229. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1637). [↑](#footnote-ref-229)
230. - نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 559) / نووی، المجموع (ج 8 ص 449-450) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 81-82) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 161) / شوکانی، سیل الجرار (ص 696) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68) / جزیری و غروی و مازح، الفقه على المذاهب الأربعة ومذهب أهل البيت (ج 2 ص 430) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 82). [↑](#footnote-ref-230)
231. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 430) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 82). [↑](#footnote-ref-231)
232. - بیهقی، سنن کبری (ش: 11787 – 15491-15492-20507) / ابن ماجه (ش: 2043-2045) / ابن حبان (ش: 7219) / معجم الصغیر (ش: 765) / معجم الأوسط (ش: 8274-8275-8276) معجم الکبیر (ش: 11274) / ابونعیم، حلیة الأولیاء (ج 6 ص 352) / مستدرک (ش: 2801) / دارقطنی (ج 4 ص 170) / الصیداوی، معجم الشیوخ (ص 361) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 95) / الفسوی، المعرفة والتاریخ (ج 2 ص 494) / احمد حنبل، العلل والمعرفة الرجال (ش: 1340) / عقیلی، الضعفاء الکبیر (1710) / عبدالرزاق (ج 11 ص 298) / ابن ابي شیبة (ج 4 ص 153) / ابن عدی، الکامل (ج 2 ص 346-347 و ج 3 ص 323-325-282) / خطیب، تاریخ بغداد (ج 7 ص 377) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 50 ص 261). [↑](#footnote-ref-232)
233. - بخاری (ش: 1) / مسلم (ش: 5036) / ابوداود (ش: 2203) / ابن ماجه (ش: 4227) / نسایی (ش: 75). [↑](#footnote-ref-233)
234. - زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 1 ص 401) / شوکانی، نیل الأوطار، طبعة المنیریه (ج 6 ص 263) / ابن حجر، فتح الباري (ج 9 ص 296). [↑](#footnote-ref-234)
235. - زخیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 1 ص 401). [↑](#footnote-ref-235)
236. - ابن حجر، فتح الباري (ج 9 ص 296). [↑](#footnote-ref-236)
237. - الموسوعة الكويتية (ج 7 ص 92). [↑](#footnote-ref-237)
238. - حلی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 724) / جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 356). [↑](#footnote-ref-238)
239. - بخاری (ش: 5195) / نسایی، سنن کبری (ش: 2921) / ابن حبان (ش: 4170) / ابوعوانه، مستخرج (ش: 2367) / معجم الأوسط (282). [↑](#footnote-ref-239)
240. - ترمذی (ش: 782) / ابن ماجه (ش: 1761) / دارمی (ش: 1720) / بیهقی، سنن کبری (ش: 3288) / ابن خزیمه (ش: 2168) / ابوشیخ ابن حیان، احادیث ابوزبیر عن غیر جابر (ش: 131). [↑](#footnote-ref-240)
241. - مسلم (ش: 4333) / نسایی (ش: 3851-3812) / ابن ماجه (ش: 2124). [↑](#footnote-ref-241)
242. - بخاری (ش: 67-105-1739-1741-1742-4402-4403-4406-5550-6023-6785-7087-7447) / مسلم (ش: 3009-4477-4478) / ابوداود (ش: 1907) / ترمذی (ش: 2159-3087) / ابن ماجه (ش: 3055-3057-3931) / نسایی، سنن کبری (ش: 4001-4002-4092-4093-4099-4100-5850-5851-11213). [↑](#footnote-ref-242)
243. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-243)
244. - ابوداود (ش: 2194) / دارقطنی (ج 4 ص 162) / احمد (ش: 6714-6732-6975) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20545-20585) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 133) / ابن عساکر، معجم الشیوخ (ج 1 ص 61) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 43 ص 210) / خطیب، تاریخ بغداد (ج 6 ص 48) / ازرقی، أخبار مکة (ج 2 ص 15) / معجم الأوسط (ش: 1410). [↑](#footnote-ref-244)
245. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 6 ص 155) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 3831). [↑](#footnote-ref-245)
246. - جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 117) / سید سابق، فقه السنة (ج 3 ص 38-39) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 276). [↑](#footnote-ref-246)
247. - بخاری (ش: 2697) / مسلم (ش: 4859) / ابوداود (ش: 4608) / ابن ماجه (ش: 14). [↑](#footnote-ref-247)
248. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 1 ص 81). [↑](#footnote-ref-248)
249. - کاسانی، بدائع الصنائع (ج 5 ص 82-83) / ابن عابدین، حاشیه رد المحتار (ج 4 ص 40) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 27 ص 27) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 138) / فتاوی هندیه (ج 1 ص 208). [↑](#footnote-ref-249)
250. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-250)
251. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 412 و 415). [↑](#footnote-ref-251)
252. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 48) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73). [↑](#footnote-ref-252)
253. - غزالی، الوسیط (ج 7 ص 263). [↑](#footnote-ref-253)
254. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-254)
255. - خن و شربجی والبغا، الفقه المنهجی (ج 1 ص 461-462) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 428) / نووی، المجموع (ج 8 ص 452) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 578) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 27 ص 27) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73). [↑](#footnote-ref-255)
256. - ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 422) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73). [↑](#footnote-ref-256)
257. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 147) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73). [↑](#footnote-ref-257)
258. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 148). [↑](#footnote-ref-258)
259. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-259)
260. - ابوداود (ش: 2194) / دارقطنی (ج 4 ص 162) / احمد (ش: 6714-6732-6975) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20545-20585) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 133) / ابن عساکر، معجم الشیوخ (ج 1 ص 61) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 43 ص 210) / خطیب، تاریخ بغداد (ج 6 ص 48) / ازرقی، أخبار مکة (ج 2 ص 15) / معجم الأوسط (ش: 1410). [↑](#footnote-ref-260)
261. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 6 ص 155) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 3831). [↑](#footnote-ref-261)
262. - حلی، شرایع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 725) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 377) / جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181). [↑](#footnote-ref-262)
263. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 148). [↑](#footnote-ref-263)
264. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 436) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 155) / نووی، المجموع (ج 8 ص 455) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 80). [↑](#footnote-ref-264)
265. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 436) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90) / ابن عابدین، حاشیه رد المحتار (ج 4 ص 40) / فتاوی الهندیه (ج 1 ص 208) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 15) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 399). [↑](#footnote-ref-265)
266. - مصطفی خن، الفقه المنهجی (ج 1 ص 462) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 566) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 577) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 411) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 120) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 80). [↑](#footnote-ref-266)
267. - ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 333) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 155) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 118) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 120). [↑](#footnote-ref-267)
268. - خن و شربجی و البغا، الفقه المنهجی (ج 1 ص 462) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 333). [↑](#footnote-ref-268)
269. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 436) / مرداوی، الإنصاف (ج 211 ص 119). [↑](#footnote-ref-269)
270. - ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 421) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 118) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 157) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274). [↑](#footnote-ref-270)
271. - جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 377). [↑](#footnote-ref-271)
272. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-272)
273. - مسلم (ش: 4332) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-273)
274. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 412) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 565) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 577) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 410) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 223) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 501) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 652) / نووی، المجموع (ج 8 ص 453) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 151) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة الفقها (ج 2 ص 389 و 390) / قفال شاشی، حلیة العلماء (ج 3 ص 334) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 123 و 124) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 118) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 354) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 398) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 78) / شیخی‌زاده، مجمع الأنهر (ج 1 ص 274) / زیلعی، تبیین الحقایق (ج 1 ص 344). [↑](#footnote-ref-274)
275. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 368) / نووی، المجموع (ج 8 ص 457) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 435) / ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 2). [↑](#footnote-ref-275)
276. - نووی، المجموع (ج 8 ص 457) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 148) / ابن همام، شرح فتح القدیر (ج 5 ص 91) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة الفقها (ج 2 ص 389-390) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 354) / ابن عابدین، حاشیه رد المحتار (ج 4 ص 40) / فتاوی الهندیه (ج 1 ص 208) / شیخی زاده، مجمع الأنهر (ج 1 ص 274). [↑](#footnote-ref-276)
277. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180) [↑](#footnote-ref-277)
278. - نووی، المجموع (ج 8 ص 457) / قیروانی، النوادر والزیادات (ج 4 ص 25-26) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 162) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 151) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة الفقها (ج 2 ص 389-390) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 123 و 124) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ترمذی (ش: 1525) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 435) / قیروانی، النوادر والزیادات (ج 4 ص 25-26) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 368) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 398) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 428) / ابن عبدالبر، الکافي في فقه أهل المدینة (ص 199) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-278)
279. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 151) / ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 5). [↑](#footnote-ref-279)
280. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 151) / سرخسی، المبسوط (ج 8 ص 142) / ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 5). [↑](#footnote-ref-280)
281. - ابن همام، شرح فتح القدیر (ج 5 ص 91) / تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 398) / شیخی زاده، مجمع الأنهر (ج 1 ص 274) / زیلعی، تبیین الحقایق (ج 1 ص 344). [↑](#footnote-ref-281)
282. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-282)
283. - حلی، شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 731) / مفید، المقنعة (ص 562) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 377). [↑](#footnote-ref-283)
284. - الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 157-158) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 652) / نووی، المجموع (ج 8 ص 453) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1635) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 123 و 124) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 428). [↑](#footnote-ref-284)
285. - یوسف اطفیش، شرح النیل وشفاء العلیل (ج 4 ص 426). [↑](#footnote-ref-285)
286. - الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 148) / ابن همام، شرح فتح القدیر (ج 5 ص 91) / قفال شاشی، حلیة العلماء (ج 3 ص 334) / ابن عابدین، حاشیه رد المحتار (ج 4 ص 40) / فتاوی الهندیه (ج 1 ص 208) تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 399) / رویانی، بحر المذهب (ج 11 ص 94) / شیخی زاده، مجمع الأنهر (ج 1 ص 273)/ زیلعی، تبیین الحقایق (ج 1 ص 344-345). [↑](#footnote-ref-286)
287. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 184). [↑](#footnote-ref-287)
288. - الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 148). [↑](#footnote-ref-288)
289. - سمرقندی، تحفة الفقها (ج 2 ص 339). [↑](#footnote-ref-289)
290. - نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 565) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 501) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 652). [↑](#footnote-ref-290)
291. - نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 565) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 501) / نووی، المجموع (ج 8 ص 453) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 473). [↑](#footnote-ref-291)
292. - شافعی، الأُم (ج 3 ص 226 و 231). [↑](#footnote-ref-292)
293. - ابن جوزی، التحقیق في أحادیث الخلاف (ج 2 ص 383) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587) / نووی، المجموع (ج 8 ص 457) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 148) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1635) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 354). [↑](#footnote-ref-293)
294. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 121). [↑](#footnote-ref-294)
295. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 25 ص 276 و 277). [↑](#footnote-ref-295)
296. - ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 419) / الموسوعة الكويتية (ج 40 ص 151) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 336) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-296)
297. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-297)
298. - ابن حزم، مراتب الإجماع (ص 161). [↑](#footnote-ref-298)
299. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1635) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 123-124) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 276) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 419) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340-341) / نووی، المجموع (ج 8 ص 452) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 465). [↑](#footnote-ref-299)
300. - مسلم (ش: 4333) / ابوداود (ش: 3276-3290-3292-3294) / ابن ماجه (ش: 2125-2124) / ترمذی (ش: 1525-1524) / نسایی (ش: 3792-3812-3834-3835-3836-3837-3838-3839-3840). [↑](#footnote-ref-300)
301. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-301)
302. - مسلم (ش: 4333) / ابوداود (ش: 3276-3290-3292-3294) / ابن ماجه (ش: 2125-2124) / ترمذی (ش: 1525-1524) / نسایی (ش: 3792-3812-3833-3834-3835-3836-3837-3838-3839-3840). [↑](#footnote-ref-302)
303. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 6). [↑](#footnote-ref-303)
304. - ابن الجارود، المنتقي (ش: 935) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20571-20566) / نسایی (ش: 3845) / دارقطنی (ج 4 ص 158) / ابن عدی، الکامل (ج 6 ص 203). [↑](#footnote-ref-304)
305. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 9 ص 511). [↑](#footnote-ref-305)
306. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 9 ص 479) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 6334) / ذهبی، من له روایة في الکتب الستة (ش: 5174) / ابن حبان، الثقات (ج 9 ص 64). [↑](#footnote-ref-306)
307. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 3 ص 162) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 1724) / ابن ابی حاتم، الجرح و التعدیل (ج 3 ص 386) / ابن حبان، الثقات (ج 8 ص 32). [↑](#footnote-ref-307)
308. - ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 1724). [↑](#footnote-ref-308)
309. - ابوزرعه، الضعفاء (ج 2 ص 359). [↑](#footnote-ref-309)
310. - ابن ابی حاتم، الجرح والتعدیل (ج 3 ص 386). [↑](#footnote-ref-310)
311. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 6 ص 373) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 4154) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعدیل (ج 6 ص 58) / ذهبی، من له روایة في الکتب الستة (ش: 3430). [↑](#footnote-ref-311)
312. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 7 ص 199). [↑](#footnote-ref-312)
313. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472) / عبدالرزاق (ج 8 ص 441). [↑](#footnote-ref-313)
314. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-314)
315. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 435) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-315)
316. - ابن قدامة المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-316)
317. - ابن قدامة المغني (ج 11 ص 332) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-317)
318. - ابونعیم، مسند ابي حنیفه (ج 1 ص 48) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 92) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 336) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1635) / زحیلی، الفقه الإسلامي وأدلته (ج 4 ص 123) / ابن حزم، مراتب اجماع (ص 161) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-318)
319. - ابونعیم، مسند ابي حنیفه (ج 1 ص 48) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 6 ص 92) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 336) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-319)
320. - ابن قدامظ، الشرح الکبیر (ج 111 ص 336) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1635) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-320)
321. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 470). [↑](#footnote-ref-321)
322. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 470). [↑](#footnote-ref-322)
323. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 470). [↑](#footnote-ref-323)
324. - ترمذی، (ش: 1525) / ابن جوزی، التحقیق في احادیث اخلاف (ج 2 ص 383) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587) / ابن همام، شرح فتح القدیر (ج 5 ص 91) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1635) / ابن حزم، مراتب اجماع (ص 161) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 419) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 122) ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 333) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 123) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 119). [↑](#footnote-ref-324)
325. - نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 565) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 652) / نووی، المجموع (ج 8 ص 453). [↑](#footnote-ref-325)
326. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-326)
327. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 416). [↑](#footnote-ref-327)
328. - یوسف اطفیش، شرح النیل وشفاء العلیل (ج 4 ص 423). [↑](#footnote-ref-328)
329. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-329)
330. - ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 337) / ترمذی (ش: 1525) / خن، بغی، شربجی (ج 1 ص 461) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 565). [↑](#footnote-ref-330)
331. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 121) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 465). [↑](#footnote-ref-331)
332. - تهانوی، إعلاء السنن (ج 11 ص 400). [↑](#footnote-ref-332)
333. - ابن الجارود، المنتقي (ش: 935) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20571-20566) / نسایی (ش: 3845) / دارقطنی (ج 4 ص 158) / ابن عدی، الکامل (ج 6 ص 203). [↑](#footnote-ref-333)
334. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 122) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 335) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-334)
335. - ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 335) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-335)
336. - ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-336)
337. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 413). [↑](#footnote-ref-337)
338. - خن، بغی، شربجی، الفقه المنهجي (ج 1 ص 461-462) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 411) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 227) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 119) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 81). [↑](#footnote-ref-338)
339. - حاشیة الدسوقي علی الشرح الکبیر (ج 2 ص 162) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 430). [↑](#footnote-ref-339)
340. - یوسف اطفیش، شرح النیل و شفاء العلیل (ج 4 ص 426). [↑](#footnote-ref-340)
341. - نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 377). [↑](#footnote-ref-341)
342. - ابوداود (ش: 2194) / دارقطنی (ج 4 ص 162) / احمد (ش: 6714-6732-6975) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20545-20585) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 133) / ابن عساکر، معجم الشیوخ (ج 1 ص 61) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 43 ص 210) / خطیب، تاریخ بغداد (ج 6 ص 48) / ازرقی، أخبار مکة (ج 2 ص 15) / معجم الأوسط (ش: 1410). [↑](#footnote-ref-342)
343. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 6 ص 155) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 3831). [↑](#footnote-ref-343)
344. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 122) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-344)
345. - ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 419) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 436) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 411) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / ابن حزم، مراتب اجماع (ص 161) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / نووی، المجموع (ج 8 ص 458) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 418) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 153) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلماء (ج 2 ص 392) زحیلی، الفقة الإسلامی وأدلته (ج 4 ص 123) / ماوردی، الإنصاف (ج 11 ص 121) / ابن عثیمین، الشرح الممتع علی زاد المستقنع (ج 15 ص 214) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 474). [↑](#footnote-ref-345)
346. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 153). [↑](#footnote-ref-346)
347. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 411) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 653) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 81) / شربینی، الإقناع (ج 2 ص 608). [↑](#footnote-ref-347)
348. - حصنی، کفایة الأخیار (ص 653). [↑](#footnote-ref-348)
349. - نووی، المجموع (ج 8 ص 455) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 263). [↑](#footnote-ref-349)
350. - نووی، المجموع (ج 8 ص 458 و 455). [↑](#footnote-ref-350)
351. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-351)
352. - خن، شربجی، البغا، الفقه المنهجی (ج 1 ص 461) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 436) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 223) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 653) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 577) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 152) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلماء (ج 2 ص 392) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 119) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 81) / شربینی، الإقناع (ج 2 ص 607) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 474). [↑](#footnote-ref-352)
353. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 436) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 368) / حاشیة الدسوقي (ج 2 ص 162) / نووی، المجموع (ج 8 ص 458) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 152) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلماء (ج 2 ص 392) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 120) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 430). [↑](#footnote-ref-353)
354. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 368) / نووی، المجموع (ج 8 ص 458). [↑](#footnote-ref-354)
355. - سمرقندی، تحفة الفقها (ج 2 ص 339) / نووی، المجموع (ج 8 ص 458) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 152) / ابن هبیرة، اختلاف الائمة العلماء (ج 2 ص 392). [↑](#footnote-ref-355)
356. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 415). [↑](#footnote-ref-356)
357. - یوسف اطفیش، شرح النیل و شفاء العلیل (ج 4 ص 425). [↑](#footnote-ref-357)
358. - جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181). [↑](#footnote-ref-358)
359. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 368). [↑](#footnote-ref-359)
360. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 413). [↑](#footnote-ref-360)
361. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 470). [↑](#footnote-ref-361)
362. - جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181). [↑](#footnote-ref-362)
363. - مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 121). [↑](#footnote-ref-363)
364. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 223) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 413) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 465-466) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 653) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 577) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 152-153) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 418-419) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 474). [↑](#footnote-ref-364)
365. - بخاری (ش: 1865) / مسلم (ش: 4336) / ابن ماجه (ش: 2135) / ابوداود (ش: 3303) / ترمذی (ش: 1537) / نسایی (ش: 3852-3853). [↑](#footnote-ref-365)
366. - بخاری (ش: 6704) / موطأ (ش: 1723) / ابوداود (ش: 3302) / ابن ماجه (ش: 2136). [↑](#footnote-ref-366)
367. - ابوداود (ش: 2194) / دارقطنی (ج 4 ص 162) / احمد (ش: 6714-6732-6975) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20545-20585) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 133) / ابن عساکر، معجم الشیوخ (ج 1 ص 61) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 43 ص 210) / خطیب، تاریخ بغداد (ج 6 ص 48) / ازرقی، أخبار مکة (ج 2 ص 15) / معجم الأوسط (ش: 1410). [↑](#footnote-ref-367)
368. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 6 ص 155) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش: 3831). [↑](#footnote-ref-368)
369. - نووی، المجموع (ج 8 ص 458). [↑](#footnote-ref-369)
370. - ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 333) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96). [↑](#footnote-ref-370)
371. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-371)
372. - طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 131). [↑](#footnote-ref-372)
373. - حلّی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 731). [↑](#footnote-ref-373)
374. - مسلم (ش: 7342) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-374)
375. - طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20615) / ابوداود (ش: 3297) / ابویعلی (ش: 2443) / احمد (ش: 2828) / بزار (ش: 5230). [↑](#footnote-ref-375)
376. - سنن کبری، بیهقی (ش: 20609-20610-20611-20612-20613) / معجم الکبیر (ش: 11949-11828-745) / ابوداود (ش: 3298-3299-3305) / دارمی (ش: 2335) / ابویعلی (ش: 2737) / ابن الجارود (ش: 936) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 131) / ابن خزیمه (ش: 3045) / احمد (ش: 2134-2139-2834). [↑](#footnote-ref-376)
377. - طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20615) / ابوداود (ش: 3297) / ابویعلی (ش: 2443) / احمد (ش: 2828) / بزار (ش: 5230). [↑](#footnote-ref-377)
378. - معجم الکبیر (ش: 745) / ابن جارود، المنتقي (ش: 936). [↑](#footnote-ref-378)
379. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20614) / احمد (ش: 17793-2134-2139-2834) / ابن خزیمه (ش: 3045) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 131) / معجم الأوسط (ش: 9380). [↑](#footnote-ref-379)
380. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20616) / معجم الکبیر (ش: 893-894) / ابویعلی (ش: 1753) / ترمذی (ش: 1544) / نسایی، سنن کبری (ش: 4757) / ابوداود (ش: 3295) / دارمی (ش: 2334) / احمد (ش: 17291-17306-17348-17375) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 492) / عبدالرزاق (ج 8 ص 450) / ابن ماجه (ش: 2134) / نسایی (ش: 3815). [↑](#footnote-ref-380)
381. - بخاری (ش: 1866) / مسلم (ش: 4339-4340-4341) / مهروانی، الفوائد المنتخبة (ج 1 ص 115) / محاملی، آمالی (ج 1 ص 70) / ابن جارود، المنتقي (ش: 937) / ابوداود (ش: 3301) / نسایی، سنن کبری (ش: 4756) / معجم الکبیر (ش: 750-751) / عبدالرزاق (ج 8 ص 451) / ابوعوانه (ج 4 ص 172 – ج 7 ص 52). [↑](#footnote-ref-381)
382. - معجم الکبیر (ش: 886) / شرح معاني الآثار (ج 3 ص 129). [↑](#footnote-ref-382)
383. - معجم الکبیر (ش: 896). [↑](#footnote-ref-383)
384. - عبدالرزاق (ج 8 ص 451). [↑](#footnote-ref-384)
385. - طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / ابوعوانه (ج 7 ص 53). [↑](#footnote-ref-385)
386. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 4 ص 333). [↑](#footnote-ref-386)
387. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 5 ص 382). [↑](#footnote-ref-387)
388. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 7 ص 12). [↑](#footnote-ref-388)
389. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 3 ص 72). [↑](#footnote-ref-389)
390. - ابن ماجه (ش: 2134) / نسایی (3815) / معجم الکبیر (ش: 893-894) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 492) / احمد (ش: 17291-17306-17375) / ترمذی (ش: 1544) / ابوداود (ش: 3295). [↑](#footnote-ref-390)
391. - عبدالرازق (ج 8 ص 451). [↑](#footnote-ref-391)
392. - بخاری (ش: 1866) / مسلم (ش: 4339-4340-4341) / سنن کبری، بیهقی (ش: 20609-20610-20611-20612-20613-20614-20615-20616) / ابوداود (ش: 3297-3298-3300-3295-3296-3299-3305-3301) / ترمذی (ش: 1544-1536) / معجم الکبیر (ش: 11828-886-896-745-11949-750-751-849-893) / معجم الأوسط (ش: 9380) / دارمی (ش: 2335-2334) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 129-ج3 ص 130-ج 3 ص 131) / ابویعلی (ش: 2443-173-2737) / احمد (ش: 2828-2278-2134-2139-2135-17348-17306-7491-17793-2834-17375) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 296-ج 3 ص 492) / عبدالرزاق (ج 8 ص 451-ج 8 ص 450) / ابن جارود، المنتقي (ش: 936-937) / ابوعوانه (ج 4 ص 172-ج 7 ص 52-ج 7 ص 53) / مهروانی، الفوائد المنتخبیه (ج 1 ص 115) / محاملی، أمالی (ج 1 ص 70) / نسایی، سنن کبری (ش: 4756-4757) / ابن ماجه (ش: 2134) / ابن خزیمه (ش: 3045) / بزار (ش: 5230). [↑](#footnote-ref-392)
393. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20595-20596) / ابن حبان (ش: 4386) / ترمذی (ش: 3690) / ابوداود (ش: 3314) / احمد (ش: 23011) / بزار (ش: 4414) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج 44 ص 83 و 84). [↑](#footnote-ref-393)
394. - بخاری (ش: 6704) / موطأ (ش: 1723) / ابوداود 0ش 3302) / ابن ماجه (ش: 2136). [↑](#footnote-ref-394)
395. - ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 418) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 72). [↑](#footnote-ref-395)
396. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 157) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 118) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 421) / فتاوی الهندیه (ج 1 ص 208) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 120) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 82) / فتاوی الهندیه (ج 1 ص 208). [↑](#footnote-ref-396)
397. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 437) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 421). [↑](#footnote-ref-397)
398. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 208). [↑](#footnote-ref-398)
399. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 209). [↑](#footnote-ref-399)
400. - فتاوی الهندیه (ج 1 ص 208). [↑](#footnote-ref-400)
401. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 209). [↑](#footnote-ref-401)
402. - حلّی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 731) / جزیری و غروی و مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب أهل البیت (ج 2 ص 181) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 377). [↑](#footnote-ref-402)
403. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 411). [↑](#footnote-ref-403)
404. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 157-158) / ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 25). [↑](#footnote-ref-404)
405. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 209). [↑](#footnote-ref-405)
406. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن شهاب رملی (ج 8 ص 219). [↑](#footnote-ref-406)
407. - ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472). [↑](#footnote-ref-407)
408. - ابن الجارود، المنتقي (ش: 935) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20571-20566) / نسایی (ش: 3845) / دارقطنی (ج 4 ص 158) / ابن عدی، الکامل (ج 6 ص 203). [↑](#footnote-ref-408)
409. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 218) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 431) / ابن قدامة، الشرح الکبیر (ج 11 ص 332) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 560) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 575) / نووی، المجموع (ج 8 ص 452) / حاشیتا قلیوبی (ج 4 ص 289) / قفال شاشی، حلیة العلماء (ج 3 ص 333) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 278) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 118) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 410) / شوکانی، سیل الجرار (ص 695) / قفال شاشی، حلیة العلماء (ج 3 ص 334) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 472). [↑](#footnote-ref-409)
410. - حلی، شرائع الإسلام في المسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 732). [↑](#footnote-ref-410)
411. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141). [↑](#footnote-ref-411)
412. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141) / نووی، المجموع (ج 8 ص 451) / دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 406) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-412)
413. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 273) / ابن عثیمین، الشرح الممتع علی زاد المستقنع (ج 15 ص 207) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 373). [↑](#footnote-ref-413)
414. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340). [↑](#footnote-ref-414)
415. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 417). [↑](#footnote-ref-415)
416. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141). [↑](#footnote-ref-416)
417. - بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 277). [↑](#footnote-ref-417)
418. - ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141). [↑](#footnote-ref-418)
419. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141). [↑](#footnote-ref-419)
420. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 141) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 340). [↑](#footnote-ref-420)
421. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 411-412) / نووی، روضة الطالبین (ج 2 ص 560) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 575) / نووی، المجموع (ج 8 ص 462) / سرخسی، المبسوط (ج 8 ص 143) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 260) / شربینی، الإقناع (ج 2 ص 609). [↑](#footnote-ref-421)
422. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 411-412) / انصاری، أسنی المطالب (ج 1 ص 575). [↑](#footnote-ref-422)
423. - نووی، المجموع (ج 8 ص 462). [↑](#footnote-ref-423)
424. - سرخسی، المبسوط (ج 8 ص 143) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90). [↑](#footnote-ref-424)
425. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 24-25). [↑](#footnote-ref-425)
426. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 417). [↑](#footnote-ref-426)
427. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 24-25). [↑](#footnote-ref-427)
428. - سرخسی، المبسوط (ج 8 ص 143). [↑](#footnote-ref-428)
429. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 417). [↑](#footnote-ref-429)
430. - بخاری (ش: 3650) / مسلم (ش: 6638) / ابوداود (ش: 4659) / نسایی (ش: 3809). [↑](#footnote-ref-430)
431. - ابن حجر، فتح الباري (ج 5 ص 260). [↑](#footnote-ref-431)
432. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-432)
433. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 147) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 434) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-433)
434. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 441) / ابن بطال، شرح بخاری (ج 6 ص 159) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 370-371) / ابن دقیق العید، احکام الأحکام (ص 906-907) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) / عظیم آبادی، عون المعبود (ج 9 ص 98). [↑](#footnote-ref-434)
435. - ابن بطال، شرح بخاری (ج 6 ص 159) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 370-371) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1641) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 96) / عظیم آبادی، عون المعبود (ج 9 ص 98). [↑](#footnote-ref-435)
436. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 370-371). [↑](#footnote-ref-436)
437. - بخاری (ش: 2761-6959) / مسلم (ش: 4323) / موطأ (ش: 1710) / ابوداود (ش: 3309) / نسایی (ش: 3657-3658-3659-3660-3662-3663-3817-2818-2819) / ابن ماجه (ش: 2132). [↑](#footnote-ref-437)
438. - بخاری (ش: 1952) / مسلم (2748) / ابوداود (ش: 2402) / نسایی، سنن کبری (ش: 2919) / ابن ماجه (ش: 3311). [↑](#footnote-ref-438)
439. - نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 97). [↑](#footnote-ref-439)
440. - عظیم آبادی، عون المعبود (ج 9 ص 98). [↑](#footnote-ref-440)
441. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 219). [↑](#footnote-ref-441)
442. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 215). [↑](#footnote-ref-442)
443. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 215). [↑](#footnote-ref-443)
444. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 220). [↑](#footnote-ref-444)
445. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 221). [↑](#footnote-ref-445)
446. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1641) / نووی، شرح مسلم (ج 11 ص 97) / عظیم آبادی، عون المعبود (ج 9 ص 97). [↑](#footnote-ref-446)
447. - ابن سعد، طبقات الکبری (ج 3 ص 615) / سعید بن منصور، سنن (ش: 418) / نسایی (ش: 3654) / نسایی، سنن کبری (ش: 6481) / معجم الکبیر (ش: 5380-5382-11630) / معجم الأوسط (ش: 7490-8061-8172) / بخاری، ادب المفرد (ش: 39) / ابویعلی (ش: 2515). [↑](#footnote-ref-447)
448. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 27). [↑](#footnote-ref-448)
449. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 440) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 211-224) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 430). [↑](#footnote-ref-449)
450. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 440) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 430). [↑](#footnote-ref-450)
451. - ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 430). [↑](#footnote-ref-451)
452. - بخاری (ش: 6699) / نسایی، سنن کبری (ش: 3612) / نسایی (ش: 2632). [↑](#footnote-ref-452)
453. - بخاری (ش: 6697) / موطأ (ش: 1711). [↑](#footnote-ref-453)
454. - بخاری (ش: 6697). [↑](#footnote-ref-454)
455. - شوکانی، نیل الأوطار / الطبعة المنیریة (ج 9 ص 127) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 584). [↑](#footnote-ref-455)
456. - بخاری (ش: 6699) / نسایی، سنن کبری (ش: 3612) / نسایی (ش: 2632). [↑](#footnote-ref-456)
457. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 220-221). [↑](#footnote-ref-457)
458. - لا أصل له و این متن از قول ابن عمر ب و ابن عباس ب روایت شده است. [↑](#footnote-ref-458)
459. - نسایی، سنن کبری (ش: 2918). [↑](#footnote-ref-459)
460. - موطأ مالک بلاغاً (ش: 1609) / عبدالرزاق (ج 9 ص 61). [↑](#footnote-ref-460)
461. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 584). [↑](#footnote-ref-461)
462. - ابن ابي شیبة (ج 3 ص 510). [↑](#footnote-ref-462)
463. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 584). [↑](#footnote-ref-463)
464. - ابن ابي شیبة (ج 3 ص 510). [↑](#footnote-ref-464)
465. - بخاری (ش: 6694) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 510). [↑](#footnote-ref-465)
466. - طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج 6 ص 63). [↑](#footnote-ref-466)
467. - بخاری (ش: 6697). [↑](#footnote-ref-467)
468. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 28). [↑](#footnote-ref-468)
469. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 221). [↑](#footnote-ref-469)
470. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 221) / زیدان، المفصل (ج 2 ص 440). [↑](#footnote-ref-470)
471. - بخاری (ش: 1952) / مسلم (2748) / ابوداود (ش: 2402) / نسایی، سنن کبری (ش: 2919) / ابن ماجه (ش: 3311). [↑](#footnote-ref-471)
472. - بخاری (ش: 2761-6959) / مسلم (ش: 4323) / موطأ (ش: 1710) / ابوداود (ش: 3309) / نسایی (ش: 3657-3658-3659-3660-3662-3663-3817-2818-2819) / ابن ماجه (ش: 2132). [↑](#footnote-ref-472)
473. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 217). [↑](#footnote-ref-473)
474. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 584). [↑](#footnote-ref-474)
475. - ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 585). [↑](#footnote-ref-475)
476. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / حصنی، کفایة الأخیار (ص 651) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 467) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 339) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 260) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68) / ابن عبدالبر، الکافي في فقه أهل المدینة (ص 199) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 475). [↑](#footnote-ref-476)
477. - سبکی، فتاوی (ج 2 ص 306). [↑](#footnote-ref-477)
478. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-478)
479. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 219). [↑](#footnote-ref-479)
480. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 407). [↑](#footnote-ref-480)
481. - نووی، المجموع (ج 8 ص 459). [↑](#footnote-ref-481)
482. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-482)
483. - عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 476). [↑](#footnote-ref-483)
484. - حصنی، کفایة الأخیار (ص 651) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 339) / نووی، المجموع (ج 8 ص 459) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 260). [↑](#footnote-ref-484)
485. - ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلما (ج 2 ص 392). [↑](#footnote-ref-485)
486. - عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 475). [↑](#footnote-ref-486)
487. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-487)
488. - عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 476). [↑](#footnote-ref-488)
489. - حصنی، کفایة الأخیار (ص 651) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / غزالی، الوسیط (ج 7 ص 260) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 475). [↑](#footnote-ref-489)
490. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 343) / ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 467). [↑](#footnote-ref-490)
491. - ابن مفلح، المبدع شرح المقنع (ج 9 ص 233) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 343). [↑](#footnote-ref-491)
492. - ماوردی، الحاوي الکبیر (ج 15 ص 463) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 71). [↑](#footnote-ref-492)
493. - قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 71). [↑](#footnote-ref-493)
494. - مسلم (ش: 4332) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-494)
495. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 441). [↑](#footnote-ref-495)
496. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-496)
497. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 110) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587). [↑](#footnote-ref-497)
498. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 442). [↑](#footnote-ref-498)
499. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 443). [↑](#footnote-ref-499)
500. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 445). [↑](#footnote-ref-500)
501. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-501)
502. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلما (ج 7 ص 180). [↑](#footnote-ref-502)
503. - ابن نجیم، البحر الرائق شرح کنز الدقائق (ج 4 ص 320) / مرغینانی، الهدایة (ج 2 ص 76) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 91) / ابن همام، شرح فتح القدیر (ج 5 ص 93). [↑](#footnote-ref-503)
504. - قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 74) / ابن نجیم، البحر الرائق شرح کنز الدقائق (ج 4 ص 320) / مرغینانی، الهدایة (ج 2 ص 76) / ابن همام، شرح فتح القدیر (ج 5 ص 93). [↑](#footnote-ref-504)
505. - ابن همام، فتح القدیر (ج 5 ص 92-93) / ابن نجیم، البحر الرائق شرح کنز الدقائق (ج 4 ص 320) / مرغینانی، الهدایة (ج 2 ص 76) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 33 ص 49) / سمرقندی، تحفة الفقهاء (ج 2 ص 339) / مرغینانی، الهدایة (ج 2 ص 76) / کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 91) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143). [↑](#footnote-ref-505)
506. - ابن همام، فتح القدیر (ج 5 ص 95) / ابن نجیم، البحر الرائق شرح کنز الدقائق (ج 4 ص 320). [↑](#footnote-ref-506)
507. - أفندی، تکملة حاشیة رد المحتار (ج 1 ص 457). [↑](#footnote-ref-507)
508. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143). [↑](#footnote-ref-508)
509. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143). [↑](#footnote-ref-509)
510. - خن و شربجی و البغا، الفقه المنهجي (ج 1 ص 460) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 411) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلماء (ج 2 ص 392) / نووی، المجموع (ج 5 ص 459). [↑](#footnote-ref-510)
511. - ابن قدامة المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143). [↑](#footnote-ref-511)
512. - ابن عبدالبر، الکافي في فقه أهل المدینة (ص 199). [↑](#footnote-ref-512)
513. - حلی، شرایع الإسلام (ج 3 ص 730). [↑](#footnote-ref-513)
514. - مسلم (ش: 4342) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-514)
515. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 441). [↑](#footnote-ref-515)
516. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-516)
517. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 110) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587). [↑](#footnote-ref-517)
518. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 442). [↑](#footnote-ref-518)
519. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471) / عبدالرزاق (ج 8 ص 443). [↑](#footnote-ref-519)
520. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 445). [↑](#footnote-ref-520)
521. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-521)
522. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636). [↑](#footnote-ref-522)
523. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636). [↑](#footnote-ref-523)
524. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 407) / ابن عبدالهادی، تنقیح التحقیق (ج 3 ص 507) / ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 219) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636) / خن و شربجی و البغا، الفقه المنهجي (ج 1 ص 459) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلما (ج 2 ص 391) / نووی، المجموع (ج 8 ص 459) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 69). [↑](#footnote-ref-524)
525. - شافعی، الأُم (ج 3 ص 226). [↑](#footnote-ref-525)
526. - نووی، المجموع (ج 5 ص 459). [↑](#footnote-ref-526)
527. - دمیاطی، إعانة الطالبین (ج 2 ص 407) / ابن عبدالهادی، تنقیح التحقیق (ج 3 ص 507) / نووی، المجموع (ج 8 ص 459) / ابن حجر، تحفة المحتاج (ج 10 ص 68). [↑](#footnote-ref-527)
528. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 417) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلما (ج 2 ص 391) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-528)
529. - ابن عبدالهادی، تنقیح التحقیق (ج 3 ص 507) / ابن هبیرة، اختلاف الأئمة العلما (ج 2 ص 391) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 254) / کاسانی، بدئع الصنایع (ج 5 ص 90) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143). [↑](#footnote-ref-529)
530. - جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 120) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 429) / ابن عبدالبر، الکافي في فقه أهل المدینة (ص 199). [↑](#footnote-ref-530)
531. - کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 91) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 143) / ابن هبیرة، اختلاف الائمة العلما (ج 2 ص 391) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 121). [↑](#footnote-ref-531)
532. - بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) / ابن قدامة، الکافي (ج 4 ص 417) / ابن هبیرة، اختلاف الائمة العلما (ج 2 ص 391) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 119) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / ابن عثیمین، الشرح الممتع علی زاد المسقنع (ج 15 ص 212) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 254) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 119). [↑](#footnote-ref-532)
533. - جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 120). [↑](#footnote-ref-533)
534. - کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 255-256) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-534)
535. - کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90) / شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410). [↑](#footnote-ref-535)
536. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410) / صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366). [↑](#footnote-ref-536)
537. - شربینی، مغني المحتاج (ج 4 ص 410). [↑](#footnote-ref-537)
538. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 256). [↑](#footnote-ref-538)
539. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 254). [↑](#footnote-ref-539)
540. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 254). [↑](#footnote-ref-540)
541. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 453) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 257). [↑](#footnote-ref-541)
542. - ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 257). [↑](#footnote-ref-542)
543. - کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90). [↑](#footnote-ref-543)
544. - صنعانی، سبل السّلام (ج 4 ص 366) / قاضی مغربی، البدر التمام (ج 5 ص 110) / شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636) / ابن حجر، فتح الباري (ج 11 ص 587). [↑](#footnote-ref-544)
545. - ابن عبدالهادی، تنقیح التحقیق (ج 3 ص 507) / ابن هبیرة، اختلاف الائمة العلما (ج 2 ص 391) / ابن تیمیة، مجموع الفتاوی (ج 35 ص 254) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 429). [↑](#footnote-ref-545)
546. - کاسانی، بدائع الصنایع (ج 5 ص 90). [↑](#footnote-ref-546)
547. - مسلم (ش: 4332) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-547)
548. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636). [↑](#footnote-ref-548)
549. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20561-20562-20564-20567) / نسایی (ش: 3842-3843-3844-3846-3847) / معجم الکبیر (ش: 364-363-486) / طیالیسی، المسند 0ش 878) / عبدالرزاق (ج 8 ص 434) / ابن حیان، طبقات المحدثین (ج 4 ص 168) / رویانی، المسند (ج 1 ص 168) / احمد (ش: 19888-19945-19955-19956-19985) / ابونعیم، مسند ابوحنیفة (ج 1 ص 48 و 49) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 129). [↑](#footnote-ref-549)
550. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 9 ص 167). [↑](#footnote-ref-550)
551. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20562-20564) / نسایی (ش: 3842-3843-3844) / طیایسی، المسند (ش: 878) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 129) / معجم الکبیر (ش: 485-486) / ابونعیم، مسند ابوحنیفة (ج 1 ص 49). [↑](#footnote-ref-551)
552. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20567) / معجم الکبیر (ش: 363) / نسایی (ش: 3847) / احمد (ش: 19985-19945) / ابن حیان، طبقات المحدثین (ج 4 ص 168) / ابونعیم، مسند ابوحنیفه (ج 1 ص 48). [↑](#footnote-ref-552)
553. - نسایی (ش: 3846) / رویانی، المسند (ج 1 ص 168) / احمد (ش: 19888-19956-19955). [↑](#footnote-ref-553)
554. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 219) / بهتی، کشاف القناع (ج 6 ص 275) / عمرانی، البیان في مذهب الشافعي (ج 4 ص 475). [↑](#footnote-ref-554)
555. - بخاری (ش: 6696-6700) / موطأ (ش: 1726) / ابوداود (ش: 3291) / ترمذی (ش: 1526) / نسایی (ش: 3806-3807-3808) / ابن ماجه (ش: 2126). [↑](#footnote-ref-555)
556. - لا اصل له، بعضی فقها این حدیث را در کتب خود می‌آورند، اما اصلی ندارد، و احتمالاً بعضی از آنان از حدیث ضعیف «مَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يُسَمِّهِ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ» مفهوم مخالف را برداشت کرده‌اند و بعضی دیگر هم از حدیث «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ» این مفهوم را فهمیده‌اند که و کم کم در پندار بعضی از آنان به صورت حدیث درآمده و در کتب فقهی نقل شده است. [↑](#footnote-ref-556)
557. - مسلم (ش: 4332) / نسایی (ش: 3832) / ابوداود (ش: 3325). [↑](#footnote-ref-557)
558. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 181). [↑](#footnote-ref-558)
559. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 181). [↑](#footnote-ref-559)
560. - ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 181). [↑](#footnote-ref-560)
561. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 181). [↑](#footnote-ref-561)
562. - حسن، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182) / راوی آن در مصنف ابن ابي شیبة خصیف بن عبدالرحمن الجزری می‌باشد که در حدیث گاهی اشتباه می‌باشد [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 3 ص 143)] و احادیثش نزد ما در رتبه حسن قرار دارد. [↑](#footnote-ref-562)
563. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472). [↑](#footnote-ref-563)
564. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 445) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-564)
565. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 446) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-565)
566. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 446) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-566)
567. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-567)
568. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 446) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 181). [↑](#footnote-ref-568)
569. - صحیح، عبدالرزاق (ج 8 ص 446). [↑](#footnote-ref-569)
570. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472). [↑](#footnote-ref-570)
571. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع (ج 6 ص 274) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-571)
572. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-572)
573. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 181). [↑](#footnote-ref-573)
574. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-574)
575. - موطأ (ش: 1017) / قیروانی، النوادر و الزیادات (ج 4 ص 25-26) / قرافی، الذخیرة (ج 4 ص 73) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / الآبي الأزهري، الثمر الداني (ص 429) / ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-575)
576. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158) / نووی، الجموع (ج 8 ص 460). [↑](#footnote-ref-576)
577. - نووی، الجموع (ج 8 ص 460). [↑](#footnote-ref-577)
578. - موطأ مالک به روایت حسن شیبانی (ج 3 ص 140) / سرخسی، المبسوط (ج 7 ص 23) / مرغینانی، الهدایه (ج 2 ص 74) / کاسانی، بدائع الصنائع (ج 3 ص 7). [↑](#footnote-ref-578)
579. - موطأ مالک به روایت حسن شیانی (ج 3 ص 140) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-579)
580. - ابن منذر، الإشراف علی مذاهب العلماء (ج 7 ص 182). [↑](#footnote-ref-580)
581. - ابن حزم، المحلى (ج 8 ص 3). [↑](#footnote-ref-581)
582. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 435) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع عن متن الإقناع (ج 6 ص 274) / مرداوی، الإنصاف (ج 11 ص 119) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324) / جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة (ج 2 ص 119). [↑](#footnote-ref-582)
583. - ابن المرتضی، البحر الزخار (ج 5 ص 410). [↑](#footnote-ref-583)
584. - یوسف اطفیش، شرح النیل و شفاء العلیل (ج 4 ص 408). [↑](#footnote-ref-584)
585. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 159). [↑](#footnote-ref-585)
586. - ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 342). [↑](#footnote-ref-586)
587. - صحیح، ابن ابي شیبة (ج 3 ص 471). [↑](#footnote-ref-587)
588. - الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 157) / ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 342). [↑](#footnote-ref-588)
589. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 434) / الموسوعة الکویتیة (ج 40 ص 158 و 160) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332). [↑](#footnote-ref-589)
590. - شافعی، الاُمِّ (ج 3 ص 226). [↑](#footnote-ref-590)
591. - ابن شهاب رملی، نهایة المحتاج (ج 8 ص 220). [↑](#footnote-ref-591)
592. - حلّی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام (ج 3 ص 728) / ابن بابویه، المقنع (ص 411) / مفید، المقنعة (ص 564) / نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام (ج 35 ص 377). [↑](#footnote-ref-592)
593. - ابن رشد، بدایة المجتهد (ج 1 ص 342). [↑](#footnote-ref-593)
594. - یوسف اطفیش، شرح النیل و شفاء العلیل (ج 4 ص 408). [↑](#footnote-ref-594)
595. - ترمذی (ش: 1528). [↑](#footnote-ref-595)
596. - معجم الکبیر (ش: 748). [↑](#footnote-ref-596)
597. - احمد 0ش 17320-17340-17319-17423) / معجم الکبیر (ش: 746-866-1744-17319) / رویانی، المسند (ج 1 ص 191) / ابویعلی (ش: 1744). [↑](#footnote-ref-597)
598. - احمد 0ش 17325) / معجم الکبیر (ش: 865) / رویانی، المسند (ج 1 ص 165). [↑](#footnote-ref-598)
599. - مسلم (ش: 4342) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20544) / معجم الکبیر (ش: 747) / نسایی (ش: 3832) / نسایی، سنن کبری (ش: 4773) / طحاوی، شرح معاني الآثار (ج 3 ص 130) / ابوعوانه (ش: 4731) / ابن عساکر، المعجم (ج 1 ص 89). [↑](#footnote-ref-599)
600. - معجم الکبیر (ش: 865) / احمد (ش: 17325). [↑](#footnote-ref-600)
601. - ترمذی (ش: 1528) / ابوداود (ش: 3325) / احمد (ش: 17301) / رویانی، المسند (ج 1 ص 158) / معجم الکبیر (ش: 749). [↑](#footnote-ref-601)
602. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 9 ص 524). [↑](#footnote-ref-602)
603. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20406) / ابن ماجه (ش: 2127) / دارقطنی (ج 4 ص 159). [↑](#footnote-ref-603)
604. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 1 ص 294). [↑](#footnote-ref-604)
605. - ذهبی، میزان الإعتدال (ج 3 ص 33) / بخاری، التاریخ الکبیر (ج 7 ص 101) / ابوحاتم، الجرح و التعدیل (ج 7 ص 48). [↑](#footnote-ref-605)
606. - ابوداود (ش: 3324) / ابن ماجه (ش: 2128) / بهیقی، سنن کبری (ش: 20407-20570) / معجم الکبیر (ش: 12169) / عبدالرزاق (ج 8 ص 440) / دارقطنی (ج 4 ص 158-160). [↑](#footnote-ref-606)
607. - عبدالرزاق (ج 8 ص 440). [↑](#footnote-ref-607)
608. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 1 ص 294). [↑](#footnote-ref-608)
609. - ابن عدی، الکامل (ج 1 ص 217). [↑](#footnote-ref-609)
610. - ابن ماجه (ش: 2128). [↑](#footnote-ref-610)
611. - دارقطنی (ج 4 ص 158-160) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20407-20570) / ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472). [↑](#footnote-ref-611)
612. - معجم الکبیر (ش: 12169) / دارقطنی (ج 4 ص 158-160). [↑](#footnote-ref-612)
613. - معجم الکبیر (ش: 12169) / دارقطنی (ج 4 ص 158-160). [↑](#footnote-ref-613)
614. - ابوداود (ش: 3324) / دارقطنی (ج 4 ص 158) / بیهقی، سنن کبری 0ش 20407). [↑](#footnote-ref-614)
615. - معجم الکبیر (ش: 12169) / دارقطنی (ج 4 ص 158-160). [↑](#footnote-ref-615)
616. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 3 ص 77). [↑](#footnote-ref-616)
617. - ابن ابي شیبة (ج 3 ص 472). [↑](#footnote-ref-617)
618. - دارقطنی (ج 4 ص 158-160) / بیهقی، سنن کبری (ش: 20407). [↑](#footnote-ref-618)
619. - بیهقی، سنن کبری (ش: 20570). [↑](#footnote-ref-619)
620. - دارقطنی (سوالات حاکم (ش: 265). [↑](#footnote-ref-620)
621. - عبدالرزاق (ج 8 ص 440). [↑](#footnote-ref-621)
622. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 1 ص 158). [↑](#footnote-ref-622)
623. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 1 ص 28). [↑](#footnote-ref-623)
624. - ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج 5 ص 280). [↑](#footnote-ref-624)
625. - زیدان، المفصل (ج 2 ص 435) / ابن قدامة، المغني (ج 11 ص 332) / بهوتی، کشاف القناع عن متن الإقناع (ج 6 ص 274) / ابن مفلح، المبدع (ج 9 ص 324). [↑](#footnote-ref-625)
626. - شوکانی، نیل الأوطار (ص 1636). [↑](#footnote-ref-626)